

d

راز شادي امام حسين ♦ در قتلگاه

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، 1330-

راز شادي امام حسين ♦ در قتلگاه /
طاهرزاده، اصغر. - اصفهان: لبالميزان، 1389.
ص. 128

ISBN: 978-964-2609-28-4

ص. [123]-126. ، همچنين به صورت زيرنويس.
1- حسين بن علي ♦، امام سوم، 4-61 ق. 2-
واقعه‌ی کربلا، 61 ق.
1389 2 و 15 ط / 5 / BP41
297/9534
کتابخانه ملي ايران
2077804

راز شادي امام حسين ♦ در قتلگاه اصغر طاهرزاده

نوبت چاپ: اول
پرديس/معنوی
تاريخ انتشار: 1389
شکيبا
قيمت: 1200 تومان
فرهنگي الميزان
شمارگان: 3000 نسخه
فرهنگي الميزان
حروفچين: گروه
ويراستار: گروه
طرح جلد: گروه فرهنگي الميزان صحافي: دی
کليه حقوق براي گروه الميزان محفوظ است
مراکز پخش:
1- گروه فرهنگي الميزان
تلفن: 0311 - 7854814
2- دفتر انتشارات لبالميزان
همراه: 09131048582

فهرست مطالب

- 7..... مقدمه
- 9..... مقدمه مؤلف
- ◆ چه شد که کار به قتل امام حسین
- 13..... کشیده شد
- 15 بهترین انتخاب در سخت‌ترین صحنه ...
- 17 عامل اصلي شهادت امام حسين◆.....
- 21 غفلت از قداستها
- 23 نقش حزب اموي در شهادت امام حسين◆.....
- 30 غفلت از باطن قدسي اسلام
- 34 اسلام دنيايي‌شده
- 37 تفاوت دو نوع برخورد با اسلام
- 41 به حاشيه رفتن معنويت!
- 45 آفت توليد بدون توحيد
- 50 وقتي امور فرعي زندگي عمده شود ...
- 55 غفلت از عقل قدسي شريعت
- ضرورت وجود امام معصوم در ادا مهي
- 58 دين
- 62 هدف اصلي امام حسين◆.....
- 68 غفلت از مقام امام◆.....
- 75 راز شادي امام حسين◆ در قتلگاه ..
- 79 جمال هيبت امام◆ در قتلگاه
- 82 با چهره هاي تابناک، به سوي مرگ ...
- 83 گرفتاري و دلداري!
- 88 راز عبادات شب عاشورا
- 92 رفع فاجعه‌ي امويان از جهان اسلام ..
- 95 نقشه‌ي معاويه در هدم اسلام
- 99 دستورالعملي از عالم غيب
- 101 آگاهي زينب(ع) از اصول برنامه
- 105 پاره کردن پرده‌ي نفاق امويان
- 106 حزب اموي

109	شخصیت ابوسفیان و رهبري حزب أموي
115	زمينه هاي حكومت معاويه
118	آفت خلط امويان با اهل سنت
119	جنگ نفاق جديد با انقلاب اسلامي ...
124	اولين نتيجه
126	جدايي فريبخوردگان از امويان
130	شكست بنیست
132	توقف تأثیرگذاری امويان
135	روم ديروز و غرب امروز
137	زیبایي هاي كربلا

مقدمه

باسمه تعالی

در این نکته هیچ شکی نیست که کربلا تابلوی کاملی از زندگی دینی است تا انسان در هیچ شرایط و موانعی از سیر به سوی خدا باز نماند و از همه سخت‌تر شرایط و موانعی است که امویان در مقابل مسلمانان قرار دادند که عملاً در آن شرایط از اسلام جز قالبی باقی نمی‌ماند و تمام ارزش‌های الهی در ذیل ارزش‌های جاهلیت به حجاب می‌رفت و سبّ حضرت علی♦ که نمونه‌ی کاملی از یک انسان معنوی بود، حکایتی است از روح کلی حاکمیت امویان که بناست به اسم اسلام بر مسلمانان حکومت کنند. در نظر بگیرید اگر حکومت حزب اموی ادامه می‌یافت و نقشه‌های معاویه به‌بار می‌نشست از اسلام چه چیزی باقی می‌ماند؟ مؤلف محترم سعی نموده با شواهد تاریخی جایگاه امویان را در تاریخ اسلام نشان دهد و روشن کند نهضت کربلا

متوجه دفع خطر امويان از اسلام بود تا جهان اسلام را - اعم از شيعه و سني- از فتنه‌ي آن حزب آزاد نمايد و با چنين توجهي به نهضت حضرت امام حسين ♦، روح و رويه‌اي را كالبد شكافي مي‌كند كه همواره اسلام حقيقي را نشانه مي‌رود و خواسته يا ناخواسته زمينه‌ي ضد ارزش‌شدن ارزش‌هاي حقيقي را پديد مي‌آورد.

در اين كتاب سعي شده دو موضوع مورد توجه خوانندگان محترم قرار گيرد؛ در موضوع اول علاوه بر بررسي زمينه‌هايي كه منجر به شهادت امام حسين ♦ شد به اين نكته مي‌پردازد كه بايد چگونه آن زمينه‌ها را از يابي كرد تا امروز جامعه‌ي اسلامي گرفتار همان تفكراتي نشود كه به اسم توسعه‌ي غربي زمينه‌ساز ضد ارزش‌شدن ارزش‌ها مي‌گردد، و اين كه آن تفكر چه خصوصياتي دارد و چگونه بايد از آن فاصله گرفت. موضوع دوم، توجه به روش حضرت سيدالشهداء ♦ است كه حضرت چگونه توانستند جهان اسلام را از نقشه‌ي عظيم سركرده امويان يعني معاويه رهايي بخشند و راز اين رهايي را چگونه بايد جستجو كرد رازي كه اصحاب حضرت متوجه آن شدند و به زيبايي تمام حضرت را ياري كردند، اما نه براي شهيدنشدن، بلكه براي تحقق زيباترين شهادت.

گروه فرهنگي الميزان

مقدمه مؤلف

باسمه تعالی

1- مسلم «هرکس به هر مقامی رسید از کربلا رسید». اما آنچه بیش از همه مهم است چگونه دیدن کربلا است. اگر کربلا وطن عشق است و نوید جاودانگی و آموزش‌شده‌ی نهراسیدن از مرگ؛ در «چگونه دیدن کربلا» یک نگاه دیگر را نیز باید از یاد نبرد و آن؛ «چه شد که کار به قتل سلطان عشق یعنی حسین ♦ کشیده شد»؟

2- در «چگونه دیدن کربلا»؛ یک وقت به حسین ♦ می‌نگریم که چگونه دل‌ها را تا اوج انس با خدا جلو می‌برد و در دریای اشک شوق وصل غرق می‌کند و یک وقت به یزیدیان می‌نگریم که چگونه حزب اموی خواستند اسلام را از حقیقت بیندازند و به نظاره‌ی غم‌های اهل‌البیت علیهم‌السلام می‌نشینیم که چه خون دل‌ها خوردند.

3- در «چگونه دیدن کربلا»؛ یک وقت راه انسان را به سوی کعبه‌ی مقصود، در

راه حسين ♦ مي‌نگريم و يك وقت بايد راه انحراف از اسلام را در خون ريخته‌ي سيدالشهداء ♦ ريشه‌يابي نماييم تا كربلا را با دو چشم «جمال» و «جلال» ديده باشيم.

4- در «چگونه‌ديدن كربلا»؛ هرچند ناخواسته، لحظه‌اي بايد چشم از حسين ♦ برداشت و به لشكري چشم دوخت كه سراسر ظلمات است و سعی نماييم جاگاه تاريخي آن لشكر را ريشه‌يابي كنيم و روح و روان آنان را كالبدشكافي نمود تا معلوم شود از كجا شروع کرده‌اند كه هم‌اکنون در جبهه‌ي مقابله با حسين ♦ قرار دارند.

5- در «چگونه‌ديدن كربلا»؛ بايد به لبخندهاي حسين ♦ در قتلگاه نيز چشم دوخت كه چه خطر بزرگي را از سر اسلام عزيز به‌در برده است كه اين‌چنين در خون خود قهقهه مي‌زند و صداي شكر خود را از اين پيروزي به آسمان بلند کرده است؟

6- در «چگونه‌ديدن كربلا»؛ اگر بصيرت فهم فاجعه‌ي امويان شناخته نشود كه چه نقشه‌ها در سر داشتند، هرگز به فهم كربلاي حسين ♦ نخواهيم رسيد و در آن صورت به هيچ‌كجا نرسيده‌ايم.

7- در «چگونه‌ديدن كربلا»؛ مي‌توان فهميد چگونه در بازار عشق و شهادت مي‌شود «خود» را بدهيد و اسلام از دست‌رفته را بازستانيد و به معجزه‌ي عشق ايمان بياوريد كه در مسير عشق،

هرگز راه ادامه‌ی اسلام به بن‌بست نمی‌رسد، هرچند حزب پیچیده‌ی اموی مسیر آن را سدّ کند و لذا شناختن حیل‌های عظیم امویان ما را متوجه نقش عظیم حسین ♦ می‌نماید که راه حسین ♦ چگونه راهی است، راهی که هرگز امویان آن را نمی‌بینند و از آن سر در نمی‌آورند.

8- در «چگونه دیدن کربلا»؛ اگر جای‌گاه مناجات‌های شب‌عاشورا درست دیده نشود، هرگز کربلا دیده نشده است و هرگز راز نشاط و امیدواری حسین ♦ در بعد از ظهر عاشورا فهمیده نخواهد شد و از حادثه کربلا که باید تا ابد جان ما را گرم نگه دارد محروم می‌شویم.

9- در «چگونه دیدن کربلا»؛ وقتی برای تو محبوب‌ترین انسان‌ها، اصحاب کربلا خواهند بود که بفهمی چه می‌فهمیدند که این‌چنین مرگی را انتخاب کردند، و پروانه‌وار در کنار مولایشان پَرپَر شدند تا در شهادت مولایشان او را کمک کرده باشند و نه در حفظ کردن و ماندن آن حضرت. آیا عجیب‌تر از این می‌شود که یاران امام، امام را در تحقق بهترین شهادت‌یاری کنند؟ چه رازی در ماندگاری اسلام در این نوع مُردن یافتند؟

سعی کن کتاب را جهت یافتن چنین رازی ورق بزنی.

طاهرزاده

چه شد که کار به قتل امام
حسین ♦ کشیده شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

“أَسْلَمُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ
عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ ﴿١﴾
“عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ
بَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ ﴿٢﴾”

سلام بر تو ای پدر بندگان خدا و سلام بر روح هایی که در کنار ساحت تو فرود آمدند، از طرف من سلام خدا برای همیشه بر تو باد، تا شب و روز برپاست. به امید آن که از زیباترین صحنه های تاریخ یعنی کربلا، بهره ای بگیریم که موجب بصیرت ما در دین و دنیایمان شود، در رابطه با ریشه های وجود آمدن جریان کربلا در آن برهه های تاریخ نکاتی را عرض خواهم کرد.

بهترین انتخاب در سختترین صحنه

از اهمیت تأمل در واقعه ای کربلا همین بس که ائمه معصومین علیهم السلام به ما دستور داده اند هر حادثه ای که برایتان پیش می آید به کربلا وصل کنید تا واقعه ای کربلا یک لحظه از منظر ما پنهان نماند و از بصیرتی که در پی دارد محروم نگردیم. زیرا که کربلا یک حادثه اتفاقی نیست، بلکه فرهنگی است که

براي شكوفايي حيات بشر توسط امامي معصوم تدوين شده است. اگر خواستيد حوادث زندگي، شما را نبلعد و روزمره‌گي‌ها عمر شما را لگدمال نكند و خيالات و اغراض دنيايي افق حيات شما را تيره و تار نگرداند، بايد همواره كربلا را مدنظر داشته باشيد تا هرگز از بهترين انتخاب‌ها در سخت‌ترين صحنه‌ها نه‌راسيد.

حادثه‌ي كربلا آنچنان عميق است كه هرگز با يك يا چندجلسه باطن خود را نمي‌نمايند و وسيع‌تر از آن است كه بتوان مباني عميق و معارف دقيق را با سخنراني و خطابه و وعظ مطرح كرد و انتظار داشت اهداف و مقام حماسه‌سازان كربلا روشن شود. زيرا گاهي موضوعات بلندتر از آن‌اند كه الفاظ را توان توصيف آن باشد، چه رسد كه بخواهيم در فضاي خطابه آن موضوعات را مطرح كنيم، در حالي كه آن حادثه از دسترس عقل‌ها بلندتر است.

موضوع كربلا اينقدر بلند است كه بايد از آن چيزي نگفت و يا اگر بخواهيد در فضاي خطابه آن را توصيف كنيد چيزي جز همين سخنان كه مطرح است قابل ذكر نيست. آنقدر موضوع عميق است كه اگر باب آن را باز كنيم هر نکته‌اي از آن صدها نکته را به دنبال دارد و اگر هم باب موضوع باز نشود كه همواره در همين سخنان اوليه باقي مي‌مانيم. هرچند حادثه آنچنان لطيف است كه در

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 17 شد

نگاه سطحی هم ناخودآگاه با باطن انسان‌ها گفتگو می‌کند.

با توجه به همین نکته است که بنده نیز به صورت سرفصل به بعضی نکات آن حادثه اشاره می‌کنم و تدبیر بیشتر را به عهده‌ی اهل تحقیق می‌گذارم.

دو موضوع را مورد نظر قرار می‌دهیم یکی این که «چه شد کربلا به وجود آمد و چرا کار به قتل امام حسین ♦ کشیده شد؟» و دیگر این که «چگونه کربلا را بنگریم که از دیدن حقیقت آن محروم نشویم.»

عامل اصلی شهادت امام حسین ♦

در مورد ریشه‌ی تاریخی کربلا و این‌که چه شد جریان‌ات صدر اسلام به حادثه کربلا منجر شد، از زبان امامان معصوم علیهم‌السلام و یا یاران و اطرافیان حضرت اباعبدالله ♦ نکاتی مطرح شده که موضوع را بسیار حساس می‌کند. از جمله این‌که: فردای روز عاشورا همه‌ی آن‌هایی که برای یزید خطرناک بودند کشته شدند، یک جوان مریض و نحیفی مانده است به نام حضرت سجاد ♦ که فکر می‌کردند تا فردا زنده نباشد وگرنه حضرت را هم شهید می‌کردند، و تعدادی زن و کودک خردسال. حال حضرت زینب علیها‌السلام بالای سر بدن تکه‌تکه شده‌ی برادرش قرار دارد جمله‌ای می‌گوید که در آن جمله جایگاه تاریخی کربلا مشخص می‌شود. خطاب به برادرش عرض می‌کند: «بِأَبِي، أَلْمُقْتُولُ بِيَوْمِ الْجُمُعَةِ،

أَوِ الْاِثْنَيْنِ؟»¹ پدرم فدایت، تو کشته‌ی روز جمعه‌ای یا روز دوشنبه؟
 شهادت حضرت اباعبدالله ♦ روز جمعه دهم محرم سال 61 هجری بوده است، ولی چرا حضرت زینب(س) روز دوشنبه را به میان می‌آورند؟ حضرت امام رضا ♦ در مورد روز دوشنبه می‌فرمایند: «... وَ يَوْمُ الْاِثْنَيْنِ يَوْمٌ نَحَسُّ قَبْضَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ نَبِيُّهُ وَ مَا أَصِيبَ أَلْ مُحَمَّدٍ إِلَّا فِي يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ فَتَشَامُنَا بِهِ وَ تَبْرَكَ بِهِ عَدُونَا وَ يَوْمٌ عَاشُورَاءَ قَتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ»²
 دوشنبه روزی نحسی است که خدا در آن روز پیامبر خود را قبض روح کرد. آل محمد(س) دچار مصیبت نشدند مگر در روز دوشنبه. لذا ما آن را شوم می‌دانیم. ولی دشمنان ما به آن تبرک می‌جویند و روز عاشورا حسین «صلوات الله علیه» به قتل رسید.
 روز دوشنبه روز سقیفه است، روزی که مسیر اسلام از حاکمیت امامی معصوم به حاکم‌کردن انسانی غیر معصوم تغییر جهت داد. روز دوشنبه 28 صفر سال یازدهم هجری، پیامبر(س) رحلت می‌کنند، و غروب روز سه‌شنبه حضرت(س) را به خاک می‌سپارند، در این مدت درست وقتی که پیامبر(س) توسط حضرت علی ♦ و سلمان و مقداد و ابازر و بعضی از صحابه، غسل

1- مرحوم علامه میرزا ابوالفضل تهرانی در صفحه 209 از کتاب «شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور» روایت را این‌طور نقل می‌کند که: «المقتول فی يوم الجمعة او الاثنین».

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 19 شد

و کفن می شوند، عده ای برای پیامبر اکرم ✨ جانشین تعیین می کنند. حال حضرت زینب ✨ بر سر جسد حضرت سیدالشهداء ♦ می فرمایند: «ای برادر تو کشته ای روز جمعه ای، یا کشته ای روز دو شنبه ای؟!» حضرت زینب ✨ با طرح این جمله می خواهند ذهن ها را از روز جمعه دهم محرم سال 61 هجری که امام حسین ♦ شهید شدند، متوجه یک فکر و بینش کنند. یعنی اگر خواستید ببینید چه شد که کربلا به وجود آمد، ببینید چه اندیشه ای دست اندرکار حذف حاکمیت امام معصوم شد. و پیام غدیر را نادیده گرفت. در همین رابطه باید به تعبیر مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی»، بین مباحث علمی با مخالفت علنی فرق بگذاریم.³ ما در این بحث به ریشه های تاریخی واقعه کربلا می پردازیم بدون آن که بخواهیم آن را به شخصی خاص نسبت دهیم. زیرا آنچه موجب می شود ما از تکرار آن حادثه در آینده مصون بمانیم، عبور از فکری است که در سقیفه ظهور کرد.

3 - مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» می فرمایند: «ایمان به مبادی خود و اصول و عقاید خود چیز بسیار خوب و پسندیده ای است، پافشاری بر آن هم خوب است، اما این نباید از مرز اثبات به مرز نفی و همراه با تعرض و دشمنی و عداوت، تجاوز کند مباحثه مذهبی عالمانه و در محفل علمی، با بد گویی به یکدیگر در علن در سطح افکار عمومی در مخاطبه با افکاری که قدرت تجزیه و تحلیل ندارند، فرق می کند.» 1387/12/25

آن شاعر در رابط بين آتشزدن خانه‌ي حضرت فاطمه ♦ و حمله به خيام امام حسين ♦ مي‌گويد: «خيمه‌گاه كربلا را آتش از اين جا زدند» پس اشاره به جريان سقيفه، اشاره به يك نوع فكر است، فكري كه هيچ‌چيزي را مقدس نمي‌داند و براي خود چنين حقي قائل است كه قداستي براي دختر پيامبر خدا ﷺ نيز قائل نباشد و لذا همين فكر در شكستن حریم شخصیت امامي معصوم آنقدر جلو مي‌آيد كه او را در كربلا شهيد مي‌كند.

طبري نقل مي‌كند كه معاويه در جواب محمد بن ابابكر كه به او اعتراض کرده بود چرا حرمت علي ♦ را نگه نمي‌داري، چنين مي‌گويد: «در آن زمان پدر تو در ميان ما بود، ما به فضل و برتري فرزند ابوطالب آگاه بوديم و بر خود لازم مي‌دانستيم كه حق او را رعايت كنيم، ولي بدان كه پدر تو و عمر از نخستين كساني بودند كه حق علي را پايمال كردند و با او به مخالفت برخاستند، بنابراین اگر راهي كه در پيش گرفته‌ايم، باطل است، پدريت بنيانگذار آن بود و ما آن را ادامه داده‌ايم. اگر پدريت در گذشته آن گونه عمل نمي‌کرد، نه تنها ما با فرزند ابوطالب مخالفت نمي‌کرديم بلکه دستور وي را اطاعت مي‌ نموديم ولي چون برخورد پدريت را با ايشان در آن زمان ملاحظه كرديم ما نيز به همان شيوه رفتار

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 21 شد

نمودیم». ⁴ بنده در عین این که معتقدم معاویه از این طریق می‌خواهد ظلم‌های خود را توجیه کند و باید حساب عمر و ابابکر را از حساب معاویه و امویان جدا کرد، با این همه توجه دادن حضرت زینب(ع) به سقیفه نکته‌ای است تا ما از جایگاه تاریخی حادثه‌ها غفلت نکنیم.

باز در روایت داریم که زینب(ع) در کنار نعش برادر بزرگوارش عرضه داشت: «بِأَبِي مَنْ أَضْحَى عَسْكَرَهُ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ نَهْبًا»؛ ⁵ پدرم فدای عزیزی که سپاهش در روز دوشنبه تار و مار شد. این بدین معنی است که در سقیفه جاده‌ای گشوده شد که امویان توانستند آرام آرام خود را در نظام تصمیم‌گیری وارد نمایند و عذر نفاق در بدنه‌ی نظام اسلامی جا باز کند و حضرت سیدالشهداء ♦ کاری کردند که جهان اسلام متوجه و جود چنین نفاقی بشوند و به همین جهت نباید نهضت عاشورا را تقابل میان امام حسین ♦ با اهل سنت دانست، بلکه تقابل اسلام است و نفاق و لذا کلیه‌ی مسلمانان امام حسین ♦ را از خود می‌دانند.

غفلت از قداستها

حرکات و سکناات اصحاب کربلا می‌فهماند که موضوع فاجعه‌ی کربلا در رابطه با يك

4 - مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 11.
5 - سیدبن طاوس، الدهوف علی قتلی الطفوف، ص

نوع فکر پديد آمد، اگر آن فکر شناخته شد مي‌توان در مراحل بعدي جامعه را از آن مصون داشت تا حرمت‌ها و قداستها محفوظ بماند و حسين ديگري کشته نشود و کشتن امام حسين ♦ تقبيح گردد. وگرنه باز به صورتهاي ديگر مردم به فرهنگ اهل البيت^{علیهم‌السلام} پشت مي‌کنند و ناخواسته با فکر آنها دشمني مي‌نمايند. اگر متوجه نباشيم بينشي در ميدان بود که کار را تا آنجا کشيد که مقدس‌ترين انسان روي زمين را به شهادت رساندند و احساس شرمساري هم نکردند، از واقعه‌ي کربلا استفاده‌ي لازم و عبرت کافي نگرفته‌ايم.

در زيارت عاشورا يزید را پنجمين متجاوز به حقوق اهل البيت^{علیهم‌السلام} قلمداد مي‌کنيد، زيرا متوجه ايد يزید شروع کننده‌ي حادثه نيست. زيارت عاشورا که از امامي معصوم صادر شده، نظرها را به اصل آن تفکري مي‌کشاند که با انسان‌هاي مقدس تاريخ مقابله کردند و يزید را به عنوان کارگزار آن فکر نام مي‌برد.⁶ زيارت عاشورا را يك انسان

6 - شيخ طوسي، چهار نفر اولي را که در زيارت عاشورا مورد لعن قرار مي‌گيرند، به اين صورت معرفي کرده: نفر اول، قابيل يعني اولين عامل برادرگشي تاريخ که بنياد قتل در دنيا را نهاد و نفر دوم، عاقر شتر حضرت صالح ♦ است يعني اولين کسي که آيت بزرگ الهي را نادیده گرفت و او را کشت، و نفر سوم، قاتل حضرت يحيي ♦ يعني کسي که جسارت يافت پيامبر خدا را به قتل برساند، و نفر چهارم، ابن ملجم قاتل اميرالمؤمنين ♦ است، يعني

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 23 شد

معصوم به ما ارائه داده و نه يك گروه تند سياسي و يا جناح راديكال و گروه اپوزوسيون، تا بگويم يك عكسالعمل سياسي است، بلکه يك خط هدايت است تا با حادثه درست برخورد كنيم.

لازم است همين جا عرض كنم هرگز از زيارت عاشورا غافل نشويد. زيارت عاشورا ادب عزاداري صحيح و تحليل درست از واقعهي كربلا است. هر عزاداري معقولي كه مي‌توانيد، انجام دهيد، ولي روشي را كه معصوم به شما آموخته است فراموش نكنيد. زيارت عاشورا نمي‌گذارد كه تحليل شما از كربلا منحرف گردد، همچنان‌كه نمي‌گذارد فرهنگ حياتبخش كربلا فراموش شود، زيرا بي‌ارتباط با فرهنگ كربلا، ما مدتي پوسيده خواهيم شد، و بنابراين ارتباط صحيح با آن حادثه را در سخنان امامان معصوم علیهم‌السلام بايد دنبال كرد.

نقش حزب اموي در شهادت امام حسين ♦

در زيارت عاشورا با همان بينشي كه حضرت زينب عليها السلام در كربلا با حادثه برخورد كردند، لعنت را به سوي فرهنگي سوق مي‌دهيد كه از حاكميت انسان‌هاي معصوم غافل است و سقيفه يكي از جلوه هاي آن فرهنگ است كه در مقابل غدير به پا شد. نبايد فكر كنيم كه سياست عدم اختلاف

اولين كسي كه در اسلام دست به ترور ولي‌الله زد. (قاضي نورالله شوشتري، مجالس المؤمنين، ص 291).

بين شيعه و سني - که مسلم سياست مقدسي است و حيله هاي استعمار را خنثي مي کند - به آن معني است که نقش حزب اموي را در انحراف از اسلام فراموش کنيم و از آن جريان و فکري که بستر ظهور حزب اموي شد غافل گرديم، تا دوباره به همان ورطه اي از هلاکت سقوط کنيم که در صدر اسلام سقوط کرديم. ما معتقديم براي حفظ اسلام مديريت امام معصوم شرط است و غدیر محل طرح چنین موضوعي بود، حال در سقيفه به هر دليلي از اين موضوع مهم غفلت شد و ناخواسته نتیجه آن شد که پس از پنجاه سال يزيد بر سر کار آمد و حاکمیت جهان اسلام را تصاحب کرد و فرزند رسول خدا ﷺ یعنی امامي معصوم را به قتل رساند و فجيع ترين حادثه تاريخ را پديد آورد.

مسلم قصد خليفه ي اول و دوم آن نبود که کار به حاکمیت يزيد کشيده شود ولي مگر سنت خدا اين است که ما هر طور خواستيم عمل کنيم و نتیجه، مطابق عمل ما نباشد؟ در خبر داريم چون عمر بن خطاب به شام وارد شد و معاويه را دید گفت: «هَذَا كِسْرِي الْعَرَبِ»⁷ اين پادشاه

7 - ابن اثير، أسدالغالب، ج 4، ص 434. در باره معاويه در کتب اهل سنت مي توانيد به ترجمه جلد 15 کتاب شريف الغدير مراجعه فرماييد، از جمله در آن کتاب هست که: براء بن عازب مي گويد: ابوسفیان همراه معاويه آمد. رسول خدا ﷺ فرمود: خدايا آن جلوئي و دنباله روش را لعنت کن. خدايا! آن چموشک را بگير. پسر براء از پدرش - که اين حديث را نقل مي کرده - مي پرسد: چموشک کيست؟ جواب مي دهد: معاويه

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 25 شد

عرب است. حاکی از آن که خلیفه‌ی دوم متوجه است خطر به سلطنت‌کشیدن خلافت از طریق معاویه می‌رود. ولی آیا توانستند کاری بکنند که کار به آنجا منجر نشود؟ وقتی ارزش امام معصوم یعنی علی ♦ با سایرین مساوی قلمداد شد،

(کتاب صفین ص 244 - ترجمه الغدیر، ج 19، ص 218). احمد حنبل در مسندش از ابن عباس آورده: در سفری همراه رسول خدا ﷺ بودیم، صدای دو نفر را شنید که آواز می‌خواندند و به نوبت جواب هم را می‌دادند... پیامبر ﷺ فرمود: نگاه کنید ببینید این دو کیستند؟ عرض کردند: معاویه است و عمرو بن العاص، در این هنگام رسول خدا ﷺ دست به دعا برداشته فرمودند: خدایا! آن دو را نگویند گردان و در انداز به آتش دوزخ. (مسند احمد حنبل، ج 4، ص 421- ترجمه الغدیر، ج 19، ص 218).

حال حساب کنید حدیث‌سازان برای چنین معاویه‌ای ساخته‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس در حال دوستی با بیکر و عمر و عثمان و علی بمیرد و اعتراف نماید که آن ده نفر به بهشت می‌روند و بر معاویه درود و رحمت فرستد، بر خدا واجب خواهد آمد که به حسابش رسیدگی ننماید. (تاریخ ابن‌کثیر، ج 8، ص 139).

از آن طرف از عبدالله بن عمر هست که «پیامبر خدا ﷺ از راهی که پایین بود بالا آمد و ابوسفیان را که سواره بود و معاویه و برادرش همراه او بودند، یکی دهانه‌کش بود و دیگر ستوران، چون به آن‌ها نظر افکند فرمود: «خدایا! دهانه‌کش و ستوران و سوار را لعنت کن». از عبدالله بن عمر می‌پرسند: تو خودت از پیامبر خدا ﷺ شنیدی؟ گفت: «آری، اگر دروغ بگویم گوشم کرباد چنان‌که دیدگانم کور». (- کتاب صفین چاپ مصر، ص 247- ترجمه الغدیر، ج 19، ص 217).

نصربن مزاحم در کتاب «صفین» از قول پیامبر ﷺ ثبت کرده «هرگاه معاویه را بر فراز منبر دیدید او را بکشید». ابوسعید خدری می‌گوید: این کار را نکردیم و رستگار نشدیم. (تهذیب‌التهدیت، ج 5، ص 110- ترجمه الغدیر، ج 19، ص 225).

نتيجه آن مي‌شود که همه‌ي قبایل حکومت بر جامعه مسلمين را حق خود مي‌دانند، و لذا تفاوتی بين امام حسين ♦ و يزید در میان نمی‌ماند و تاکید بنده آن است که اگر از این زاویه سقیفه مورد نقادی قرار گیرد، اختلاف بين شیعه و سنی به یک بحث علمی تبدیل می‌شود که برکات خود را به همراه دارد.

اگر روحیه‌اي که در سقیفه پیام غدیر را نادیده گرفت شناخته نشود، دوباره مقدسات به مسلخ می‌روند. روح و روحیه‌اي که نمی‌تواند بفهمد پروردگار عالم انسان‌هایی را جهت هدایت بشر، منور به عصمت و طهارت کرده است، نه تنها چنین مقاماتی را نفي می‌کند، بلکه اساساً نسبت به چنین انسان‌هایی کینه‌ورزی می‌نماید، و این است آن خسارت بزرگی که در کربلا بروز کرد. لعن‌هایی که در زیارت عاشورا اظهار می‌شود، برای فاصله گرفتن از آن نوع تفکری است که جایگاه انسان‌های قدسی را در اداره امور جامعه انکار می‌کند، چه آن نوع تفکر در قابیل ظاهر شود، و چه در کشنده‌ي ناقه‌ي صالح ♦ و چه در قاتل حضرت یحیی ♦ و چه در قاتل امیرالمؤمنین ♦، همه و همه یک وجه مشترک دارند و آن نفي قداست انسان‌های مقدس و معصوم است و کینه‌ورزی نسبت به آن‌ها.

وقتی مشکل اساسی بشر فهمیده شد و کربلا را به عنوان آینده‌ي نمایش چنین مشکلی نظاره کردیم، لعنت‌های مطرح شده

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 27
شد

در زیارت عاشورا، لعنت‌هایی از سر
معرفت خواهد بود و موجب دستیابی به
جایگاهی می‌شود که در طول تاریخ متوجه
نقش انسان‌های معصوم بوده است و دیگر
نه تنها انسان‌های معصوم را رقیب خود
احساس نمی‌کنیم - تا بخواهیم به آن‌ها
کینه‌ورزی کنیم - بلکه آن‌ها را هدیه‌ی
الهی می‌دانیم که خداوند به ما نشان
داده تا راه را گم نکنیم.

پیام حضرت سیدالشهداء ♦ و یاران آن
حضرت در کربلا آن است تا انسان‌ها از
خود بپرسند چرا اسلام آن‌طور که باید و
شاید نتوانست نقش خود را ایفاء کند و
چرا کار جهان اسلام تا به آنجا کشیده
شد که روبه‌روی پاکترین انسان روزگار
ایستادند؟ وقتی آن پیام درست دریافت
شد همه‌ی آحاد جهان اسلام نسبت به سیری
که پس از رحلت رسول خدا ﷺ پیش آمد، به
تأمل فرو می‌روند.

اگر در باره‌ی طرز تفکر خلفای
سه‌گانه یعنی ابابکر و عمر و عثمان
مطالعه کنید می‌توان به این نتیجه
رسید که خداوند حتماً انسان‌هایی بالاتر
از آن افراد برای ادامه دینداری امت
اسلام پروریده است. به عبارت دیگر
کربلا می‌خواهد بگوید خداوند در غدیر
چیزی بالاتر از آنچه در سقیفه به
بشریت عرضه شد، برای بشریت آماده
کرده بود، پس بیائید به راهی برگردید
که از آن جدا شده‌اید.

با توجه به حرکات سه خلیفه‌ی اول
می‌توان پذیرفت که آن‌ها اسلام را به

عنوان بهترين نظام براي اداره ي جامعه پذيرفته و براي تحقق آن تلاش نموده اند و سعي دارند به سيره پيامبر خدا ﷺ عمل کنند. در تاريخ هست که عُمر به عنوان خليفه ي مسلمين بنا دارد بازديدي از فلسطين بکند، او و غلامش هر دو با يك شتر راه افتادند. قرار گذاشتند يك منزل عُمر شتر را سوار شود و غلام مهار شتر را بکشد، و يك منزل غلام سوار شتر شود و عُمر مهار شتر را به دست گيرد. هر کدام هم يك کيسه ي خرما به عنوان توشه ي راه به کمر دا شدند. از قضا وقتي به دروازه ي فلسطين رسيدند، موقعي بود که غلام سوار شتر بود. چون مردم استقبال کننده از خليفه، قبلاً او را ندیده بودند و تصور کردند کسي که سوار شتر است همان خليفه است. پيش آمدند و از غلام تجليل کردند، تا بالاخره معلوم شد خليفه آن ديگري است. بنابراین از نظر ساده زيستي نمي توان تفاوتي بين خليفه ي اول و دوم و حضرت علي ♦ گذاشت و مطلب را به همين خلاصه کرد، بلکه بايد توجه داشت مسئله ي حاکميت امام معصوم دقيقتر از اين ها است که کمال او را صرفاً در سادگي و عدالت اقتصادي دنبال کنيم.

باز در تاريخ داريم؛ ابابکر وقتي در مکه زندگي مي کرد وضع مالي خوبي داشت و اکثراً مالش را در مکه و مدينه و در جنگ احزاب خرج کرد و وقتي خليفه شد يك بز و يك شتر و يك قطعه زميني که جو و گندم در آن مي کاشت، چيز

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 29
شد

دیگری نداشت. شب‌هنگام که خواست به خانه‌اش که در بیرون مدینه بود، برود، شخصی به او گفت: اجازه بدهید با شمع دنبال‌تان بیایم. او گریه کرد که امیرالمؤمنین شدم که با شمع بیت‌المال به خانه‌ام بروم! یعنی از نظر ظاهر مشکلی بین خلیفه‌ی اول و دوم و علی ♦ نبود که شما روی آن دست بگذارید و بگویید چون چنین کردند، کار به مقابله با فرزند پیامبر ✕ کشید. بلکه مسئله‌ی اصلی این بود که: جایگاه اسلام را درست تشخیص نداده بودند، مذکر اسلام نبودند، ولی افقی را که اسلام در نهایت دنبال می‌کرد، نمی‌شناختند. تصورشان آن بود که اسلام آمده است که امور دنیایی ما را سرو سامان بدهد و لذا هر جا فکر می‌کردند نظر اسلام برای امور کافی نیست، نظر خود را بر نظر اسلام ترجیح می‌دادند. یعنی به جای این‌که دست‌شان را به اسلام بدهند و بالا بروند، پای اسلام را گرفتند و پایین کشیدند. این نوع عمل‌کرد نسبت به اسلام کار را به بی‌اعتبار دانستن هر معنوی‌تی می‌کشاند، و موجب تقویت روحیه‌ی تقدس‌زدایی و بی‌رنج‌کردن جذبه‌های قدسی دین می‌شود. تمام مطلبی که کار را به شهادت اباعبدالله ♦ کشاند در این طرز فکر اخیر نهفته است.

غفلت از باطن قدسي اسلام

اسلام براي آباداني دنيا و آخرت مسلمين است، يك وقت شما مي‌گويد اسلام را مي‌خواهيم تا هم عاقبت‌مان را نوراني كنيم و هم دنياي مان را به سامان برسانيم، اين همان است كه خداوند در قرآن به ما توصيه مي‌فرمايد كه بگويد: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»⁸؛

به فرمايش قرآن عده‌اي از خدا فقط دنيا را مي‌خواهند و مي‌گويند: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا» خدايا فقط دنيا را به ما بده، خدا مي‌فرمايد: اين‌ها در آخرت هيچ بهره‌اي ندارند «وَمَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ»⁹. از حرکات و گفتار خليفه‌ي اول و دوم بر مي‌آيد كه متوجه باطن قدسي دستورات الهي نبودند، تصورشان آن بود كه آن دستورات، يك مجموعه دستورات قراردادي است تا امور جامعه را به سرو سامان برساند و لذا اگر به نظرشان چيز ديگري مي‌رسيد كه كارآيي بهتري داشت آن را عمل مي‌کردند.¹⁰

يك وقت انسان در عين توجه كامل به قيامت، در دنيا هم طبق دستورات ديني زندگي آسوده‌اي را براي خود تهيه

8 - سوره‌ي بقره، آيه‌ي 201.

9 - سوره‌ي بقره، آيه‌ي 200.

10 - در صفحات بعد متذكر نمونه‌هاي از اين نوع اعمال خواهيم شد.

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 31
شد

می‌کند و بر این اساس به اسلام هم عمل
می‌کند تا در حیات ابدی، معذب نباشد.
ولي يك وقت اسلام را می‌خواهد که صرفاً
دنیایش را تأمین کند، حالا هر جا اسلام
مزاحم دنیایش شد - طبق این بینش-
اسلام را کنار می‌گذارد. در حالی که
اگر با افق اصلاح قیامت به اسلام
بندگریم باید وقتی بین اسلام و امیال
ما تعارضی پیش آمد، آن امیال را زیر
پا بگذاریم. در صدر اسلام بینشی که بر
سر کار آمد و امیرالمؤمنین علی ♦ را
حذف کرد این طور بود که هر جا زندگی
دنیایی مردم با اسلام اصطکاک پیدا
می‌کرد تحت عنوان «اجتهاد خلیفه» اسلام
را کنار می‌گذاشت. خلیفه دوم بارها
می‌گوید: «مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَيَّ عَهْدِ رَسُولِ
اللَّهِ ﷺ أَنَا أَنَّهُمَا وَ أَعَاقِبُ
عَلَيْهِمَا»؛¹¹ دو متعه در زمان پیغمبر ﷺ
حلال بود من حرام کردم و عامل به آن
دو را کیفر می‌کنم. معنی این حرف این
است که پیامبر ﷺ هرچه کرد، کرد، و
قرآن هرچه گفت، گفت، نظر ما این است
که صلاح دنیای مردم همین است که ما
می‌گوییم. این طرز فکر چه بخواهیم چه
نخواهیم جایگاه پیامبر ﷺ را از آن
مقام قدسی که او رسول خدا است و حکم
خدا را آورده، تنزل می‌دهد و او را در
حدّ یک مصلح اجتماعی پائین می‌آورد، به

11- علی رضا کهنسال، نهج الحق و کشف الصدق، ص
281، تفسیر کبیر فخر رازی، ضمن تفسیر آیه «فَمَا
اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ..»

طوري که هرکس ديگر هم مي‌تواند در حدّ او باشد. در اين نگاه جايجاهي براي امام حسين ♦ نمي‌ماند که حق داشته باشد يزید را نپذیرد و بخواد حکم حق را بر مناسبات جامعه حاکم کند.¹²

در تحليل حادثه ای که در کربلا رخ داد بايد نظرها رابه طرز فکری بيدنازيم که با نفي قداست نبي و نبوت، مديران حقيقي جامعهي اسلامي يعني اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} را نادیده گرفتند و نگذاشتند آن‌ها آن‌طور که شايسته است جامعه را رهبري کنند. اگر معرفتي پشتوانه‌ي وفاداری ما به امام حسين ♦ نباشد نه‌تنها متوجه‌ي جايجاه تاريخي حادثه‌ي کربلا نمي‌شویم و نمي‌توانیم کربلا را درست تحليل کنیم، بلکه ممکن است به جنگ فرقه‌اي گرفتار شویم. در حالي که بحث بر سر یک نوع تفکر است و نقد آن تفکر، و نه بحث بر سر فرد يا افراد، به همین جهت هم امیرالمومنین ♦ در خطبه 162 نهج البلاغه وقتي یکی از افراد بني اسد در مورد جریان غصب خلافت پس از رحلت رسول خدا^{صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم} از آن حضرت سؤال مي‌کند، مي‌فرمایند: رها کن آن را، آنچه را بايد به آن بپردازي پسر ابی‌سفیان يعني معاويه است که تلاش دارد از جریان سقيفه به نفع خود

12 - در رابطه با نقشه‌هایی که معاويه جهت هدم اسلام کشیده بود و شواهد تاريخي مربوط به اين امر در بحث بعدي اين کتاب مواردی خدمت عزيزان ارائه خواهد شد.

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 33 شد

استفاده کند و حزب اموی را بر سرنوشت ملت اسلام حاکم کند.

در تاریخ داریم در زمان خلیفه‌ی دوم لشکر مشغول کشورگشایی بود و بازار جنگ گرم بود، وقت اذان شد، مؤذن در حین اذان گفت: «حَيِّ عَلَيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ»؛ یعنی بشتابید به سوی نماز که بهترین عمل است. خلیفه حساب کرد اگر این شعار مورد توجه قرار گیرد ممکن است انگیزه جنگ و جهاد ضعیف شود. دستور داد آن قسمت را از اذان حذف کنند و به جای آن بگویند: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ». جمله‌ای که پیامبر ﷺ داده بودند در اذان باشد، به دستور خلیفه‌ی دوم حذف شد!¹³ و این در حالی است که خداوند فرمود: «مَّا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»؛¹⁴ هر آنچه را رسول خدا برای شما آورد بگیرید و از آنچه شما را بازداشت،

13 - قوشچی در شرح تجرید می‌گوید: عمر بالای منبر گفت: «إِيهَا النَّاسُ! ثَلَاثُ كُنَّ عَلَيَّ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ إِنَّا أَنْهَيْ عَنَّهُنَّ وَ أَحْرَمْنَهُنَّ وَ أَعَاقِبُ عَلَيْهِنَّ، مُتَعَةَ النَّسَاءِ وَ مُتَعَةَ الْحَجِّ وَ حَيَّ عَلَيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ»؛ ای مردم سه چیز در زمان رسول الله بود که من آنها را نهی کرده و حرانم می‌نمایم و هرکس به انجام آنها مبادرت نماید را عقوبت می‌کنم که عبارتند از «متعہی نساء» و «متعہی حج» و «گفتن حی علی خیر العمل» در اذان، (ترجمه‌ی الغدیر، ج 12، ص 79).

14 - سوره‌ی حشر، آیه‌ی 7

دست بکشید، تقوای الهی پدیده کنید،
به درستی که خداوند شدیدالعقاب است.¹⁵

اسلام دنیایی شده

حرف این است که چرا چنین برخوردی
با اسلام و سخنان پیامبر خدا
می‌کردند؟ عرض شد از حرکات و گفتارشان
برمی‌آید که از نظر آن‌ها اسلام برای
دنیا بود و هر جای اسلام با دنیا
منطبق نبود باید کنار بگذارند، و این
یک طرز فکر بود نه این که فقط شخص
خلیفه دوم چنین بینشی داشت، بلکه
جریانی که دست به دست هم داد و سقیفه
را در مقابل غدیر به وجود آورد، دارای
چنین طرز فکری بود.

خلیفه اول؛ خالد بن ولید را فرستاد
تا با از دین برگشتگان برخورد کند،
خالد مردان آن‌ها را در آغل‌های
چارپایان گرد آورد و همه را آتش زد،
عمر به ابوبکر نسبت به کار خالد
اعتراض کرد و گفت: آیا اجازه می‌دهی
مردی، مردم را به گونه‌ی خدای بزرگ
شکنجه کند؟ ابوبکر گفت: شمشیری را که
خداوند بر روی دشمنان خویش برهنه
ساخته در غلاف نخواهم کرد.¹⁶ در حالی که

15 - آیا وقت آن نرسیده است که اندیشمندان اهل
سنت این حادثه را تحلیل کنند و به تبعات آن
بیندیشند و از خود بپرسند این که معاویه و یزید
به خود این اندازه حق می‌دهند که در مقابل احکام
الهی نظر دهند، ریشه اش در کجاست؟

16 - الرياض النضرة، ج 1، ص 100- ترجمه الغدیر،
ج 13، ص 309.

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 35 شد

از قول پیامبر ﷺ هست که : «کیفردادن به آتش تنها در خور پروردگار است».¹⁷ باز در تاریخ داریم؛ چون خبر کشتن مالکبن‌نویره به ابوبکر و عمر رسید، که خالدبن‌ولید، مالکبن‌نویره را کشت و همان شب با همسر او هم‌بستر شد. عمر به ابوبکر گفت: خالد با آن زن فحشاء نمود، تازیانه اش بزن. ابوبکر گفت: نه! او در امر دین گرفتار لغزش شده است. عمر گفت: او مسلمانی را کشته او را بکش، ابوبکر گفت: نه! او در امر دین گرفتار لغزش شده، و من شمشیری را که در روی ایشان برهنه کرده در غلاف نمی‌کنم.¹⁸

راستی به چه جرمی مالکبن‌نویره آن صحابی رسول خدا ﷺ، کشته شد؟ مگر پیامبر نفرمود: هر مردی که گواهی به یگانگی خدا و رسالت من بدهد نباید خون او را ریخت، مگر یکی از سه کار را انجام دهد، کسی را بکشد، زناي محصنه کند، دین خود را رها کند.¹⁹

کار آنچنان زشت بود که وقتی عمر با ابابکر روبه‌رو شد، در باره خالد به او گفت: «دشمن خدا بر مردی مسلمان ستم کرد، او را کشت و سپس بر زنش جهید»²⁰

17 - صحیح بخاری، ج 4، ص 325.

18 - تاریخ الخمیس، ج 2، ص 233- ترجمه الغدیر، ج 13، ص 230.

19 - صحیح بخاری، ج 10، ص 63.

20 - الغدیر، ج 13، ص 316.

اين فکـر که نسبت به مجازات خالدين ولید کوتاهی می‌کند، فکری است که دین را فقط برای دنیا می‌خواهد و نه برای نورانی شدن انسان و نه برای سعادت ابدي او. این تفکری بود که امویان توانستند میوه‌های آن را بچینند و نه تنها حضرت اباعبدالله ♦ را شهید کردند که هر مؤمنی که مقید به آداب الهی بود و آنها را تأیید نمی‌کرد را به مسلخ فرستادند که از جمله‌ی آنها حجر بن عدی بود که به دست معاویه شهید شد.

با غفلت از ارزش تقوا و پشت‌کردن به انسان‌های قدسی، به مرور روحیه‌ای به میدان آمد که با پاسداری از ارزش‌ها سر جنگ دارد و از هر حامل ارزشی که به بالاتر از دنیا فکر کند متنفر است. کتاب صحیح مسلم نقل می‌کند که: پیامبر ﷺ در حال احتضار بودند، فرمودند: بیایید تا نوشته‌ای برای شما بنویسم که هرگز پس از این گمراه نشوید و کاغذ و قلم خواستند. تاریخ گواه است که خلیفه دوم گفت: این فرد — اشاره به پیامبر ﷺ — هذیان می‌گوید.²¹ یعنی پیامبری را که قرآن درباره‌اش می‌فرماید: «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى»²² هرگز از روی میل خود سخن نمی‌گوید و هرچه می‌گوید حق است، خلیفه‌ی دوم در باره‌ی آن حضرت گفت:

21 - صحیح مسلم، ج 5، ص 75.

22 - سوره‌ی نجم، آیه‌ی 3.

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 37 شد

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ»؛ این مرد هذیان می‌گوید. بعد ادامه می‌دهد و می‌گوید: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»؛ کتاب خدا ما را کافی است. یعنی ما از پیغمبر ﷺ توصیه و راهنمایی نمی‌خواهیم.

مگر کتاب خدا نمی‌گوید: باید از پیامبر ﷺ اطاعت کنید؟ می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...»؛²³ ای مؤمنان خدا را اطاعت کنید و رسول و اولی‌الأمر خود را نیز اطاعت نمایید... و یا مگر قرآن نمی‌فرماید: «أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»؛²⁴ ای پیامبر! ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم شرح و تبیین نمایی، تا تفکر کنند. پس چرا دستور پیامبر ﷺ نادیده گرفته می‌شود؟

با دقت بر این نکات است که می‌توان گفت در تفکری که از سقیفه شروع شد، قرآن وسیله‌ای برای امور دنیایی گشت و لذا آن‌جا که تصور می‌شد قرآن جواب‌گویی امور آن دنیایی که آن‌ها برای خود تنظیم کرده‌اند نیست، دستورات را آن رعایت نمی‌کردند.

تفاوت دو نوع برخورد با اسلام

چنانچه ملاحظه می‌شود بحث در رابطه با اختلاف دو گروه به نام شیعه و سنی

23 - سوره‌ی نساء، آیه‌ی 59.

24- سوره‌ی نحل، آیه‌ی 44.

نیست، بحث بر سر دو نوع برخورد با قرآن و پیامبر ﷺ است، و موضوع مورد بحث يك مسئله‌ي معرفتي است و توجه به آثار و تبعات آن معرفت در سیر تاریخ دارد. اگر جامعه‌ي اسلامي این موضوعات را نشناسد نمی‌تواند خطرات آینده را پیش‌بینی کند و از آن‌ها عبور نماید، عین این مشکلات ممکن است برای انقلاب اسلامي و نیروهاي متدین آن پیش بیاید. باید فکر و بینشی را بشناسیم که در صدر اسلام علي ♦ را کنار گذاشت تا اولاً: خود مان در آن ورطه نیفتیم، ثانیاً: جریان‌هایی را که در دل جامعه شيعي همان‌طور فکر می‌کنند، بشناسیم تا انقلاب اسلامي را از گرفتارشدن در چنگال آن جریان‌ها حفظ نماییم.

بسیار پیش می‌آید که رفیق بنده و رفیق جناب‌عالی بدون آن که متوجه شود، تجزیه و تحلیلش از اسلام شبیه همان تفکري است که در سقیفه ظهور کرد و برداشتش از اسلام همان‌طوري است که نمی‌تواند غدیر را بپذیرد. غافل از این که آن طرز فکري که ابعاد الهی انسان را نمی‌شناسد و رابطه‌ي بین تشریح و تکوین را نمی‌فهمد و همه‌چیز را سیاسی بررسی می‌کند، کارش به کشتن مظاهر معنوي مذجر می‌شود. باید در جریان شهادت حضرت سیدالشهداء ♦ به این موضوع فکر کرد که چرا پس از پنجاه سال از هجرت رسول خدا ﷺ عده‌اي از مسلمانان حاضر شدند دست به کشتن کسی بزنند که معتقدند رسول خدا ﷺ در مورد

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 39 شد

او و برادرش سفارشها کرده و حضرت سیدالشهداء در مقابل لشکر عمرسعد فرمودند: «أَوْ لَمْ يَبْلُغْكُمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِي وَ لِأَخِي هَذَا سَيِّدًا شَبَابٍ أَهْلِ الْجَنَّةِ»²⁵ آیا به راستی سخن پیامبر خدا ﷺ در مورد من و برادرام به شما بیان نرسیده است که فرمود: این دو؛ سید و سالار جوانان اهل بهشتانند؟ این طور نیست که منکر سخن حضرت سیدالشهداء ♦ بودند، مشکل آن بود که در فرهنگ قرار داشتند که رعایت سخن رسول خدا ﷺ را مصلحت نمی‌دانستند، و این آن فرهنگی است که در سقیفه ظهور کرد.

یک نوع فکر و فرهنگی در سقیفه ظاهر شد که معتقد است از اسلام استفاده کند ولی هر جا به نظر او اسلام جواب نداد با نظر خودش کار را ادامه دهد، زیرا معتقد است اسلام هم مثل هر چیزی کهنه می‌شود و دورانی دارد. این طرز فکر را در گفته خلیفه دوم به وضوح می‌توان دید، وقتی می‌گوید: «همان‌طور که يك شتر در طول عمرش حالات گوناگون توأ نایی و جوانی و ناتوانی و پیری دارد، اسلام همین‌طور است»²⁶ از این جمله بر می‌آید که اسلام هم یک طرز فکر بشری است، مثل طرز فکر افلاطون و جان لاک که در عین قابل احترام بودن

25 - الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج 2، ص 97.

26 - علامه طباطبایی «رحمة الله عليه»، معنویت تشیع، ص 54، انتشارات تشیع، سال 1385.

نمي توان تا ابد به آن مقيد بود. حرفشان اين است که اسلام مربوط به زمان پيامبر ﷺ بود، امروز بايد خودمان با فکر خودمان به اسلام کمک کنيم.

آيا نبايد تعجب کرد که چگونه به ديني که خالق هستي براي کل بشر آورده و فوق عالم است و شامل مُرور زمان نمي شود، از اين منظر نگاه مي شود؟ چون فکر مي کردند دين خدا هم يك پديده مادي و عصري است و همان طور که ماده فرسايش پيدا مي کند، آن هم فرسايش پيدا مي کند! حال اگر امام حسين ♦ بخواهد جامعه را به زمان رسول خدا ﷺ برگرداند و بگويد: «أَنْتِي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي ﷺ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسَيْرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ ♦»؛²⁷ من براي سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن خروج نکردم، بلکه؛ جز اين نيست که من به منظور اصلاح در دين جدم قيام نمودم، من در نظر دارم امر به معروف و نهي از منکر نمايم. من مي خواهم مطابق سيره ي جدم رسول خدا و پدرم علي بن ابی طالب «عليهما السلام» رفتار نمايم. در منظر آن ها چنين فردي طغيانگر است و طبق عقل جامعه عمل نمي کند و مي خواهد ما را به گذشته برگرداند.

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 41 شد

به حاشیه رفتن معنویت!

پس اگر حضرت زینب(س) یا سایر ائمه(ع) جریان سیدالشهداء ♦ را به روز دوشنبه و رحلت رسول خدا(ص) و سقیفه مرتب می‌کنند برای آن است که ما را به تأمل و تفکری دعوت کنند که بتوان معضلات اجتماعی خود را به طور ریشه‌ای حل کنیم و به افکار و دیدگاه‌هایی که منجر به این مشکلات می‌شود نظر نماییم و بفهمیم تفکری که معنویت را به حاشیه می‌راند، هرچند با ظاهر اسلامی به میدان بیاید، در نهایت، با حقیقی‌ترین روش اصلاح امور که در امامی معصوم ♦ تجلی می‌یابد، به مقابله بر می‌خیزد. در ابتدا هیچ‌کس فکر نمی‌کرد با تفکری که در سقیفه ظهور کرد کار به قتل فرزند پیامبر بکشد، ولی چون پس از رحلت رسول خدا(ص) یادشان رفت که قرآن آمده است تا بشر را آسمانی کند غدیر فرا موش شد و امام به شهادت رسید. آسمانی شدن بشر ممکن نیست مگر این که کسی مدیریت جامعه را در دست بگیرد که به عنوان انسانی معصوم، با بطن قرآن مرتبط باشد، همان شخصیت‌هایی که ابتدا قرآن آن‌ها را به عنوان اهل البیت، عین عصمت و طهارت معرفی کرد²⁸ و سپس فرمود: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»²⁹؛ آن قرآن، قرآن

28 - سوره احزاب، آیه 33.

29 - سوره واقعه، آیات 79-77.

بلندمرتبه‌اي است که در کتابي پنهان و دور از دسترس همه قرار دارد و هیچ‌کس نمی‌تواند با آن تماس پیدا کند مگر آن مطهر و اهل عصمت و طهارت. وقتي مقصد اصلي قرآن فراموش شد هم سقيفه جاي غدیر می‌شیند و هم یزید جاي حسین ♦ و هم امام در کربلا شهید می‌شوند.

افتخار ابدي بر آن هائي باد که بی‌سرو صدا در آن غوغاي سقيفه متوجه‌ي غدیر شدند و ما را وابسته به اهل بیت عصمت و طهارت^ﷺ نمودند. اکثر مسلمانان تحت تأثیر فضاي قرار گرفتند که اصحاب صحيفه³⁰ در سقيفه پدید آوردند و لذا ابتدا تعداد شيعيان کم بود اما همین تعداد کم، به خوبی درک کردند که اهل سقيفه در نهایت کارشان به کجا خواهد کشید، و به همین جهت شيعه دامن ائمه^ﷺ را گرفت.

مؤمن واقعي کسی است که به حقایق قدسي و معنوي عالم ایمان دارد و متوجه نقش فعال آن‌ها در تمام مناسبات

30 - جریان صحيفه در بحار ج 8 ص 33 و شرح نهج البلاغه ابن‌ابي‌الحديد ج 4 ص 454 آمده، که پس از ماجرای غدیر خم گروهی به این نتیجه رسیدند پس از رحلت رسول‌خدا^ﷺ با تمام قدرت بر ضد حکومت علي ♦ مبارزه کنند و پیمان نامه‌اي با امضاء 34 نفر تهیه و آنرا به ابوعبیده جراح دادند مبني بر این که محمد^ﷺ رسالت خود را انجام داد و کسی را جانشین قرار نداد و اختیار حکومت را به عهده ملت گذارد تا رهبري ملت موروثي نشود...

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 43 شد

بشری است. در مقابل چنین بینشی، آن بینشی که در عین پذیرش اسلام، معتقد به نقش فعال امور معنوی نیست، به انسان‌های قدسی و معنوی توجهی ندارد، و سقیفه بر همین اساس پایه‌گذاری شد، به طوری که کارگزاران آن معتقد نبودند برای امور جامعه نیازمند انسانی هستند که با عالم قدس و معنویت ارتباطی خاص دارد.

نظام سرمایه‌داری با تکیه بر لیبرال دموکراسی، گمان کرد با کار و تولید می‌تواند امور جامعه را سر و سامان دهد و جای برای رهنمودهای انبیا الهی در مناسبات اقتصادی و اجتماعی قائل نبود و نه تنها معنویت را به چیزی نگرفت، بلکه روحیه‌ی کینه‌ورزی با امور معنوی را تقویت نمود و در نتیجه بشر را امروز با بحرانی این‌چنین سهمگین روبه‌رو کرد. همان بحرانی که جهان اسلام با حضور امویان با آن روبه‌رو شد، بحران مقابله با قداستها که منجر به شهادت حضرت امام حسین ♦ شد. ریشه‌ی هم‌هی این بحران‌ها - اعم از بحران‌های دوران اموی، و یا بحران‌های جهان امروز - را باید در توجه بیشتر به زمین و غفلت از آسمان معنویت جستجو کرد، این روحیه در سقیفه به یک نحو ظاهر شد و در مارکسیم لنینیسم به نحوی دیگر و در لیبرال دموکراسی به صورتی دیگر.

در سقیفه هیچ کس مذکر آن نبود که رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ

عَلِي مَعَ الْحَقِّ»؛³¹ حق همواره با علي ♦ همراه است و علي ♦ نیز همواره با حق است. این حدیث و امثال آن را همه از زبان پیامبر ﷺ شنیده بودند و در کتاب‌های خود نیز آن‌ها را آورده‌اند، منتها در سقیفه روحیه‌ای حاکم بود که تصور می‌کرد برای اداره جامعه به چیزی غیر از شریعت الهی احتیاج است و آن زرنگی‌های حاکمان است و باید گروهی بر سر کار آید که با اندیشه‌ی بشری جامعه را اداره کند و امور دیانت را برای امور شخصی بگذارد. این‌ها اعتراض‌های حضرت زهرا ﷺ را به چیزی نگرفتند که فرمودند با این کار در امور دنیایی و آخرتی ناکام می‌شوید،³² و متأسفانه بعد از روبه‌رو شدن با ناکامی‌ها و بحران‌ها، باز هم آن‌طور که باید و شاید ریشه‌ی مشکل را تحلیل نکردند، تا آن‌که حضرت امام حسین ♦ در کربلا عمق فاجعه را نمایاند، و روشن کرد وقتی اصالت به منافع دنیایی داده شود بهترین انسان‌ها به مسلخ می‌روند و در نتیجه جامعه یک روز هم روی خوش به خود نخواهد دید، هم‌چنان که با غفلت از مرحوم مدرس مردم ایران بی‌دست‌سال گرفتار رضاخان شدند.

31 - «ینابیع الموده»، قُنْدُوزِي شافعي، ص 90.

32 - خطبه‌ی حضرت فاطمه زهرا ﷺ در مسجد مدینه.

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 45
شد

آفت تولید بدون توحید

بینشی که در سقیفه حاکم است اگر به ایمان هم نظر دارد، آن ایمان را برای رونق اقتصاد می‌خواهد و پیشرفت اقتصادی مد نظر اوست و لذا اگر در جایی دستورات الهی با پیشرفت مد نظر او سازگاری نداشت، با اصالت‌دادن به پیشرفت، از کنار آن دستور رد می‌شود، چون در این بینش، صعود معنوی به خودی خود اصالت ندارد، بلکه معنویت را هم برای تأمین دنیا می‌خواهد. چنین نگاهی به دین، آرام آرام نه‌تنها دین را به حاشیه می‌راند بلکه آن را مزاحم پیشرفت می‌بیند و یک نحوه بدبینی نسبت به آن پیدا می‌کند.

لازم است عزیزان توجه داشته باشند که با چه رویکردی باید به پیشرفت‌های اقتصادی چشم دوخت و با چه بینشی به آن‌ها پرداخت. به عنوان مثال اگر یک دولت با شعار تنش‌زدایی باب مذاکره با آمریکا را باز کند ولی اصالت را به فرهنگ غرب بدهد، تسلیم اهدافی می‌شود که آمریکا برایش ترسیم می‌کند. ولی اگر باب مذاکره با آمریکا را باز کند تا بدون آن‌که مرعوب فکر و فرهنگ غرب شود، حقوق ملت را از آن بگیرد، تسلیم اهداف آمریکا نمی‌شود و این دو، با دو رویکرد یک شعار می‌دهند ولی دو نتیجه به دنبال دارد. مثل رویکرد به خصوصی‌سازی و انداختن ثروت ملت در دست سرمایه‌داران و رویکرد به خصوصی‌سازی

براي آن كه مردم - به جاي ادارات دولتي- سرنوشت خود را در دست بگيرند، كه با يك شعار دو رويكرد را دنبال مي‌كنند. مسلم هر اندازه كه انسان‌ها مؤمن و متدين باشند به همان اندازه امور اقتصادي و اجتماعي آن‌ها در سامان بهتري است ولي اين به آن معني نيست كه ايمان براي رونق اقتصاد است و در اين راستا به اقتصاد اصالت دهيم.

ما را براي قيامت آفريده‌اند، چه بخواهيم و چه نخواهيم و لذا نبايد همه‌ي همّت خود را صرف امور دنيايي كنيم وگرنه هم دنيا را از دست مي‌دهيم و هم منزل اصلي خود، يعني قيامت را. پس واي اگر نسبت به معنويات حسّاس نباشيم، واي اگر بخواهيم با اهداف دنيايي به مقصد برسيم، واي اگر الفاظ و شعارهايمان ديني باشد ولي در جهت دنيا و دنياداري به‌كار روند. نتيجه‌اش اين مي‌شود كه چيزي نمي‌گذرد يزيد، اميرالمؤمنين جامعه‌ي اسلامي خواهد شد و متأسفانه همه به‌جز اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} تحمل كردند كه يزيد ميمون باز مشروب خوار تحت تأثير فرهنگ غرب آن زمان - يعني روم- بيايد و سرنوشت جامعه اسلامي را به دست بگيرد.³³ چون اهل دنيا جز دنيا نمي‌خواهند و يزيد هم دنيايي آن‌ها را تأمين مي‌كرد و لذا هيچ‌كس صدايش در

25- به پاورقي‌هاي صفحات 26 تا 30 از كتاب «كربلا مبارزه با پوچي‌ها» از همين مؤلف رجوع فرمائيد.

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 47
شد

نیامد و متوجهی عمق فاجعه‌ای که برای
دنیا و آخرتشان در پیش بود نشدند³⁴
می‌گویند آن‌ها حکومت می‌خواهند،
ارزانی‌شان باد، ما هم در زیر سایه
آن‌ها به امور دنیایمان می‌رسیم.
وقتی معتقد باشیم فلان مسئول اگر
اعتقاد محکمی به اسلام و انقلاب ندارد،
و اگر خانواده‌اش هم مقید به رعایت
ظاهر اسلامی نیستند، چون خوب کار
می‌کند پس باید به او نقش تعیین‌کننده
داد و شرایط طوری شود که حرف آخر را
او بزند، باید منتظر همان نتایج بود
که از طریق سقیفه به جامعه‌ی اسلامی
رسید. در چنین شرایطی نه‌تنها نیروهای
انقلابی حذف می‌شوند، بلکه کار به کشتن
فرزندان معنوی انقلاب کشیده می‌شود، و
ناخواسته زمینه برای پذیرش امثال
رضاخان فراهم می‌شود. همین بینش است
که در ابتدا چون جرئت نمی‌کند بگوید
پیغمبر می‌خواهیم چه کنیم، می‌گوید:
آخوند می‌خواهیم چه کنیم، ولی از
حرکات آن‌ها روشن است که به نبوت
اعتقاد ندارند و می‌خواهند زیر بار
احکام الهی نروند و مخالفت با
روحانیت را - یعنی جریانی که متذکر احکام
الهی است - بهانه کرده‌اند و به تولید
بی‌توحید دل سپرده‌اند.

34- امام حسین ♦ فرمودند: «عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ
قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ» وقتی امت اسلام به
حاکمی چون یزید دچار شود باید با اسلام وداع
نمود. (اللهوف على قتلى الطفوف، ص 24).

خداوند وقتي ميخواهد حضرت موسي ♦ را براي مقابله با فرعون مجهز و آماده كند ميگويد: اي موسي قيامت آمدني است... و مواظب باش اهل هوس تو را از آن منصرف نكنند و پيرو هوس آنها نشوي كه در آن حالت نابود خواهي شد؛ «فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَأ يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى»³⁵ يعني در حين تلاش سياسي اجتماعي، اگر از مقصد اصلي كه همان قيامت و آماده شدن براي ابديت است، باز بمانني نابود مي شوي.

منزل اصلي هر كس، قيامت است. ما در زمين آمده ايم تا شايشتهي زندگي قيامتي شويم و دين هم براي قيامتي كردن ما آمده است، حال اگر فكري آمد كه ما را به كلي از قيامت غافل نمود و تماماً متوجه دنيا كرد، اين فكر، در تقابل با سعادت انسان است. تحت تأثير چنين فكري آرام آرام احساس مي كنيد ديگر مؤمنان را دوست نداريد، دنيا داران را بيشتر دوست داريد و به نوع زندگي و برنامه هاي آن ها علاقه مند هستيد. كم كم متدينين را مسخره خواهيد كرد، نسبت به روحانيت بي توجه مي شويد و مي گوييد: اين ها نقش توليدي ندارند، مي گوييد: اديسون برق اختراع كرد، آخوند چه كار مي كند؟ در حالي كه برق در عين اين كه مي تواند و سيله اي جهت راحت كردن امور زندگي باشد ولي هرگز با برقي كه اديسون اختراع كرد،

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 49
شد

نمی‌توان زندگی زمینی را آسمانی نمود.
پیامبران علیهم‌السلام آمدند زمینی‌ها را به
ابدیت متصل گردانند و آن‌ها را به
ساحتی فوق ساحت زمین دعوت نمایند.
اگر ذهن و فکر جوانان ما را تولید
بدون توحید اشغال کرد، دیگر گوش‌شان
نسبت به سخنان پیامبران علیهم‌السلام شنوا نیست
تا بخواهند بر اساس دستورالعمل
پیامبران الهی زندگی کنند. و اگر این
راه ادا مه یا بد روح کلی جامعه به
مسیری می‌رود که تحمل به قتل‌رساندن
قدسی‌ترین انسان‌ها برایش آسان می‌شود.
به همین جهت است که می‌توان گفت فرهنگ
که در سقیفه پایه‌گذاری شد فرزند
پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در کربلا کشت. آن‌ها فکر
نمی‌کردند، حرکت‌شان منجر به چنین
فاجعه‌ای شود، ولی حضرت زینب علیها‌السلام به ما
نشان دادند که کربلا از کجا پایه‌ریزی
شد. همچنان که اصالت‌دادن به ارزش‌های
غربی در صدر مشروطه، روح جامعه را به
سمتی کشاند که شیخ فضل‌الله نوری را مانع
اهداف خود دید و لذا تحمل شهادت او
برای جامعه آسان شد. و پس از آن بود
که پنجاه سال حکومت وابسته پهلوی پای
گرفت.

دام‌زدن به جوّ تولید بدون توحید،
باعث می‌شود، دانشجوی رشته‌ی مهندسی و
پزشکی گمان کند دروس معرفت دینی و

اخلاق چيز اضافي است.³⁶ آنقدر هويت ديني، که اصل و اساس هويت هر انساني است، بي رنگ مي شود که دانشجويان ما هويت خود را در تخصص خود جستجو مي کنند و نه در ايمان و بندگي خود. لذا تعالي و حيات خود را در هر چه بيشتر فرو رفتن در تخصص مي جويند. در حالي که رسول خدا ﷺ مي فرمايد: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ يِعْبُدُ خَيْرًا فَقَهَهُ فِي الدِّينِ»؛³⁷ چون خداوند خيري را براي بنده اي اراده کند او را علاقه مند به تعمق در دين مي کند. چون سعادت اصلي انسان با آشنائي و معرفت هر چه بيشتر به دين، تأمين مي شود.

وقتي روحيه ي مطرح شده در سقيفه را به کمک توجه دادن حضرت زينب (ع) و حضرت رضا ♦ شناختيم،³⁸ مي توانيم موقعيت تاريخي حضرت اباعبدالله ♦ را درست درک کنيم و تحليل صحيحي از نهضت آن حضرت داشته باشيم.

وقتي امور فرعي زندگي عمده شود

اباعبدالله ♦ فکر و فرهنگ دنياپرستي را رسوا کردند. وقتي پس از رحلت رسول خدا ﷺ عده اي به اسم دين بر رأس جامعه قرار گرفتند ولي از اسلام صرفاً اداره ي

36 - اين غير از آن است که ما نيز معتقديم متأسفانه دروس معارف اسلامي از نظر موضوع و محتوا آنطور که بايد و شايد ارائه نمي شود.

37 - بحار الأنوار، ج 1، ص 217.

38 - روايات مربوط به حضرت امام رضا ♦ در موضوع سقيفه و عاشورا، در ابتدای بحث مطرح شد.

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 51 شد

امور دنیایی‌شان را می‌فهمیدند، در نهایت کار به حاکمیت یزید می‌مون باز غربزده می‌کشد و اباعبدالله ♦ را به عنوان کسی که بر امیرالمؤمنین جهان اسلام - یعنی یزید- خروج کرده به قتل می‌رسانند و شهر را چراغانی می‌کنند، چون در بینشی که سقیفه به آن دامن زد، یزید خودی قلمداد می‌شود و پسر پیامبر ﷺ خارجی و غیر خودی قلمداد می‌گردد.

همچنان که قبلاً عرض کردم حضرت اباعبدالله ♦ در بدو خروج از مدینه نامه‌ای که به محمد حنفیه می‌نویسند و می‌گویند: «أَنْتِي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي ﷺ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ♦»؛³⁹ من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن خروج نکردم، بلکه؛ جز این نیست که من به منظور اصلاح در دین جدّم قیام نمودم، من در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم. من می‌خواهم مطابق سیره‌ی جدّم رسول خدا و پدرم علی بن ابی طالب «علیهما السلام» رفتار نمایم.

حضرت با این که فلسفه‌ی قیام خود را امر به معروف و نهی از منکر اعلام می‌کنند و می‌فرمایند می‌خواهم سنت جدّم را احیاء کنم، باز عده‌ای از مذهبی‌های

آن زمان به او نصيحت مي‌کنند که از اين کار منصرف شو.⁴⁰ چون در آن شرايط حساسيت جامعه بر روي اصل ديانت کم شده و امور فرعي بيشتري در زندگي‌ها عمده گشته بود.

علامه طباطبائي «رحمة الله عليه» در کتاب «معنويت تشيع» مي‌فرمايند: در ده سال که امام حسين ♦ بعد از شهادت امام حسن ♦ در مدينه بودند آنقدر شرايط سخت شده بود که کسي به ايشان رجوع نمي‌کرد تا مسائل فقهي خود را بپرسد و لذا از امام حسين ♦ حديث فقهي باقي نمانده است. اين بدین معني است که امويان شرايط فرهنگي جامعه را طوري قبضه کرده بودند که همه، همه کاره‌اند و امام هيچ کاره، و مؤمنين واقعي و در رأس آنها امام حسين ♦ هيچ نقش فرهنگي در جامعه نداشته‌اند و در انزوای کامل بودند، هر بي سر و پايي به عنوان کارشناس و متخصص اسلام حق نظر داشت مگر فرزند رسول خدا ﷺ با آن همه تأکيدي که رسول خدا ﷺ نسبت به آنها کردند.

با توجه به نکته‌ي فوق؛ حال ببينيد نهضت ابا عبدالله ♦ چگونه جهت کلي جامعه اسلامي را تغيير داد، به طوري که چيزي نمي‌گذرد، چهار هزار دانشمند از سراسر جهان اسلام پاي درس امام صادق ♦ حاضر مي‌شوند. چون با شهادت امام حسين ♦

40 - به نوشتار «کربلا در سطوح مختلف تحليل» از همين مؤلف رجوع شود.

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 53 شد

جهان اسلام متوجه شد با حذف اهل البیت^{علیهم السلام} کارش به کجا کشید، در اثر همین رجوع همگانی بود که بنی عباس توانستند با شعار برگشت به اهل البیت پیامبر^ص بنی امیه را از صحنه بیرون کنند. به همین جهت باید گفت: اسلام را کربلا نگه داشته است چون کربلا حامل یک فکر و بینش بود، کربلا يك خاطره نبود بلکه نمایش عمق فاجعه ای بود که جامعه مسلمین بدان گرفتار شده بود و به همین جهت اولین اعتراض ها از دربار عبیدالله و یزید شروع شد.⁴¹

41 - عثمان برادر عبیدالله بن زیاد گفت: دوست داشتم همه فرزندان زیاد تا قیامت ذلیل باشند و حسین بن علی کشته نشود. (طبری، ج 4، ص 375 و حماسه حسینی، ج 3، ص 216)

مرجانه، مادر ابن زیاد به پسرش گفت: «یا خبیث! قَتَلْتُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَا تَزِي الْجَنَّةَ أَبَدًا»؛ (تذکره سبط، ص 259) ای خبیث؛ فرزند رسول خدا را کشتی؟ به خدا سوگند هرگز بهشت را نخواهی دید.

پس از شهادت حسین ♦ ابن زیاد در مسجد کوفه منبر رفت و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ أَظْهَرَ الْحَقِّ وَأَهْلَهُ وَنَصَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ وَحِزْبَهُ، وَقَتَلَ الْكُذَّابَ ابْنَ الْكُذَّابِ الْحُسَيْنَ وَشَيْعَتَهُ»؛ حمد خدا را که حق را و اهل حق را پشتیبانی کرد و امیرالمؤمنین یزید و گروه او را یاری رساند، و دروغگوی، پسر دروغگو یعنی حسین و یارانش را به قتل رساند. که در این جا «عبدالله بن عقیف از دی غامدی» با چشم های نابینا، به پا می خیزد و می گوید: «پسر مرجانه! دروغگوی پسر دروغگو، تویی و پدرت و کسی که تو را به حکومت عراق فرستاده است.»، عاقبت هم به دستور عبیدالله کشته می شود ولی اجازه نداد عبیدالله جو جامعه را به نفع امویان تغییر دهد. (الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج 2، ص 117)

یحیی بن الحکم، برادر مروان، در دربار یزید گفت: بین شما و پیامبر خدا در روز قیامت جدایی

امروز هم بايد پيام كربلا را بگيريم و با آن زندگي كنيم، و متوجه شويم اگر اصالت را به چيزي جز ايمان داديم دير يا زود بهترين چهره هاي معنوي خود را به مسلخ مي‌كشانيم. از خداوند

افتاد، من ديگر در هيچ كاري با شما شركت نمي‌كنم. (طبري، ج 5، ص 359 و حماسه حسيني، ج 3، ص 352) هند زن يزید وقتی خبر شهادت امام حسين ♦ را شنید، خود را در لباس مخصوص مستور کرد و از اندرون به مجلس مردان آمد و گفت: آیا این سر حسین فرزند فاطمه است؟! یزید به او گفت: تو برای او گریه و عزاداری کن، خدا بکشد ابن‌زیاد را که در کشتن او تعجیل کرد. (طبري، ج 3، ص 354) پسر یزید خود را از خلافت خلع کرد و بر یزید و معاویه لعنت فرستاد و حق را به جانب حسین و علي «عليهما السلام» داد

و از همه مهم‌تر؛ نتیجه كربلا این بود که پرده‌ي نفاق حاکمان دریده شد و حساب سلطنت از دین جدا گشت.

امام ♦ در روز عاشورا فرمود: «إيْمُ اللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُكْرِمَنِي رَبِّي بِالشَّهَادَةِ بِهِ وَأَنْكُمُ ثُمَّ يَنْتَقِمُ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ.» (مقتل خوارزمي، ج 2، ص 32. بحار الأنوار، ج 45، ص 52) به خدا قسم من اميدوارم که پروردگارم مرا به و سيله‌ي شهادت گرامی بدارد و انتقام مرا از شما از طريقی که ندانيد بگيرد.

پس از شهادت امام حسين ♦، تا دوازده سال - ديگر بني‌اميه به جاي حمله در حالت دفاع قرار گرفتند، و اين اول سقوط يك حكومت است- نهضت‌ها و خونريزي‌ها ادامه يافت و پس از آن همان خانهاي كه در زمان حسين ♦ كسي در آن را نمي‌زد، با مختصر آرامشي كه در زمان امام پنجم ♦ به وجود آمد، مسلمانان از اطراف و اكناف مانند سيل به همان خانه رجوع كردند و پس از آن؛ روز به روز به آمار شيعيان اهل‌البیتؑ افزوده و حقانيت و نورانيتشان در هر گوشه از جهان اسلام نمايان شد، حقانيتي توأم با مظلوميت، و اين واقع‌بنی امام حسين ♦ را روشن مي‌كند.

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 55
شد

عاجزانه تقاضامندم به حقیقت حسین ♦ و
یاران او ما را متوجه عبرت‌هایی
بگرداند که باید از کربلا برای زندگی
امروز خود به دست آوریم.

غفلت از عقل قدسی شریعت

از خود بپرسیم آیا ما باید
زندگی‌مان را از دستورات وحی الهی
بگیریم که صاحب هستی توسط پیامبرش^ص
به ما رسانده است، یا زندگی‌مان را بر
اساس عقل بنده و جناب‌عالی و فلان
کارشناس و فلان تکنسین و فلان متخصص و
روان‌شناس تنظیم کنیم؟ آیا این کار
منطقی است که جز به برنامه‌ی خالق
هستی، به برنامه‌ی دیگری اعتماد کنیم؟
بعضی‌ها گفته‌اند که راجع به قیامت
برای کودکان و جوانان چیزی نگویید،
چون از نظر روان‌شناسی خوب نیست. این
حرف چه اندازه قابل اعتماد است؟ ائمه
دین^ع به ما فرموده‌اند: «إِنَّمَا قَلْبُ
الْحَدِيثِ كَالأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ
شَيْءٍ قِيلَتْهُ.»⁴² قلب جوان مانند زمین
خالی است که هر بذری در آن افشاند
شود قبول نماید. لذا طبق دستورات
ائمه‌ی دین^ع باید از همان کودکی از
قیامت برای آن‌ها سخن گفته شود تا
میل‌ها و هوس‌هایشان را بتوانند کنترل
کنند، قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ
يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ يَمَا

42 - «كشفت المحجة لثمره المهجة»، سيد ابن
طاووس، ص 223.

نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»؛⁴³ کسانی که به خاطر فراموش کردن روز حساب، از راه خدا گمراه شوند عذاب شدیدی دارند. حالا آن آقای به اصطلاح کارشناس بگوید از قیامت برای کودکان و جوانان سخن نگوئید. این به همان معنی است که فرهنگ سقیفه را جایگزین فرهنگ غدیر بکنیم و انتهای کار بسیار درد ناک خواهد بود. حرفی را که آن به اصطلاح کارشناس در حال حاضر میزند ما نمی دانیم ده سال دیگر چه نتیجه ای می دهد. وقتی نتیجه ای ده سال دیگر آن پیشنهاد معلوم نیست آیا می توان عمر خود را بر روی آن حرف ها گذارد؟ باید از این گونه افراد پرسید ما باید حرف امثال شما را در این امور که مربوط به آینده اساسی زندگی است بپذیریم یا حرف صاحب هستی را؟ آیا بنده می توانم در مسائل اصلی زندگی حرف های تجربه نشده ای فلان متخصص روانشناس را بپذیرم یا حرف خدا را؟ مگر احاطه انسان ها آنقدر هست که به همه ای ابعاد انسان ها اشراف داشته باشند تا بتوان بر اساس نظر آن ها زندگی را شکل داد؟

خلیفه ای اول چون بر کرسی خلافت نشست گفت: «در اتخاذ تصمیمات، پیامبر از وحی کمک می گرفت، حالا که پیامبر رحلت کرد و وحی منقطع شد ما ناگزیریم به اجتهاد خود مان عمل کنیم.»⁴⁴ ابتدا

43 - سوره ی صاد، آیه ی 26.

44 - علامه طباطبائی «رحمة الله علیه»، معنویت تشیع، ص 34.

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 57
شد

معلوم نبود منظور خلیفه از این که می‌گوید: «من به اجتهاد خود عمل می‌کنم» چیست، شاید تصور می‌شد همان‌طور که مجتهدین امامیه در حال حاضر اجتهاد می‌کنند و سعی می‌نمایند حکم خدا را از متون دینی استخراج کنند، او هم چنین قصدی دارد. ولی مدتی که گذشت، ملاحظه کردند منظور خلیفه آن است که در زمان رسول خدا ﷺ آن طور مصلحت بود، و امروزه به اجتهاد من چیز دیگری مصلحت است. بنا به فرمایش علامه طباطبائی «رحمة الله علیه»: «این موضوع، مقام خلافت را درست هم‌تراز مقام نبوت و رسالت قرار داد و به موجب آن که نبی اکرم ﷺ مصدر احکام و قوانین شریعت اسلام و اداره کننده جامعه اسلامی بود، خلیفه مسلمین، همان مصدريت احکام و قوانین و ولایت امور مسلمین را داشت.»⁴⁵ با این تفاوت که پیامبر ﷺ در متن احکام الهی، حق کمترین تصرف را نداشت ولی مقام خلافت به بهانه‌ی صلاح جامعه‌ی اسلامی هم در متن احکام و هم در اداره‌ی مسلمین هرگونه تصرفی صلاح می‌دید اعمال می‌کرد، که موارد تخلف از احکام الهی به بهانه‌ی مصلحت وقت در دوران خلفای سه‌گانه اِلی ما شاء الله است. و مرحوم علامه امینی «رحمة الله علیه» در الغدير نمونه‌های فراوانی از آن را مطابق متون تاریخی اهل سنت ذکر کرده‌اند. به عنوان نمونه، وقتی غلام مغیره بن شعبه -

که مشهور به ابولؤلؤ بود- خلیفه‌ی دوم را به قتل رساند، پسر خلیفه، هرمزان را که شاهزاده تازه مسلمان ایرانی بود بدون هیچ دلیل منطقی به صرف این که ابولؤلؤ نیز ایرانی بوده، به قتل رساند. عثمان یعنی خلیفه سوم از قصاص قاتل هرمزان سرباز زد و گفت: «دیروز پدرش را کشته‌اند، نمی‌توانم امروز خودش را بکشم.»⁴⁶

این بینش که بعد از رسول خدا ﷺ به صحنه آمد و نظر خلیفه را بر اجرای احکام و قوانین الهی مقدم داشت، منجر شد که کار به قتل امام حسین ♦ بینجامد، چون در چنین بینشی قداستی برای احکام الهی نمی‌ماند تا احترامی برای حاملان واقعی احکام الهی بماند و مردم نیازمند باشند به قرآن شناسان واقعی رجوع کنند.

جریان خلافت رسول خدا ﷺ آنچنان منحرف شد که حتی ابابکر در آخر عمر ابراز پشیمانی می‌کند.⁴⁷

ضرورت وجود امام معصوم در ادامه‌ی

دین

آیا امام حسین ♦ در کربلا به عنوان يك نفر شهید شد و یا شهادت او جهت به نمایش گذاردن آثار اراده‌ای بود که پس از رحلت رسول خدا ﷺ بدون آن‌که بداند،

46 - همان ، ص 38.

47 - تاریخ طبری، ج 4 ، ص 52- الغدير، ج 14، ص

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 59
شد

برای شکستن قامت اسلام خود را مجهز کرد؟ فرهنگی که رو در روی امام ایستاد و امام را شهید کرد به کلی از پذیرفتن مقامی که آن مقام، قلبش حامل قرآن باشد سرباز زده بود و این فرهنگ در سقیفه پایه گذاری شد. در سقیفه از این موضوع غفلت شد که برای ادامگی دین نیاز به انسان کاملی است که سراپای وجودش را دین فرا گرفته باشد، از خود نپرسیده بودند مگر تداوم دین در جامعه، بدون حضور نمونه‌ی کامل دین‌داری ممکن است؟ آنقدر مشغول سیاسی‌کاری و قبیلله‌بازی خود بودند که نمی‌دانستند قرآن نمونه‌های کامل دین‌داری را معرفی کرده و حجت را برای شناخت امام بر همه تمام کرده است. آیا قرآن نفرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ، يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيرًا...»؛⁴⁸ همانا خداوند اراده کرده که از شما اهل‌البیت هرگونه آلودگی را پاک گرداند و شما را به طهارت مخصوصی برساند. آیا خداوند از این طریق ذهن‌ها را متوجه کسانی که در مقام عصمت و طهارتند ننمود، کسانی که اگر محل رجوع مردم قرار گیرند جامعه را از هر گونه اشتباه نجات می‌دهند و به سوی سعادت رهنمون می‌کنند؟ آیا مگر نه این که در جامعه‌ی اسلامی همواره باید اسلامی حاکم باشد که توسط امامی معصوم تبیین شود و هرگز نباید به

بهانه‌ي اين كه توليدمان عقب مي‌افتد و يا اقتصادمان ضعيف مي‌شود، حساسيت‌مان نسبت به فرهنگ امام معصوم كم شود. و از صراط مستقيم فاصله بگيريم!

در صدر اسلام حساسيت نسبت به حاكميت امام معصوم ضعيف شد. اكثرأ قبول داشتند علي ♦ حق است ولي کوتاه آمدن از حاكميت آن حضرت را چيز خطرناكي نمي‌دانستند، و از اين نکته غفلت شد كه وقتي نسبت به حق کوتاه آمديم عملاً باطل را پذيرفته‌ايم و مسلم با باطل، هيچ‌كس به هيچ نتيجه‌اي نخواهد رسيد، چيزي كه پس از هزار و چهارصدسال جامعه اسلامي هنوز به آن گرفتار است و به همين جهت از اسلام بهره‌ي لازم را نمي‌برد.

به حاكميت غير امام معصوم دل خوش كردند و از فاجعه‌اي كه با عدم حاكميت امامت در كالبد جامعه‌ي اسلام رخنه كرد غافل شدند، جامعه گرفتار عمل‌زدگي و كم‌پيروي شد و از كيفيت و معنويت محروم گشت. لشكر مسلمانان از يك طرف تا پشت دروازه‌هاي چين و از طرف ديگر تا قلب اروپا و آفريقا جلو رفت، و غنائم بسياري به دست آورد و ظاهر اسلام در همه‌جا حاكم شد اما پوسته‌اي بدون قلب و محتوا. يعني توليد زياد بود ولي توحيد و معنويت هيچ و امام معصوم خانه‌نشين. اين همه فتح، اما ميناهاي امام. نتيجه‌اش پريشاني حقيقت اسلام و ذلت و زبوني مسلمانان زير سرنيزه‌ي حاکمان قلدر بني‌اميه شد.

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 61 شد

امام حسین ♦ در کربلا فاجعه‌ای را که پشت این فتوحات بدون معنویت و امامت در جامعه رخنه کرده بود نشان داد و به خوبی موفّق شد معنی حکومت اموی را به جهان اسلام نشان دهد. مشکل جهان اسلام، شخص یزید نبود، مشکل جهان اسلام، فکر و فرهنگ بود که یزید نماینده‌ی آن بود. حسین ♦ پیام خود را به جهان اسلام رساند تا ما امروز دوباره به آن سیاه‌روزی‌ها دچار نشویم. حضرت نشان دادند در آن شرایط دیگر از اسلام چیزی باقی نمانده و مردم را به برگشت به اسلام دعوت فرمود، در مسیر خود به سوی کربلا فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرِوْفُهَا فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُوبَابَةِ الْإِنْعَاءِ وَ حَسْبِيسِ عَيْشِ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتْنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحَقَّقًا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا إِنَّ النَّاسَ عَيْدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ لَعَقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»⁴⁹ به راستی، دنیا تغدیر چهره داده و ناپسند گشته و نیکی آن در حال نابودی است و از معروف جز رطوبتی در ته ظرف، چیزی باقی نمانده و بی‌برکتی زندگی همانند چراگاهی شده که جز گیاه بیدماری‌زا و بی‌مصرف چیزی

در آن نمی‌روید. آیا نمی‌بینید که به حقّ عمل نمی‌شود و از باطل دست بر نمی‌دارند؟! به طوری که مؤمن حق دارد در این شرایط به مرگ و دیدار خدا مشتاق باشد. به راستی من چنین مرگی را جز سعادت نمی‌دانم و زندگی در کنار ظالمان را جز هلاکت نمی‌شناسم! همانا مردم بنده‌ی دنیا شده‌اند و دین از سر زبان آن‌ها فراتر نمی‌رود و دین را تا آن‌جا که زندگی‌شان را بچرخانند می‌خواهند و چون در بوت‌های آزمایش گرفتار شوند دین‌داران اندک‌اند.

هدف اصلي امام حسين ♦

اباعبدالله ♦ با آرایش خاصّ خود که در بردارنده پیامی فرهنگی بود حرکت کردند، کودکان و زنان را نیز با خود آوردند، منزل به منزل سخنرانی نمودند و دلایل نهضت خود را روشن کردند تا جهان اسلام متوجه فاجعه‌ی پیش‌آمده شود و لذا از آنجایی هم که دیگر به جهت شهادت خودشان افشاگری نمی‌کردند، زنان و به خصوص حضرت زینب(ؑ) وظیفه‌ی افشاگری را به عهده گرفتند. حضرت اباعبدالله ♦ می‌دانند برای این نهضت به چه عناصری نیاز دارند و لذا در عین این‌که به عده‌ای می‌گویند بروید، زهیربن قین را دعوت می‌کنند که بیاید، از یک طرف قبل از شهادت مسلم بن عقیل، در هنگام خروج از مکه به طرف کوفه می‌فرمایند: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فَيَتَنَا مُهْجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَيَّ

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 63 شد

لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُضِيحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى»؛⁵⁰ هرکس می‌خواهد خون جان خود را در راه ما نثار کند و آماده‌ی حرکت است، همراه ما کوچ کند که من إن شاء الله صبح‌گاهان حرکت خواهم نمود. از طرف دیگر وقتی با حرّ بن یزید ریاحی روبه‌رو می‌شوند می‌فرمایند: «إِنَّ أَهْلَ مِصْرَكُم كَتَبُوا إِلَيَّ أَنْ أَقِيمَ عَلَيْهَا فَمَا إِذَا كَرِهْتُمُنِي إِنْصَرَفْتُ عَنْكُمْ»؛⁵¹ مردم شهر شما به من نامه نوشتند که به سوی ما بیا، اگر آمدنم را ناخوش دارید باز می‌گردم.

اگر اهداف اباعبدالله ♦ را درست نشناسیم و نفهمیم حضرت به دنبال شرایطی هستند که اسلام رفته را برگردانند، حرکات حضرت ♦ برایمان مجهول می‌ماند. حضرت از قبل روشن کرده‌اند به مسیری پای‌گذارده‌اند که شهادت نه تنها مانعی برای حرکتشان به حساب نمی‌آید بلکه از اهداف بنیادینی است که پیش روی خود نهاده‌اند، تا به بهترین نحو نتیجه بگیرند. مردم کوفه از امام ♦ تقاضایی کردند و ایشان هم به حکم وظیفه باید به تقاضای آن‌ها جواب می‌دادند، همان‌طور که علی ♦ پس از قتل عثمان نتوانستند تقاضای مردم را بی‌جواب بگذارند، ولی عنصر اصلی حرکت

50 - سیدبن طاوس، الدهوف علی قتلی الطفوف، ص 61.

51 - تاریخ الامم و الملوك، ج 5، ص 411 - ارشاد، ج 2، ص 84 .

امام حسين ♦ دعوت كوفيان نبود كه با مانعي كه عبیدالله ایجاد كرد آن حضرت از آن منصرف شوند، اگر كوفه نشد، جاي ديگر.

فرهنگ كربلا به خودي خود يك فرهنگ بي‌نظير است براي احياء ديني كه در حجاب رفته و از حقيقت خود بيرون افتاده است.⁵² عمده آن است كه حرکت سيدالشهداء ♦ را از اين زاويه بنگريم كه چه شد كه كار جهان اسلام به حاكميت شخصي چون يزيد كشيده شد و منجر به شهادت امام حسين ♦ گشت، در واقع با بازخواني پنجاه سال تاريخ صدر اسلام بايد به بصيرتي برسيم تا انقلاب اسلامي پس از پنجاه سال به همان ورطه دچار نشود. اگر تربيت ديني و حساسيتهاي معنوي به حاشيه روند و اسلام در حدّ ظاهر محدود گردد و به صورت قالبی بي‌قلب باقي بماند بايد منتظر حادثه‌ي كربلا بود.

اگر مي‌خواهيد فرزندان كربلايي باشد و در مناسبات زندگي با ارزش‌هاي الهي مانوس گردد بايد در کنار حيات اجتماعي، حيات ديني‌اش را تقويت كنيد و به اين اندازه راضي نباشيد كه ظاهر اسلام را رعايت مي‌كند، بايد به روش

52 - براي بررسي بي‌شتر اين موضوع در نهضت عاشورا به كتاب «كربلا مبارزه با پوچي‌ها» از همين مؤلف مراجعه فرماييد.

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 65 شد

اهل البیت^{علیهم السلام} قلب ها ایمانی گردد تا جامعه از برکات اسلام برخوردار شود.⁵³
از خود بپرسیم ما که نظر به کربلا داریم در خانه هایمان چقدر برای معنویت اعضای خانه سرمایه گذاری می کنیم، چه قدر وقت صرف امام شناسی فرزندانمان می نمائیم؟ اگر دائم اصرار داشتیم که نمره دروس فرزندانمان بیست باشد و به قبولی او در دانشگاه فکر کردیم و آن کارها را آمده نمودیم، باید منتظر باشیم که فرزندانمان در حادثه های آینده در لشکر عمر سعد قرار گیرد، عمر سعد فرزند سعد بن ابی وقاص یکی از سرداران بزرگ اسلام بود، ولی تلاش نکرد روحیه محبت به علی ♦ را در خانه خود حاکم کند، هر چند دل خوشی از معاویه هم نداشت.⁵⁴

این فکری که فقط فرزندانمان را برای زندگی دنیایی تجهیز کنیم همان فکری است که سقیفه را پایه گذاری کرد. فکری که در سقیفه مطرح شد این نبود که اسلام در میان نباشد، معتقد بود اسلام وسیله خوبی است برای به دست آوردن دنیا، در عین این که گوشه ی چشمی هم به آخرت داشت، ولی فکری که در غدیر مطرح شد، فکر دیگری بود.

53 - در مورد توجه به جایگاه قلب ایمانی به روش اهل البیت^{علیهم السلام} می توانید به کتاب «مبانی نظری و عملی حب اهل بیت^{علیهم السلام}» از همین مولف رجوع کنید.

54 - پدر عمر سعد در بیرون از مدینه کاخی به نام کاخ عقیق ساخته بود و به خوش گذرانی مشغول بود.

خداوند در غدیر انسانی معصوم را در منظر جامعه قرار داد و مردم را به او خواند. بنیانگذاران سقیفه هم دائم می‌گفتند اسلام، امّا چه اسلامي؟ اسلام براي دنيا. آن‌ها که بی‌دین نبودند، ولي اسلامشان اسلامي نبود که به ارزش‌هاي اصیل اسلامي وقعي بگذارند و در بستر چنین اسلامي یزید توانست ظهور کند و حسین ♦ شهید شود. هنر ما آن است که در متن سقیفه، فاجعه کربلا را ببینیم تا در دل برنا مه‌هاي دولت‌ها غدیر را پاس داریم که به سقیفه نزدیک نشوند.

دوستان دانشجو بعضاً می‌فرمایند ما فلان رشته‌ي دانشگاهي را انتخاب کردیم که خدمت کنیم، ولي باید از خود بپرسند خدمت به مردم براي ای‌جاد بستري معنوي یا خدمت به مردم براي بهره‌مندی بیشتر از دنيا. به عبارت دیگر خدمت ما باید به دنياي مردم باشد یا به قیامت مردم؟ آري مردم متدین اگر امور دنیايي‌شان راحت‌تر شود فرصت دین‌داری برایشان بیشتر فراهم می‌شود ولي باید مواظب بود به اسم خدمت به مردم در خدمت امیال دنیايي آن‌ها قرار نگیریم. آن پزشکی که در خدمت مرد می‌است که پر خوري می‌کنند و بیمار می‌شوند و او آن‌ها را درمان می‌کند تا دوباره پر خوري کنند، چه خدمتي به آن‌ها کرده که نمی‌گذارد از پر خوري تنبیه شوند؟ آیا نباید خدمت ما به دنياي مردم، بالاخره به

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 67
شد

قیامت وصل شود و جهت قیامتی آن
فراموش نگردد؟

با عبرت‌گرفتن از حادثه‌ی کربلا باید
به این نتیجه برسیم که زاویه‌ی حضور
قیامت و معنویت در زندگی فردی و
اجتماعی بسیار باز باشد و به اسم
سازندگی و پیشرفت از آن مسئله مهم
غافل نباشیم. از خود بپرسیم چه
اشکالی دارد که فرزند بنده و
جناب‌عالی یک کارگر ساده باشد ولی با
فرهنگ معنوی زندگی کند؟ و از طرفی چه
فایده‌ای دارد که دکتر و مهندس بشود
ولی آن‌طور که لازم است با فرهنگ اسلام
و اندیشه‌های قدسی آن بی‌ارتباط باشد.
اگر با کربلا نتوانیم این سؤال خود را
جواب دهیم از پیام حضرت سیدالشهداء ♦

در کربلا چه بهره‌ای گرفته‌ایم؟

عزیزان! امروز شما در دل فرهنگ
غربی در دام نوعی از زندگی افتاده‌اید
که یک فرهنگ دنیایی صرف است، در حدی
که حتی اگر توصیه به عبادت و معنویت
هم می‌کند آن توصیه‌ها رویکرد دنیایی
دارد، نظم و انضباطش هم برای هر چه
بیشتر بهره‌مند شدن از دنیاست، حتی آن
وقتی که راست می‌گویند و از دروغ
بیزارند برای بهتر استفاده کردن از
دنیاست، همه‌ی توجه آن فرهنگ دنیاست،
بدون این‌که جهت متعالی بشر را در نظر
داشته باشد. اگر ما به معنی واقعی
روی معنویت وقت نگذاریم و زندگی
زمینی خود را به آسمان متصل نکنیم و
غرب و پیشرفت غربی را مقصد خود قرار

د هيم، چيزي نمي گذرد که مي بينيم همه چيز از دست مان رفته است، با نسلي روبه رو خواهيم بود که هيچ احساسي نسبت به اهداف مقدس جمهوري اسلامي ندارد، هرچند که همه ي کارخانه هايمان به کار باشد و همه ي پارک هايمان سرسبز و همه ي خيابان هايمان پر از ماشين و جاده هايمان از معضل ترافيك رها شده، همه ي موزه ها پر رونق و استخرها پر آب، ولي نسلي سرگردان و بي هويت که نمي داند چه بايد بکند. آيا فاجعه اي از اين بزرگتر هست که انسان همه چيز به دست آورده باشد ولي خود را باخته باشد؟

♦ غفلت از مقام امام

امام شناسي سرمايه ي بزرگي است تا انسان ها بفهمند به کجا بايد نظر داشت. توجه به نمونه ي کامل حيات زميني، يعني انسان معصوم، ما را از افراط و تفریط باز مي دارد و از ورطه هاي مهيب زندگي سوز نجات مي بخشد. البته بايد بعد از معرفت به مقام امام، قلب را آماده کرد تا همين امروز امامان از طريق هدايت قلبي، ما را از هدايت خاص خودشان سيراب کنند. قلبي که همه ي قبله اش دنياست نمي تواند از امام مدد بگيرد، ديگر عشق به معصوم و کامل شدن از طريق امام معصوم در او مي ميرد، هرچند تا ديروز اهل مبارزه با طاغوت بوده باشد. بايد

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 69 شد

کربلا را فهمید و و از آن عبرت گرفت و سخن زینب(را فراموش نکرد که منشاء فاجعه کربلا را در سقیفه نشان می‌دهد. چون عقل بی‌امام و عقلی که معتقد به وجود حجت خدا در همه زمان‌ها نیست، برای خود و نظراتش ارزش قائل می‌شود، حتی در مقابل نظر پیامبر خدا ﷺ و شریعت الهی. امامان را به عنوان نمونه نمی‌پذیرد که حرکات و افکار خود را با آن‌ها مقایسه کند و نقص‌های خود را بفهمد. قرآن می‌گوید: «وَجَعَلْنَا هُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»؛⁵⁵ ما فرزندان ابراهیم ♦ را امام قرار دادیم که به «امر» ما هدایت کنند و به آن‌ها فعل خیر و اقامه‌ی صلاة و ایتای زکات را وحی کردیم و آن‌ها برای ما عبادت می‌کردند. «امر» جنبه‌ی غیبی هر کاری است. يك «امر» داریم و يك «خلق». قرآن می‌فرماید: «لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»؛⁵⁶ برای خدا خلق و امر هست. نظام این دنیا را که با تدریج و زمان همراه است، نظام خلق می‌گویند و نظام ملائکه را که فوق زمان و حرکت است، امر می‌گویند. قرآن می‌فرماید: «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ»؛⁵⁷ خداوند ملائکه را به کمک روح که از امر

55 - سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی 73.

56 - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 54.

57 - سوره‌ی نحل، آیه‌ی 2.

خداست، نازل کرد، يعني «امر» مقام غيبي عالم است و قاعده اش هم «كُنْ فَيَكُونُ»؛ است چون مي‌فرمايد: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛⁵⁸ امر خدا آن چنان است که اگر خواست چیزی را خلق کند، مثل این است که بگوید بشو! بدون تأمل می‌شود، يعني مقام «امر» مقام ایجاد بی‌زمان و مجرد است. آیه می‌گوید: اما ما را آوردیم که «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» به امر ما هدایت کنند يعني از طريق ارتباط غيبي با جان شما، با يك اراده، شما را هدایت مي‌نمایند. از طريق قلب آماده مي‌توان به کمک امام به عالم «امر» راه پيدا کرد و امام با هدایت «امري» خود، همین امروز هم قلبها را هدایت می‌کند. ملاحظه می‌فرمایید که؛ خداوند در قرآن ما را متوجه وجود افرادی کرده که هدایت به امر می‌کنند و در جان ما - فوق زمان و تدریج- تصرف می‌نمایند، کسانی که به آن‌ها «فعل خیر» وحی شده است، به طوری که فعلشان وحی الهی است و حرکاتشان تماماً نمایش وحی پروردگار است.

اگر انسان قلب خود را که وسیله‌ی کشف مقام ائمه^{علیهم‌السلام} است، آماده‌ی دریافت هدایت ائمه کند، از طریق آن بزرگواران و در کنار قرآن، هدایت لازم را به دست می‌آورد و در این حال، هم پیام کربلا را خواهد فهمید که چگونه

چه شد که کار به قتل امام حسین ♦ کشیده 71 شد

جامعه‌ای با نفهمیدن مقام امام به قتل او دست زدند و هم با اقتدا به امام معصوم، خود و جامعه را از چنین هلاکت‌هایی می‌رهاند و آن وقت من و شما در عین زندگی دنیایی، با غلبه‌ی معنویات می‌توانیم قیامتی شویم و یا لاقلاً راه قیامت را در منظر خود مسدود نکنیم و از خطرات منحرف‌شدن از صراط مستقیم که همواره در کمین ماست، در امان باشیم.

دولت ایده‌آل دولتی است که در عین سازندگی و اصلاحات، اصالت را به معنویات دهد و بستری فراهم نماید که مردم هر چه بیشتر به کمالات معنوی خود دست یابند و پیشرفت در امور دنیایی را در حدّ خود ارزش بنهند.

اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} انسان‌هایی هستند با مقام معنوی کامل و کربلا ظهور مقام امامت است به صورتی خاص در برهه‌ای از تاریخ. اگر در نگاه به کربلا متوجه‌ی این مقام باشیم سخت به فکر می‌رویم که چه شد امام را شهید کردند و به خود نهیب می‌زنیم که مواظب باشیم لاقلاً ما بستر شهادت معنوی‌ترین انسان را فراهم نکنیم. امّا وقتی برای معنویّت ارزش قائل نباشیم و وقتی مقام امام و امامت را نشناسیم و متوجه نباشیم خداوند کسانی را در مدّ نظر ما قرار داده که باید از آن‌ها الگوگیری کرد و همه‌ی فکر و ذکرمان تفریح روز جمعه شد، در آن صورت باید منتظر فجایعی بود که می‌خواستیم از آن‌ها فرار کنیم

و بدون آن که بدخواهيم، مرعوب عبیدالله ميشويم و به جنگ با امام حسين ♦ تن ميدهيم و سپس گريه ميکنيم چرا چنين کرديم.

ظهر عاشورا است، وقت نماز ظهر است. دو نفر از ياران امام خود را در مقابل تيرهاي دشمن سپر کردند تا حضرت نماز بخوانند. دشمن بي‌غيرت هم در اين حالت شروع به تيراندازي کرد. آن دو نفر آن قدر مقاومت کردند تا نماز اباعبدالله ♦ تمام شد. همين که نماز به پايان رسيد به زمين افتادند. حضرت سر يکي از آنها را برروي زانويشان گذاشتند، او چشمانش را باز کرد و يك جمله گفت که نشان مي‌دهد تا کجاها امام خود را ميشناسد، به طوري که آن حضرت را خود برتر خود ميداند، عرض کرد «أَوْفَيْتُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟» اي پدر واقعي بنده‌هاي خدا، اي اباعبدالله! آيا وفا کردم؟ و بعد شهيد شد.⁵⁹

اين نوع عشق‌بازي و فداکاري در شرايطي ايجاد ميشود که انسان تماماً خود را بدهکار مقام امامت ميداند و با محبت به امام معصوم، از آن حضرت نور مي‌گيرد و بالا مي‌رود و از هرز رفتن در دنيا نجات مي‌يابد. و اين معرفت را خدا ارزاني همه بشريت کرد ولي سقيفه آن را در حجاب برد و نظام اسلامي دوباره متذکر آن گشت، و دولتها بايد بستري را فراهم کنند که اين نوع

چه شد که کار به قتل امام حسین **♦** کشیده 73
شد

نگاه و معرفت در زیر حجاب توسعه و
سازندگی و اصلاحات، دفن نگردد و گرنه
از کربلا عبرت نگرفته ایم.⁶⁰
خدایا! به حقّ اصحاب کربلا ما را از
رحمت شهادت محروم مدار و شعور
عبرت‌گیری از کربلا نصیبمان بگردان

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

60 - مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» می‌فرمایند:
غربیها در تبلیغات خود این‌گونه القاء کرده‌اند که
توسعه و پیشرفت مساوی غربی شدن است و متأسفانه
برخی از کارگزاران و نخبگان کشور مدل پیشرفت را
صرفاً یک مدل غربی می‌دانند که این مساله‌ای غلط و
خطرناک است... به طور قاطع می‌گوییم الگوی غربی
برای توسعه، یک الگوی ناموفق است. 1386/2/25.

راز شادي امام حسين ♦ در
قتلگاه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

“أَسْلَامُ عَلَيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ
عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِتْنَائِكَ ﴿١﴾
“عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ
بَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ ﴿٢﴾”

واقعه‌ی بزرگ عاشورا به زندگی تک تک انسان‌ها متصل است، آن مصیبت بزرگ بشریت که نشان داد چگونه انسان‌ها به مرتبه‌ای از سبعت می‌رسند که بهترین انسان روزگار و روزگاران را به آن شکل عجیب شهید می‌کنند و در آن از آن جهت که حضرت سیدالشهداء ♦ به عالی‌ترین شکل موفق می‌شوند آن حادثه را مدیریت کنند تا به نتیجه‌ای که در پی آن بودند دست یابند، الطاف خاص الهی را می‌بینیم که در آینه‌ی جمال امام حسین ♦ و اصحابشان ظهور کرد.

آنچه که در موضوع کربلا باید عزیزان از آن غفلت نکنند این است که امام معصومی در اوج بصیرت و حکمت، در شرایط خاصی قرار گرفتند که باید کار خاصّی را انجام بدهند و لذا در نگاه به کربلا خیلی باید توجه‌ها را جمع کرد که زوایای بسیار بلندش از ذهن و فکر ما پنهان نگردد. کربلا کار

فرهنگي بسيار بزرگي است که در شرايط خاصي بايد انجام مي‌شد و حضرت انجام دادند. اين سرمايه‌ي بزرگ فرهنگي وقتي تهديد مي‌شود که از اب‌عاد اصلي آن غفلت گردد و جامعه از بهره‌هاي لازم آن محروم گردد.

در اين جلسه بنا است به يکي از اب‌عاد اصلي کربلا نگاه کنيم و در اين رابطه عنوان بحث را «راز شادي امام حسين ♦ در قتلگاه» قرار داده‌ايم. ابتدا سندهايي که اين موضوع را تأييد مي‌کند مي‌آوريم و بعد که مشخص شد هيچ شكي در اين مسأله نيست که حضرت - به‌خصوص از بعد از ظهر عاشورا به بعد - خود و بسياري از اصحابشان کاملاً اميدوارانه مي‌جنگيدند و نشاط خاصي داشتند، به راز آن اميدواري و آن شهادي مي‌پردازيم. اين شادي و خوشحالي آن قدر قابل توجه است که راوي مي‌گويد آن نشاط و بهجت و خوشحالي و خنده در قتلگاه اين قدر براي عجب بود که نفهميدم حضرت را چطوري شهيد کردند.

بايد مشخص بشود مگر چه چيزي بايد اتفاق مي‌افتاده که با به وقوع پيوستن آن چيز حضرت سيدالشهداء ♦ خوشحال و اميدوار، خود را پيروز صحنه مي‌دانند. آن فاجعه‌اي که حضرت توانستند از اسلام و جهان اسلام رفع کنند و اسلام را نجات بدهند چه بوده است؟

ابتدا عنايت داشته باشيد که امام حسين ♦ مأمورند زيباترين شکل مُردن را براي تاريخ به جاي بگذارند تا اين‌که

اگر يزيديان مانع حاکميت خدا از طريق امام معصوم مي شوند نتوانند موحدان تاريخ را هرطور خواستند به قتل برسانند و لذا حضرت براي موفقيت در چنين مأموريتي سخت به مدد پروردگارشان نياز دارند.

شب عاشورا فرمودند: فردا همه شهيد مي شويم، «حتي عبدالله رضيع» حتي اين بچه ي شيرخوار و نه تنها از آن شهادت هراسي به دل راه ندادند بلکه آن را مديريت کردند تا به صورتي که خودشان ميخواستند به انتها برسد.

يك موضوع، موضوع عظمت هايي است که در صحنه ي کربلا اتفاق افتاد که حضرت توانستند صحنه را مديريت کنند، یک موضوع شادي و اميدواري حضرت و ياران حضرت در آن صحنه بود و موضوع سوم راز شادي و اميدواري آنها است.

جمال هيبت امام ♦ در قتلگاه

هلال بن نافع ميگويد: «إِنِّي كُنْتُ وَاقِفًا مَعَ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِذْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ ♦ قَالَ فَخَرَجْتُ بَيْنَ الصَّقَيْنِ فَوَقَفْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ ♦ لَيَجُودُ بِنَفْسِهِ فَوَ اللَّهُ مَا رَأَيْتُ قَطُّ قَتِيلًا مُضْمَخًا بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَلَا أَنْوَرَ وَجْهًا وَ لَقَدْ شَعَلَنِي نُورٌ وَجْهَهُ وَ جَمَالَ هَيْئَتِهِ عَنِ الْفِكْرَةِ فِي قَتْلِهِ»¹ با سربازان عمر بن سعد ملعون ايستاده

1 - سيد بن طاوس، الدهوف على قتلى الطفوف، ص 128.

بودم که یکی فریاد برآورد: امیر، مژده، این شمر است که حسین ♦ را کشته، گوید از میان لشکر بیرون شدم و در میان دو صف، بر بالین حسین ایستادم و او در حال جان کندن بود و به خدا قسم هرگز کشته‌ی آغشته به خونی را زیباتر و نورانی‌تر از او ندیدم و من آن چنان مات نور آن صورت و محو جمال آن قیافه شده بودم که متوجه نشدم چگونه او را می‌کشند.

ملاحظه می‌کنید که می‌گوید: «فَوَ اللَّهُ مَا رَأَيْتُ قَطُّ قَتِيلًا مُضْمَخًا بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَ لَا أَنْوَرَ وَجْهًا»؛ به خداوند سوگند آنچنان آغشته به خونی را زیباتر و نورانی‌تر از او ندیدم. به طوری که «وَ لَقَدْ شَغَلَنِي نُورُ وَجْهِهِ وَ جَمَالُ هَيْئَتِهِ عَنِ الْفِكْرَةِ فِي قَتْلِهِ» این قدر مشغول نور صورت و جمال هیبتش شدم که اصلاً حواسم نبود که دارند او را می‌کشند.

عرضم اینجا است که حضرت سیدالشهداء ♦ آنچنان خود را موفق و پیروز احساس می‌کنند که نه تنها آن همه زخم و شمشیر در مقابل آن پیروزی چیزی به حساب نمی‌آید، بلکه شمشیری که دارد سر مبارکشان را جدا می‌کند چیزی به حساب نمی‌آورند.

از جمله کسانی که موضوع شادی حضرت سیدالشهداء ♦ را ذکر کرده، خوارزمی در مقتل الحسین ♦ است که می‌گوید: چون شمر بر سینه‌ی مبارک حضرت امام حسین ♦ نشست و محاسنش را گرفت و آهنگ کشتن

وي کرد، حسين خنديد و گفت: آيا مرا مي‌خواهي بکشي؟ آيا مرا مي‌شناسي؟»²

راوي مي‌گويد که ديدم حضرت سيدالشهداء ♦ با آن همه نيزه و شمشير و سنگ که به حضرت اصابت کرده، وقتي شمر مي‌خواهد حضرت را بکشد حضرت مي‌خندند. فراموش نکنيد چند لحظه قبل به دستور عمر سعد با چهار هزار تيرانداز حضرت را تيرباران کرده‌اند، يک تير بر دهان مبارکشان و يکي بر گردنشان نشست. ابوالحتوف جُففي تيري بر پيشاني امام زد که خون بر صورتشان جاري گشت. مردی بر پيشاني مبارک حضرت سنگي زد، خون بر محاسن حضرت جاري شد، پيراهن را بالا زدند تا خون را پاک کنند که شخصي تير سه شاخه به قلب حضرت زد، تير از پشت او خارج شد و خون فواره کرد. ابوایوب غنوي، تيري بر حلقوم شريفش زد، سنان نيزه‌اي بر گلوي مبارک حضرت فرو برد و بعد در آورد و آن را بر استخوان‌هاي سينه حضرت فرو کرد و بر اين هم اکتفا نکرد، بلکه کمان گرفت و تيري بر گلوي حضرت زد که حضرت افتادند. حال در چنين شرايطي وقتي شمر مي‌خواهد سر مبارکشان را از بدن جدا کند، حضرت مي‌خندند.

2 - مقتل الحسين ♦، خوارزمي، ص 39 تا 42، نقل از کتاب «امام حسين ♦ از محمد جعفر طبعي، ترجمه عبدالحسين بينش، ص 381.

با چهره‌هاي تابناک، به سوي مرگ

امام سجاد ♦ فرمودند: چون کار بر حسين ♦ دشوار شد، حسين ♦ و برخي همراهانش رنگ چهره‌شان تابناکتر و اعضايشان آرام‌تر و دلهايشان استوارتر مي‌شد.³

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ♦ «لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ♦ نَظَرَ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ لِأَنَّهُمْ كُلَّمَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ تَغَيَّرَتِ أَلْوَانُهُمْ وَازْتَعَدَّتْ فَرَائِصُهُمْ وَوَجِبَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَانَ الْحُسَيْنُ ♦ وَبَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَتَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَتَسْكُنُ نُفُوسُهُمْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ انظُرُوا لَا يُبَالِي بِالْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ ♦ صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَغْبِرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَيَّ الْجَذَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنُّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنِ إِلَيَّ قَصْرٍ»⁴ آن وقت که کار بر امام حسين ♦ سخت شد اصحاب نظر به جانب آن جناب نمودند و حال آن امام همام را به خلاف احوال خود مشاهده کردند، زیرا که چون امر بر آنها سخت مي‌شد رنگ‌هايشان متغير مي‌گردید و بر پشت‌هايشان لرزه مي‌افتاد و دل‌هايشان هراسان مي‌گردید و از پا مي‌افتادند ولي آن امام ♦ و بعضی از خواص که در خدمت حضرت بودند رنگ‌هايشان مي‌درخشید و اعضايشان سبک و چابک مي‌شد

3 - معاني الاخبار، ص 288.

4 - بحار الأنوار، ج 44، ص 297.

و دل‌هاشان آرام مي‌گرفت، پس اصحاب به يكديگر مي‌گفتند ببينيدش كه از مرگ باك ندارد، آن‌جناب به آن‌ها مي‌فرمود: صبر پيشه كنيد اي بزرگزادگان كه مرگ جز پلى كه شما را از پریشانی و بدحالی به بهشت و سيع و عيش جاويد مي‌رساند، چيز ديگري نيست، پس کدام يك نگرانيد از اين كه از زندان به قصر رويد؟

معلوم مي‌شود علت اين خوشحالي و خنده و نشاط به جهت آن است كه حضرت مأموريتي داشتند كه آن را به زيبايي به انتها رسانده‌اند و احساس مي‌كنند در اين مأموريت بهترين كمك‌ها از طرف خدا به ايشان رسیده است.

استحضار داريد كه يك انسان موحد اگر احساس كند خداوند در وظايفي كه بايد انجام مي‌داده به او كمك کرده است خوشحال مي‌شود و حضرت سيدالشهداء ♦ متوجه چنين امري شده‌اند، حال اين سؤال پيش مي‌آيد كه اين كمك چه كمكي و آن مأموريت چه مأموريتي بوده است؟

گرفتاري و دلداري!

از اين كه كارها به خوبي جلو مي‌رفته حضرت خوشحال‌اند و لذا حُمِيدِبْنِ مُسْلِم مي‌گويد: «فَتَوَّأَلَهُ مَا رَأَيْتُ مَكْثُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ وَوَلَدُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ أَصْحَابُهُ أَرْبَطَ جَأْشًا وَ لَا أَمْضَى جَنَانًا مِنْهُ ♦ إِنْ كَانَتْ الرَّجَالَةُ لَتَشُدُّ عَلَيْهِ فَيَشُدُّ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ فَتَنكشِفُ عَنْ يَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ انْكَشَافًا

الْمِعْرَى إِذَا شَدَّ فِيهَا الدُّنْبُ»⁵ به خدا مرد گرفتار و مغلوبی را هرگز ندیدم که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند و دلدارتر و پابرجاتر از آن بزرگوار باشد. چون پیادگان بر او حمله می‌کردند او با شمشیر بدانان حمله می‌کرد و آنان از راست و چپش می‌گریختند چنانچه گله‌ی گوسفند از برا بر گرگی فرار کنند. می‌گوید آن حضرت با آن‌همه مصیبت «أَرْبَطَ جَأْشًا وَ لَا أَمْضَى جَنَانًا مِنْهُ» ♦ این‌چنین دلدار و استوار در مقابل دشمن می‌جنگیدند و امیدوارانه مبارزه می‌کردند که انبوه سپاه دشمن یارای مقابله با حضرت را نداشت.

این نشان می‌دهد حضرت در عین این‌که می‌دانند زمان زیادی به شهادتشان نمانده متوجه‌اند برنامۀ درست جلو می‌رود و توانسته‌اند به مدد الهی مدیریت شهادت خود را به خوبی به دست بگیرند و به نتیجه‌ی مطلوب برسند.

راوی می‌گوید هر چه به عصر عاشورا نزدیکتر می‌شدیم چهره‌ی حسین ♦ گلگون‌تر می‌شد و اکثر اصحاب حضرت نیز چنین بودند و این به جهت آن است که دارند با بهترین نوع مُردن، عالی‌ترین مأموریت تاریخی را شکل می‌دهند، و همین امر هم سبب شده با امیدواری

تمام، شجاعت‌هاي فوق‌العاده‌اي از خود نشان دهند.

عجيب‌ترين موضوع اين كه هر چه به عصر عاشورا نزديك‌تر مي‌شدند با اين كه از تعداد شان كم مي‌شد اميدوارانه‌تر مي‌جنگيدند.

راستي اگر «عمر سعد» با لشكر سي هزار نفري‌اش در يك حمله‌ي برق‌آسا حضرت ♦ را اسير و ياران آن حضرت را از اطرافشان پراكنده مي‌كرد، آيا ديگر تاريخ سرمايه‌ي بزرگي به نام كربلا در خود داشت؟ چرا چنين نشد؟!

سال‌ها براي بنده سؤال بود كه چطور شد كه حضرت سيدالشهداء ♦ با آن عده‌ي كم توانستند در مقابل آن لشكر، جنگ را تا عصر ادامه دهند؟ تك‌تك و يك نفر يكنفر، شهيد بدهند و خودشان شهادت اصحاب - اعم از بني‌هاشم و غير بني‌هاشم - را مديريت كنند، راز مسئله كجا بود كه اين قدر خوب برنامه‌ها طي شد؟ چرا عمر سعد «لعنة الله عليه» در همان حمله اول كه با سه فرمانده به ميمنه و ميصره و قلب لشكر امام حسين ♦ حمله كرد و لشكرش در هم ريخت خود را با خت و چرا به فكرش نرسيد كه لشكر صد نفره‌ي امام حسين ♦ را دور بزند و با وجود خندق آتش نه چندان وسيع پشت خيمه‌ها، حضرت را از اصحاب جدا نكرد تا به شام ببرد و آن طور كه يزيد مي‌خواست كار جلو رود؟ چرا اين چنين نشد؟ اين كار، كار سخت و پيچيده‌اي نبود، ولي چرا چنين نشد؟!

معلوم است يك چيز ديگري در ميان بود كه باعث شد كربلا براي ما به يك آيت بزرگ الهی تبدیل شود و ما نبايد از اين موضوع زود عبور كنيم. اگر شرايط تاريخي صحنه ي كربلا را مطالعه كنيد ملاحظه مي‌فرمائيد عمر سعد «لعنة الله عليه» خيلي تلاش كرد تا سريعاً سفره ي قضيه را برچيند و لي نشد، مديريت جبهه تا آخر در اختيار امام حسين ♦ است.

اين چه حادثه اي است كه حضرت در روز قبل از حركت از مكه به سوى كوفه موضوع شهادت خود را خبر مي‌دهند و مي‌فرمايند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ مَا شَاءَ اللَّهُ - وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي رَسُولِهِ وَ سَلَّمَ - خُطَّ الْمَوْتُ عَلَي وُلْدِ آدَمَ - مَخُطَّ الْقِلَادَةِ عَلَي جِيدِ الْقَتَاةِ وَ مَا أَوْلَهَنِي إِلَي أَسْلَافِي اَشْتِيَاقِ يَعْقُوبَ إِلَي يُوسُفَ وَ خَيْرَ لِي مَصْرَعُ أَنَا لِأَقِيهِ - كَأَنِّي يَا وَصَالِي يَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْقِدْوَاتِ - بَيْنَ النُّوَاوِيسِ وَ كَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشاً جَوْفَاً - وَ أَجْرِبَةً سَغْباً لَا مَجِيصَ عَن يَوْمِ خُطَّ بِالْقَلَمِ - رَضِيَ اللَّهُ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصِيرُ عَلَي بَلَائِهِ - وَ يُوفِّيْنَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ - لَنْ تَشُدَّ عَن رَسُولِ اللَّهِ لِحَمَّتُهُ - وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدُسِ تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ - وَ تَنْجِرُ لَهُمْ وَعْدُهُ مَنْ كَانَ فِيْنَا بِأَذِلًّا مُهْجَتُهُ - مُوْطَنًا عَلَي لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ - فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ» حمد و سپاس سزاوار خداست. آنچه را كه خدا بخواهد خواهد شد و قدرتي نيست

مگر به قدرت خدا. و درود بر رسول و فرستاده‌ي او باد. مرگ بر فرزندان آدم به مثابه‌ي گردن‌بند بر گردن دختر جوان کشيده شده است. و چه بسيار در آرزو و اشتياق ملاقات و ديدار رفتگان از خاندان خود هستم، همانند اشتياقي که يعقوب به ديدار يوسف داشت. و براي من جائي معين و انتخاب شده است که بايد پيکر من در آنجا بيفتد، و من بايد به آنجا برسم. گويا من مي‌بينم که بنديند مرا گرگان بيابان بين نواويس و کربلا از هم جدا مي‌سازند، و از من شکمبه‌هاي تهی‌خود را پر مي‌کنند و انبان‌هاي گرسنه‌ي خود را سرشار مي‌نمايند. فراري نيست از روزي که در قلم تقدير گذشته است. رضاي خدا رضاي ما اهل‌بيت است؛ بر امتحانات و بلاهاي او شكيبائي مي‌نمائيم، و او اجر و مزد صابران را به طور اتم و اکمل به ما عنايت خواهد نمود. قرابت رسول‌خدا □، که به منزله‌ي پود جامه با اصل و ريشه‌ي آن است، از حضرت جدا نمي‌شود. و در بهشت برين‌گرداگرد او جمع مي‌شوند و چشم رسول خدا □ به آنان روشن مي‌گردد، و براي آن‌ها وعده‌ي رسول خدا □ تحقق مي‌پذيرد. پس کسي که در ميان ما است، و حاضر است جان خود را ايثار کند، و خون دل خود را فدا کند، و براي لقا ي خدا خود را آماده نموده است؛ با ما کوچ‌کنند که من در صبحگاهان عازم هستم؛ إن شاء الله‌تعالی.

آري از يك طرف از قبل، شهادت خود را خبر مي‌دهند و از طرف ديگر با پاي خود به معرکه‌ي شهادت پاي مي‌گذارند و به جاي گريز از مرگ، برنامه‌ي شهادت خود را مديريت مي‌کنند. اين چه نوع کشته شدني است که آن‌هايي که دارند شهيد مي‌شوند جبهه را مديريت مي‌کنند؟ وياران حضرت در زيباترين شهادت، حضرت را ياري مي‌نمايند و نه در نجات او از معرکه مرگ.

راز عبادات شب عاشورا

راز کربلا را بايد در دو چيز دانست، يکي اين که مي‌دانند چرا بايد شهيد شوند و از آن مهم تر مي‌دانند چگونه بايد شهيد شوند. موضوع دوم به عبادات شب عاشورا برمي‌گردد.

عصر تاسوعا وقتي دشمن مي‌خواست حمله کند و جنگ را شروع نمايد امام حسين ♦ به حضرت ابوالفضل ♦ فرمودند: «ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى الْغَدْوَةِ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ»؛ به طرف آن‌ها برو و اگر مي‌تواني جنگ را تا فردا به تأخير بينداز و آن‌ها را امشب از ما دور نگه‌دار. حضرت که مي‌دانند شهيد مي‌شوند و لي مي‌خواستند آن شب شهيد نشوند و علت آن را خودشان اين‌چنين مي‌فرمايند: «لَعَلَّنَا نُصَلِّي لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي قَدْ أَحْبَبْتُ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ

كِتَابِهِ وَ الدُّعَاءَ وَ الْإِسْتِغْفَارَ»؛⁷ به اين منظور كه ما بتوانيم امشب را به نماز و دعا و استغفار به سر بريم زيرا خدا مي‌داند من دوست مي‌دارم نماز بخوانم و قرآن تلاوت نمايم و همواره به دعا و استغفار پردازم.

حضرت از خدا مي‌خواستند در اين كار بزرگي كه بنا است انجام دهند نهايت مدد را بفرمايد تا آن كار به بهترين شكل انجام گيرد و معلوم است نجات از شهادت خود و ياران شان را از خدا نمي‌خواستند، چون باز همان شب تأكيد كردند فردا همه شهيد مي‌شوند و هر كس مي‌خواهد شهيد نشود از سياهي شب استفاده كند و برود. پس چه چيزي نياز داشتند كه آن شب از خدا مي‌خواستند به حضرت مرحمت كند؟ از خوشحالي و خنده ي در قتلگاه معلوم است كه آن چيز را به دست آوردند و از اميدواري حضرت در عصر عاشورا معلوم است كارها آن طور كه مي‌خواستند جلومي رود و از موفقيتي كه خدا به ايشان عطا کرده است راضي و خوشحال‌اند.

حضرت از خدا مي‌خواستند صحنه ي شهادت خود را به همان شكل كه انجام شد، خودشان مديريت كنند تا بتوانند آن برنامه‌هاي كه به عهده دارند را به زيباترين شكل انجام بدهند، خداوند از طريق پيامبرش خبر داد اي حسين: «إِنَّ اللَّهَ

7 - الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج 2، ص

قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَكَ قَتِيلًا»⁸؛ خدا ميخواهد تو را شهيد ببيند و حضرت هم قبول کردند، منتها مي دانستند اين شهيد شدن شهيدشدي است در راستاي آنچه حضرت در پي آن بودند که عبارت باشد از برگرداندن جامعه به سيره ي جدشان رسول خدا ﷺ. به ايشان خبر دادند راهکار تو چنين است و اگر مي خواهي موفق شوي شهادت را جزء برنامه ات بگذار، همان طور که رسول خدا ﷺ از طرف خدا به همه انسان ها خبر دادند «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»؛ اگر مي خواهيد رستگار شويد بايد منطبق شما توحيد شود. حال در مورد هدف خاص حضرت سيدالشهداء ♦ که برگرداندن جامعه به سيره ي جدشان است، رسول خدا ﷺ راهکار اصلي را به حضرت خبر دادند و امام حسين ♦ هم همه ي تلاششان آن بود که شهادت را آن طور که خدا ميخواهد انجام دهند تا به آن نتيجه ي اصلي برسند.

امام حسين ♦ ميخواهند اسلامي را که توسط حزب اموي از دست رفته است به مسير اصلي خود برگردانند و بايد شهادت خود را طوري مديريت کنند که هدف اصلي محقق شود و اين با يك شهادت ساده محقق نمي شود. در شب عاشورا حضرت براي اينکه اسلام از دسترفته به مسير اصلي خود برگردد از خدا تقاضاهاي دارند. همين طور که پيامبر ﷺ براي شما

8 - سيد بن طاوس، الدهوف على قتلى الطفوف، ص

خبر آورده اند که خدا دوست دارد نماز بخواني، آن وقت شما از خدا تقاضا ميکني خدايا کمکم کن به بهترين شکل نماز بخوانم. حضرت سيدالشهداء ♦ مي دانند بايد براي نجات اسلام از دست فرهنگ اموي شهيد بشوند اما تمام تلاششان اين است که آن وظيفه به بهترين شکلي که ممکن است عملي شود. اينجا است که به حضرت اباالفضل ♦ مي فرمايند برو بين مي شود امشب را وقت بگيري تا ما با خدا تقاضاهاي خودمان را در ميان بگذاريم و عالي ترين نتيجه را بگيريم.

براي حضرت سيدالشهداء ♦ مسلم شده بود آنچه به ايشان وعده داده شده خيلي نزديک است. در روايت داريم در عصر تا سوعا امام در بيرون خيمه به شمشيرشان تکیه داده بودند و خواب خفيفي بر چشمانشان مستولي شد، درست در زماني که شمر از عبیدالله دستور گرفته که کار را یکسره کند، حضرت جلوي خيمه شان سرشان را گذاشته اند بر روي شمشيرشان و خوابشان برده که حضرت زينب) مي آيند تکانشان مي دهند و مي گويند: صداي سم اسبها را نمي شنوي، حضرت مي فرمايند: «إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ لِي إِنَّكَ تَرَوْحُ إِلَيْنَا»⁹ رسول الله ﷺ را در خواب ديدم که فرمود تو به زودي نزد ما خواهي بود. اين يك

پيام است از طرف رسول خدا ﷺ به حضرت سيدالشهداء ♦ و لذا خودشان مي‌دانند اين پيام خيلي زود عملي مي‌شود. با توجه به اين امر حضرت و ياران‌شان که مطمئن شدند فردا روز شهيد شدن است و بايد با آن شهادت غوغايي به‌پا کنند تا بهترين مُردن را رقم بزنند، سراسر شب عاشورا را به راز و نياز پرداختند، به طوري که راوي مي‌گويد: «وَبَاتَ الْحُسَيْنُ ♦ وَ أَصْحَابُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَ لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٌّ النَّحْلِ مَا بَيْنَ زَاكِرٍ وَ سَاجِدٍ وَ قَائِمٍ وَ قَاعِدٍ». امام حسين ♦ و اصحاب‌شان آن شب را در حالي صبح کردند که مانند صدي زنبوران عسل که موقع شب تا صبح در کندو و در حال ساختن عسل‌اند، در حال نيابيش بودند، عده‌اي در حال سجده و عده‌اي به قيام و عده‌اي به قعود. تا مدد الهي را به صورت کامل براي خود رقم بزنند و صحنه‌ي كربلا به آن صورتي که حضرت مي‌خواستند شکل بگيرد.

رفع فاجعه‌ي امويان از جهان اسلام

پس راز پيروزي امام حسين ♦ در به نتيجه‌رسيدين برنامه‌ها را بايد در نيابيش‌هاي شب عاشورا جستجو کرد و اين که در روز عاشورا حضرت اين همه اميدوارانه عمل مي‌کنند چون متوجه‌اند نيابيش‌ها کار خود را کرده و مدد الهي به صورت کامل به صحنه آمده که برنامه‌ها اين چنين خوب پيش مي‌رود.

خطاب به لشكر عمر سعد مي‌گويند: «أَيُّمُ اللَّهُ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٍ مَّا يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دُورَ الرَّحَى وَ تَقْلَقُ بِكُمْ قَلَقَ الْمُحَوَّرِ عَهْدُ عَهْدُهُ إِلَيَّ أَبِي عَنْ جَدِّي»؛¹⁰ به خدا كه به شما مهلتی به اندازه‌ی زمان يك سوار شدن بر اسب بیشتر ندهند تا آن‌كه آسیاب زمان، شما را در زیر چرخش خرد و ریز كند. آری این عهدهی است از پدرم و از جدّم.

برنامه‌ها طوری جلو رفت كه حضرت مطمئن شدند كارشان به نتیجه رسیده و فاجعه‌ی فرهنگ اموي از سر جهان اسلام در حال رفع شدن است. امويان با حيله‌هایی كه معاویه داشت طوری برنامه‌ریزی كرده بودند كه فكر خود را بر اسلام تحمیل كنند و اسلام را برای همیشه از صحنه‌ی تاریخ بیرون بیندازند و در حدّ ظاهر متوقف كنند. حضرت با مدیریتی كه به مدد الهی در صحنه‌ی كربلا اعمال كردند، به آن‌ها خبر دادند كه به لطف الهی گور آن‌ها كنده شد و زمانی كه از این به بعد در اختیارشان هست در آن حدّ است كه يك سواركار سوار اسب گردد و پیاده شود!

می‌فرمایند: «عَهْدُ عَهْدُهُ إِلَيَّ أَبِي عَنْ جَدِّي»؛ این يك عهده‌ی است كه از طریق پدرم از جدّم به من رسیده كه كار با این برنامه به اینجا می‌رسد و تمام آن عهد با نتایج آن دارد عملی می‌شود. و

در راستاي آن كه احساس كردند خدا همه‌ي مددهاي خود را به ايشان مرحمت فرموده، حضرت در آخرين ساعات عمر به شدت خوشحال‌اند و در حالي كه ديگر توان بلند شدن نداشتند سر مبارك را بر روي خاك مي‌گذارند و ندا سر مي‌دهند: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَي مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ»؛ بعد از آن نيمايش عجيبی كه در قتلگاه مي‌كنند اين آخرين جمله‌شان است كه: به نام خدا و به مدد الهي و بر دين رسول خدا ﷺ. و اين دنيا را ترك كردند و رسالت خود را به‌خوبي به انتها رساندند، رسالتي كه رسول خدا ﷺ در خواب به ايشان فرمودند: «يَا حُسَيْنُ اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَزَاكَ قَتِيلًا»¹¹ حسين حركت كن، وقتش رسيده، خدا مي‌خواهد تو را شهيد بيند.

«أَخْرُجْ» را معني کرده‌اند «خارج شو» ولي معنای آن اين است كه «اي حسين نهضت خود را شروع كن». حضرت در رابطه با چگونگي مقابله با امويان سالها تأمل کرده‌اند و آماده‌ي نفعه‌اي غيبي بوده‌اند و حالا آن سروش الهي توسط رسول خدا ﷺ به آن حضرت رسيد كه زمينه فراهم است. همان‌طور كه عارفان بزرگ مي‌گویند مدت‌ها منت‌ظر بوديم تا آن نفعه‌ي الهي برسد، حالا نفعه‌ي الهي براساس ظرفيت گسترده‌اي كه حضرت امام حسين ♦ دارند رسيد.

11 - سيد بن طاوس، الدهوف على قتلى الطفوف، ص

حضرت اباعبدالله ♦ ده سال پس از شهادت حضرت امام حسن ♦ تا مرگ معاويه در سخت‌ترين شرايط، ناظر بودند که چگونه معاويه در حال هدم ريشه‌ي اسلام است، اين مدت ده ساله مدت خيلي عجيبی است. اگر خواستيد واقعاً بفهميد چقدر بايد براي امام حسين ♦ غصه خورد بايد به اين ده سال فکر کرد. حضرت مي‌بينند چگونه معاويه در هدم ريشه‌هاي اسلام برنامهريزي کرده است و همين طور هم جلو مي‌رود، اکثراً صحابه مرعوب شخصيت او شده‌اند و مردم هم که متوجه نيستند چه چيزي در حال وقوع است.

اگر بفهميم در اين ده سال بر حسين ♦ چه گذشت، کربلا را و شادي‌ها و اميدهاي حضرت را مي‌فهميم و اگر آن وضع را درست تصور کنيم براي اين ده سال غم حضرت سيدالشهداء ♦ اشکها خواهيم ريخت.

نقشه‌ي معاويه در هدم اسلام

براي اين‌که فضاي آن زمان را احساس بفرمائيد به عنوان نمونه قضيه‌اي را عرض مي‌کنم که مسعودي در مروج الذهب از قول مُطَرِّفِ بْنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ آورده است. مُطَرِّف مي‌گويد:

«وَفَدْتُ مَعَ أَبِي الْمُغِيرَةَ عَلَي مُعَاوِيَةَ وَ كَانِ أَبِي يَأْتِيهِ فَيَتَحَدَّثُ مَعَهُ ثُمَّ يَنْصَرِفُ إِلَيَّ فَيَذْكَرُ مُعَاوِيَةَ وَ يُعْجَبُ بِمَا يَرَى مِنْهُ إِذْ جَاءَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَأَمْسَكَ عَنِ الْعِشَاءِ وَ رَأَيْتُهُ مُعْتَمِئاً مُذْذُ اللَّيْلَةِ فَانْتَهَرْتُهُ

سَاعَةً وَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ لِي شَيْءٌ حَدَّثَ فِينَا وَ فِيهِ
 عَلِمْنَا فَقُلْتُ مَا لِي أَرَاكَ مُعْتَمِئاً مُنْذُ
 اللَّيْلَةِ فَقَالَ يَا بُنَيَّ جِئْتُ مِنْ عِنْدِ أَخِي
 النَّاسِ قُلْتُ وَ مَا ذَاكَ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَ قَدْ
 خَلَوْتُ بِهِ إِنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ سِتّاً يَا أَمِيرَ
 الْمُؤْمِنِينَ فَلَوْ أَظْهَرْتَ عَدْلًا وَ بَسَطْتَ خَيْرًا
 فَإِنَّكَ قَدْ كَبَّرْتَ وَ لَوْ نَظَرْتَ إِلَى إِخْوَتِكَ مِنْ
 بَنِي هَاشِمٍ فَوَصَلْتَ أَرْحَامَهُمْ فَوَلَّاهُ مَا
 عِنْدَهُمُ الْيَوْمَ شَيْءٌ تَخَافُهُ فَقَالَ هَيْهَاتَ
 هَيْهَاتَ مَلَكَ أَخُو بَنِي تَيْمٍ فَعَدَلَ وَ فَعَلَ مَا
 فَعَلَ فَوَلَّاهُ مَا عَدَا أَنْ هَلَكَ فَهَكَذَا ذَكَرَهُ إِلَّا
 أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ مَلَكَ أَخُو بَنِي
 عَدِيٍّ فَاجْتَهَدَ وَ شَمَّرَ عَشْرَ سِنِينَ فَوَلَّاهُ مَا
 عَدَا أَنْ هَلَكَ فَهَكَذَا ذَكَرَهُ إِلَّا أَنْ يَقُولَ
 قَائِلٌ عُمَرُ ثُمَّ مَلَكَ عُثْمَانُ فَمَلَكَ رَجُلٌ لَمْ
 يَكُ أَحَدٌ فِي مِثْلِ نَسَبِهِ وَ فَعَلَ مَا فَعَلَ وَ
 عَمِلَ بِهِ مَا عَمِلَ فَوَلَّاهُ مَا عَدَا أَنْ هَلَكَ
 فَهَكَذَا ذَكَرَهُ وَ ذَكَرُ مَا فَعَلَ بِهِ وَ إِنَّ أَخَا
 بَنِي هَاشِمٍ يُصَاحُ بِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ حَمْسَ مَرَّاتٍ
 أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَأَيُّ عَمَلٍ يَبْقَى
 بَعْدَ هَذَا لَا أُمَّ لَكَ لَا وَاللَّهِ إِلَّا دَفْنَا

دَفْنَا»؛¹²

با پدم بر معاويه [به شام] وارد
 شدیم، پدم مرتبا نزد او رفت و آمد
 داشت و در هر جلسه ای که نزد او بود
 با وی به گفتگو می پرداخت و پس از ترک
 مجلس به نزد من باز می گشت و برایم
 بازگو می نمود و از او به خوبی یاد
 می کرد و بر عقل و درایت او آفرین

12 - مروج الذهب، ج 2، ص 341 به نقل از
 الغدير، ج 10، ص 397.

می‌گفت. در یکی از شب‌ها که به خانه آمد، خیلی ناراحت بود و از خوردن شام امتناع کرد، ساعتی گذشت که نه او چیزی می‌گفت، نه من، ولی این سکوت در نظرم بی‌علت نبود، فکر کردم شاید سکوت به خاطر عملی ناپسند، یا حرکتی بر خلاف ادب از سوی من بوده از این رو به خود جرات دادم و از ناراحتی او پرسیدم، در جوابم گفت: فرزندم امشب از نزد پلیدترین و خبیث‌ترین مردم روی زمین آمده‌ام! گفتم: او کیست؟ گفت: معاویه! گفتم: چرا؟ گفت: پس از ساعتی که با او صحبت می‌کردم، از او خواستم یا امیرالمؤمنین، اکنون که عزت تو بالا گرفته و به حد عالی رسیده است چه خوب است، دامن عدالت را گسترش داده و رفتارت را نیکوتر کنی و به اعمال خیر بپردازی؟ معاویه گفت: منظورت چیست؟ گفتم: اگر این برادرانت از بنی‌هاشم را که مدت زمانی است در حکومت تو مظلوم زیسته‌اند، مورد لطف و مرحمت قرار دهی و صله‌ی رحم به جا آوری بسیار به جا و مناسب است! زیرا آنان در حال حاضر پناهگاهی که از آن هراس داشته باشی ندارند! معاویه گفت: هیهات هیهات! چنین پیشنهادی نزد من قابل قبول نیست، زیرا فردی از قبیله‌ی تیم (ابوبکر) قدرت به دست گرفت و با عدل رفتار نمود و کرد آنچه را که باید بکند، ولی به خدا سوگند دیری نگذشت که از دنیا رفت و زیر خاک پنهان شد و نامش نیز مدفون گردید و

اگر گه گاهی از او یاد می شود، فقط می گویند: ابوبکر چنین و چنان کرد، سپس این حکومت به دست یکی از افراد تیره ی بنی عدی (عمر) رسید؛ وی دامن همت را بالا زد و در مدت ده سال حکومتش با جدیت و تلاش مستمر، خدماتی ارزنده انجام داد، ولی به خدا سوگند! دیری نگذشت که نامی و نشانی از او نماند و اگر گاهی از او نامی به میان آمد، گویند: عمر چنین و چنان کرد. سپس زمام امر به دست عثمان از قبیلہ ی بنی امیة که کسی در نسب مانند او نیست رسید! و کرد آنچه کرد، اما به خدا قسم دیری نگذشت که از دنیا رفت و نامی و نشانی از او و عملکردش باقی نماند اما این برادر بنی هاشم یعنی رسول خدا که ملك به دستش آمد هر روز پنج بار بر مأذنه های مساجد، نام او، به عظمت یاد می شود و مردم «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» بر زبان جاری می کنند! آیا امیدی برای من باقی است که این نام شنیده نشود، تو را مادری مباد که چنین پیشنهادی به من دادی! نه به خدا سوگند هرگز آرام نمی شوم، مگر زمانی که این نام دفن گردد و اثری از آن باقی نماند.

ملاحظه کنید امام حسین ♦ به خوبی متوجه اند نقشه ی معاویه چیست و در این ده سال، ناظر نقشه های معاویه برای رسیدن به چنین هدفی هستند که می خواهد نامی از رسول خدا ﷺ بر صحنه تاریخ نماند. از آن طرف حضرت همواره فکر

کرده اند که راه نجات اسلام در چنین شرایطی چه باید باشد و لذا پیام رسول خدا ﷺ را خوب گرفتند. همان طور که یک عارف وقتی خوب تمرکز کرد و قلبش مستعد شد، به حقیقتی منکشف می شود؟

دستورالعملی از عالم غیب

پس از خبر مرگ معاویه و دستور یزید برای مجبور کردن امام حسین ♦ برای بیعت، امام به والی مدینه (در آن شبی که حضرت را احضار کرده بود) گفتند بگذار تا صبح ببینم چه کار باید بکنم، بعد آمدند بر سر قبر جدشان. چند شبی را حضرت کنار قبر جدشان در حال نیایشاند، هرچه بوده است در این مدت اتفاق افتاده و آن برنامه ای که منتظر بودند تا برسد، از طرف نور پیامبر ﷺ به حضرت رسید. در این جمله ای که حضرت می فرمایند پیامبر به خوابم آمدند و گفتند «يَا حُسَيْنُ اَخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَزَاكَ قَتِيلًا»؛ ای حسین حرکت کن خدا می خواهد تو را شهید ببیند، دستورالعملی نهفته است که پس از سالها تمرکز و غم اسلام خوردن به حضرت داده شده و خبر از آن می دهد که بنا است خداوند اراده ای خود را از طریق حضرت امام حسین ♦ محقق کنند و شهادت حضرت هم قسمتی از آن برنامه است که باید به خوبی برای آن برنامه ریزی شود تا نهضت به ثمر برسد. در ضمن رسول خدا ﷺ به آن حضرت خبر دادند «إِنَّ لَكَ فِي

الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ»؛¹³ درجاتي براي تو در ابديت گذاشته اند که به آن نخواهي رسيد مگر با شهادت. و از اين طريق حضرت امام حسين ♦ را به برنامه ريزي با رويکرد شهادت تشويق مي کنند. در اين راستا است که حضرت مي دانند کار بزرگي به عهده دارند که بايد براي انجام آن برنامه ريزي کنند و شهادت هم جزء اين برنامه است و انصافاً بسيار بايد بر روي حرکت حضرت سيدالشهداء ♦ تدبّر کرد که در راستاي مسير شهادت خود چقدر عالي برنامه ريزي کردند تا در بستر اين شهادت آن برنامه ي اصلي که نجات اسلام از فتنه ي امويان بود به خوبي انجام بگيرد. اگر شهادت يک برنامه ي بنياديني است که حضرت پيش روي خود قرار مي دهند، به خاطر آن است، که برنامه ي اصلي حضرت عملي نمي شود مگر با شهادت. لذا به واقع حضرت سيدالشهداء ♦ و ياران شان با تمام وجود دست از زنده ماندن شستند تا کربلا به آن شکل خاصش به وجود آمد. ابتدا قلب و روح خود را به عالم بقاء فرستاده بودند و به دنبال آن بودند که تن خود را نيز به دنبال قلب و روح خود روانه کنند. آخرين حربه ي امويان اسلحه هاي آنها بود ولي حضرت سيدالشهداء ♦ با مديريتي که شهادت جزء اهداف بنيادين آن بود ما فوق اسلحه ها عمل کردند اين است که وقتي خبر خروج

امام حسين ♦ را از مکه به عمرو بن عاص دادند، گفت: «بدانيد سلاح در او کارگر نمي افتد»¹⁴ يعني نمي توانيد با اسلحه هاي تان او را مرعوب کنيد و از برنامه اش منصرف نماييد. حضرت با روحيه ي شهادت طلبي فضايي ساختند که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه مي گوید: مردی را که در طف با عمر سعد بود، گفتند: وای بر تو! چگونه ذریه ي پیامبر خدا را کشتید؟! گفت: سنگ زیر دندان تو باد! اگر تو هم با ما بودی و آنچه دیدیم، می دیدی، همان کاری را که ما کردیم تو نیز می کردی، گروهی بر سر ما ریختند، دست به قبضه ي شمشیر؛ مانند شیر درنده، سواران را از چپ و راست به هم می مالیدند، اگر هم امان می دادیم، نمی پذیرفتند و به مال ما رغبت نداشتند، می خواستند یا از آبشخور مرگ بنوشند یا بر مرگ مستولی شوند و اگر ما دست از آن ها برداشته بودیم، جان همه ي افراد سپاه را گرفته بودند؛ ای مادر مرده! اگر این کار را نمی کردیم، چه می کردیم؟!¹⁵

آگاهی زینب(ع) از اصول برنامه

اصول برنامه را حضرت زینب(ع) هم می دانستند، که باید همه ي اصحاب امام حسين ♦ اصل را بر شهادت بگذارند تا مرحله ي اول نهضت که خوب شهید شدن است

14- مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج 7، ص 144.

15 - شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 263.

عملي شود. از قضيه اي که نافع بن هلال نقل ميکند مي توان اين نکته را فهميد. نافع بن هلال يکي از اصحاب حضرت بود که به جهت جراحت فراوان در ميان کشته ها افتاد و شهيد نشد. او نقل ميکند نيمه شب از خيمه بيرون آمدم ديدم حضرت اباعبدالله ♦ از خيمه ها دور شدند، خود را به حضرت رساندم و از انگيزه ي حضرت سؤال کردم که چرا از محيط خيمه ها دور شده اند و عرض ميکند يابن رسول الله من نگران شما شدم. امام در پاسخ وي فرمودند آمده ام پستي و بلندي هاي اطراف را بررسي کنم که مبادا براي دشمن مخفي گاهي باشد، بعد حضرت رشته کوه هايي را به او نشان مي دهند و مي گويند: نمي خواهي در اين تاريخي شب به اين کوه ها پناهنده شوي و خود را از مرگ برهاني؟ نافع بن هلال خود را به قدم هاي حضرت مي اندازد و عرض ميکند مادرم به عزايم بنشيند، من اين شمشير را به هزار درهم و اسبم را به هزار درهم خريداري نمودم، سوگند به خدائي که با محبت تو بر من منت گذاشته است بين من و تو جدائي نخواهد افتاد مگر آن وقت که اين شمشير کند و اين اسب خسته شود. مرحوم مقررَم از نافع بن هلال چنين نقل ميکند که امام ♦ پس از بررسي بيابان هاي اطراف به سوي خيمه ها برگشت و به خيمه ي زينب کبري ﴿ وارد گرديد و من در بيرون خيمه کشک مي دادم، زينب کبري ﴿ عرضه داشت:

برادر! آيا ياران خود را آزموده اي و به نيت و استقامت آنان پي برده اي؟ مبادا در موقع سختي دست از تو بردارند و در ميان دشمن تنهايت بگذارند؟ امام ♦ در پاسخ وي چنين فرمودند: «وَاللَّهِ لَقَدْ بَلَوْتُهُمْ فَمَا وَجَدْتُ فِيهِمْ إِلَّا الْأَشْوَسَ الْأَقْعَسَ يَسْتَأْنِسُونَ بِالْمَنِيَةِ دُونِي إِسْتَيْنَسَ الْطِفْلُ إِلَيَّ مَحَالِبِ أُمِّهِ»؛¹⁶ آري، به خدا سوگند آن ها را آزمودم و آن ها را جز دلاوران غرنده و با صلابت و استوار نيافتم، آنان به كشته شدن در ركاب من آن چنان مشتاق هستند كه طفل شيرخوار به پستان مادرش مشتاق است.

نافع مي گويد: من چون اين سؤال و جواب را شنيدم، گريه گلويم را گرفت و به نزد حبيب بن مظاهر آمده و آنچه از امام و خواهرش شنيده بودم به او بازگو نمودم.

حبيب بن مظاهر گفت: به خدا سوگند اگر منتظر فرمان امام ♦ نبوديم همين امشب به دشمن حمله مي كرديم. گفتم حبيب! اينك امام در خيمه ي خواهرش مي باشد و شايد از زنان و اطفال حرم نيز در آن جا باشند، بهتر است تو با گروه ي از ياران ت به كنار خيمه ي آنان رفته و مجدداً اظهار وفاداري بنماييد. حبيب با صدي بلند ياران امام را كه در ميان خيمه ها بودند دعوت كرد و ابتدا از بني هاشم تقاضا كرد به درون

خيمه هاي خود برگردند، سپس گفتار نافع بن هلال را براي بقيه ي صحابه نقل نمود. همه ي آن ها پاسخ دادند: سوگند به خدائي که بر ما منت گذاشته و بر چنين افتخاري نائل نموده است اگر منتظر فرمان امام نبوديم، همين حالا با شمشيرهاي خود به دشمن حمله مي کرديم، اي حبيب دلت آرام و چشمت روشن باد.

حبيب بن مظاهر در ضمن دعا به آنان پيشهاد نمود که بيابيد با هم به کنار خيمه بانوان رفته به آنان نيز اطمينان خاطر بدهيم.

چون به کنار آن خيمه رسيدند، حبيب خطاب به بانوان بني هاشم چنين گفت: اي دختران پيامبر! و اي حرم رسول خدا! اينان جوانان فداکار شما و اين ها شمشيرهاي براقشان است که همه سوگند ياد نموده اند اين شمشيرها را در غلافي جاي ندهند مگر در گردن دشمنان شما و اين نيزه هاي بلند و تيز در اختيار غلامان شما است که هم سوگند شده اند آن ها را فرو نبرند مگر در سينه ي دشمنان شما... همه گريه کردند و به سوي خيمه ي خويش باز گشتند.

ملاحظه مي کنيد که حضرت زينب (ع) در جريان برنامه ي حضرت سيدالشهداء ♦ بودند و از حضرت پرسيدند آيا اصحاب آن حضرت مي توانند برنامه ي را که امام مي خواهند اجراء کنند آن ها پياده کنند؟ به واقع برنامه ي که تک تک اصحاب بروند شهيد بشوند و بعد حضرت

بروند و يکي يکي جسد آن‌ها را بياورند و خود حضرت هم آخرين شهيدباشند کار عجيبی بود. فرض کنيد بعضی از اصحاب می گفتند يابن رسول الله شما برويد جلو ما هم به دنبال شما می‌آيم، با اين کار همه‌ی برنامه‌ی حضرت به هم می‌خورد. چطور شد که کوچک‌ترين ضعفي که برنامه‌ی حضرت را خراب بکند واقع نشد؟ اين همان مدد الهی بود که با نياش‌های شب عاشورا پایه‌هایش محکم شد.

پاره‌کردن پرده‌ی نفاق امويان

یک طرف ديگر کربلا موضوع احساس موفقیتی است که حضرت سيدالشهداء ♦ و اصحابشان داشتند. وقتی می‌توانيم راز شادمانی و احساس پیروزی آن حضرت را بشناسيم که متوجه حضور فرهنگ نفاقی باشيم که در آن زمان سراسر جهان اسلام را فرا گرفته بود، به طوری که پست‌ترین افراد جزیره‌العرب مثل يزيد، بدون هیچ ارادتی به اسلام، ولي با شعارهای اسلامی شخصیت‌های خبیثی را بر مردم تحميل کرده بود و کارها طوری جلو می‌رفت که از اسلام هیچ چیزی نمی‌ماند و امام حسين ♦ اين پرده‌ی نفاق را می‌شناسند و پاره می‌کنند. خود حضرت در ترسیم شرایط پیش آمده می‌گویند: «النَّاسُ عَيْدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعِقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ

الدِّيَانُونَ»¹⁷ مردم بندهي دنيا مي باشند و دين در حدّ لعابي است بر روي زبانشان، تا آن موقعی ديندار هستند که معيشت آنان تأمين شود، اما وقتي به وسيله ي بلاء مورد آزمایش قرار بگيرند دين داران قليل و اندك خواهند بود.

هر اندازه عميقتر متوجه عمق نفاق آن زمان شويم، به همان اندازه بهتر متوجه پيروزي و راز خوشحالي حضرت ♦ مي گرديم .

مشکل نفاق آن است که در باطن، تمام گرايش هاي پست کافران را دارد ولي مدعي سلامت است و نه تنها براي مسلمانان ارزش واقعي قائل نيست، بلکه از آن ها کينه ها در دل دارد. در همين رابطه خداوند مي فرمايند: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ»؛¹⁸ آيا آن مسلمانان ضعيف الايمان که در قلبهاي شان نسبت به مؤمنين واقعي کينه دارند، گمان مي کنند ما آن کينه ها را ظاهر نمي کنيم و شخصيت آن ها را رسوا نمي نمايم؟

حزب أموي

يکي از تحقيقاتي که بسيار نتيجه بخش است تحقيق در رابطه با حادثه هاي بعد از رحلت نبي الله ﷺ است، حزب اموي به سرکردگي ابوسفیان و به کارگرداني

17 - بحار الأنوار ، ج 44، ص 383.

18 - سوره محمد ﷺ آيه 29.

معاويه، در عين آن كه يك روز هم ايمان نياوردند طوري در اسلام نفوذ كردند و خود را به خليفه اول و دوم و سوم نزديك نمودند كه عملاً كارها به دست آنها افتاد تا آنجا كه وقتي حضرت علي ♦ خواستند با عزل معاويه از حكومت شام كار را يكسره كنند، امويان حاضر شدند به قيمت نابودي اسلام با علي ♦ به مقابله پردازند و جنگ جمل و صفين و نهروان را بر جهان اسلام تحميل كردند. لذا تا رويحيه امويان را در تاريخ درست نشناسيم نمي توانيم نقش ائمه عليهم السلام، به خصوص نقش حضرت سيدالشهداء ♦ را در نجات اسلام از دست اين سلسله ي خبيث بشناسيم.

موضوع تقابل بين بني هاشم و بني اميه به قبل از اسلام برمي گردد. اميده بر سيادت و آقايي برادرش هاشم در بين مردم مکه حسادت مي ورزید، زيرا اميه مردی بخيل و بي عفت و حرام خوار بود¹⁹ فضائل هاشم به فرزندش عبدالمطلب منتقل شد به طوري كه نجابت و سخاوت و حكمت او ذهن ها را متوجه خود کرده بود و حُرْب فرزند ها هاشم نتوانست موقعيت برجسته ي عبدالمطلب را تحمل كند و در برابر عبدالمطلب عَلم دشمني برافراشت. اصل دشمني بني اميه با اسلام را بايد در تعلق رويحي آن ها به ارزش هاي جاهلي دانست كه اگر اسلام در بين مردم رواج

19 - ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 464.

مي يافت شخصيتي براي آنها نمي ماند. بر مبناي همين روحيه است كه يزيد وقتي سر مبارك حضرت سيدالشهداء ♦ را در جلو خود مي بيند شعر مشهور خود را مي خواند كه:

لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ خَبَرٌ جَاءَ وَ لَا وَحْيٍ
 يَعْنِي؛ بَنِي هَاشِمٍ (پيامبر) و
 خانواده اش) بِأَمْلِكِ و حاكميت بازي
 مي كردند، در حالي كه نه خبري از طرف
 خدا آمده بود و نه وحياي نازل شده.

وقتي مي توان به عمق فاجعه ي نفوذ امويان در اسلام پي برد كه نظري گذرا به شخصيت ابوسفيان فرزند حرب و نوهي اميه بيندازيم، ابوسفيان و تمام خانواده اش مانند خواهرش «ام جميل» كه قرآن به «حمالة الحطب» از آن ياد کرده و همسر ابوسفيان يعني هند جگرخوار و فرزندانش معاويه و عئبه و حنظله و يزيد و عئسه، تا آنجا كه مي توانستند در خصومت با پيامبر(ص) كوتاهي نكردند. محوريت هر سه جنگ با پيامبر(ص) يعني جنگ بدر و احد و احزاب با ابوسفيان است، او با فتح مکه مجبور به تسليم شد و رسول خدا(ص) به عنوان «طلقاء» او را آزاد كردند و حضرت علي(ع) در نامه ي خود به معاويه مي فرمايند: «هنگامي كه خداوند عرب را فوج فوج به دين خود داخل ساخت شما از كساني بوديد كه يا به جهت رغبت به

دنيا و يا از ترس، داخل در اسلام شديد».²⁰

شخصيت ابوسفیان و رهبري حزب أموي

از مواردی که حکایت از نپذیرفتن اسلام توسط ابوسفیان و معاویه دارد موردی است که ابن عباس نقل می‌کند، می‌گوید: شبی در مسجد مدینه بعد از نماز عشا که مردم پراکنده شدند و به غیر از معاویه و ابوسفیان کسی در مسجد نماند، من در پشت ستونی نشسته بودم، شنیدم که ابوسفیان به معاویه می‌گوید: ببین در مسجد کسی نیست؟ - ابوسفیان در این زمان نابینا شده بود - معاویه چراغی به دست گرفت و اطراف مسجد را جستجو کرد، اما مرا ندید. آن گاه ابوسفیان گفت: «یا بُنَي! اوصیک بدین الالباء و الاجداد و ایاک و دین محمد فانه سبب فقرنا و لا یهلنک قول محمد من البعث و النشور»؛²¹ ای فرزندم! تو را به آئین پدران و نیاکانت سفارش می‌کنم و از دین محمد بر حذر می‌دارم، زیرا این دین سبب فقر و بیچارگی ما شده و سخن محمد در باره‌ی حشر و روز قیامت تو را نترساند. یا وقتی خلافت به عثمان رسید، ابوسفیان در جمع امویان که عثمان نیز حضور داشت به او گفت: «حکومت پس از قبیلہ‌ی تَیْم و عدی به

20 - نهج البلاغه، نامه‌ی 17.

21 - محقق اردبیلی، حدیقة الشیعه، ص 355.

دست تو افتاده، آن را مثل توپ دست به دست بگردان و ار کانش را بنی امیه قرار بده، این جز سلطنت نیست، من بهشت و دوزخ سرم نمی‌شود.»²² ابوسفیان در زمان خلافت عثمان، از کنار قبر حضرت حمزه گذشت، بر روی قبر ایستاد و با پای خود بر آن قبر کوبید و گفت: «اي اباعمارِه - کنیه حضرت حمزه - اسلام و دینی که توبه خاطر آن با ما جنگیدی و در راه آن کشته شدی، امروز به دست جوانان ما افتاده و آن را به بازچه گرفته‌اند».²³

رسول خدا ﷺ در خواب دیدند بوزینه‌هایی بر بالای منبر شان قرار گرفته‌اند که قرآن در آیه‌ی 60 سوره‌ی اِسراء بدان اشاره دارد و می‌فرماید: قرار ندادیم آن رؤیایی که دیدی مگر یک امتحانی برای مردم و شجره‌ی ملعونه را که در قرآن ذکر کردیم، ما آنان را انذار می‌کنیم اما جز بر طغیان‌شان افزوده نمی‌شود. مفسرین فریقین «شجره‌ی ملعونه» را بنی‌امیه تفسیر کرده‌اند.²⁴ از رسول خدا ﷺ نقل است که فرمودند: «إِذَا بَلَغْتَ بَنُو أُمَيَّةَ أَرْبَعِينَ أَوْ خُدُوا عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا، وَ مَالَ اللَّهِ نَحْلًا، وَ كِتَابَ اللَّهِ

22 - ترجمه‌ی الغدير فی الكتاب و السنه و الأدب، ج 19، ص 137.

23 - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1 ص 51.

24 - به تفسیر کبیر، فخر رازی، ج 20، ص 237، یا الدر المنثور، سیوطی ذیل آیه‌ی 60 سوره‌ی اِسراء رجوع شود.

دغلاً»؛²⁵ هنگامي که بنی‌امیه به چهل نفر برسند، بندگان خدا را برده و مال خدا را بخشش و کتاب خدا را و سیله‌ي سوء استفاده قرار می‌دهند. در روایت اهل سنت داریم که: يقول الخطيب البغدادي في تاريخ بغداد (صفحه‌ي 182 من جزئه الثاني عشر و صفحه‌ي 403 من جزئه الرابع)، قال رسول الله ﷺ: «إذا رأيتم معاوية على منبري فاقتلوه». آن هنگام که معاویه را بالای منبر من مشاهده کردید او را بکشید. در خبر داریم که: أَنْ النَّبِيِّ ﷺ كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ يَخْطُبُ فَأَخَذَ مُعَاوِيَةَ بِيَدِ ابْنِهِ! يَزِيدَ وَ خَرَجَ وَ لَمْ يَسْمَعْ الْخُطْبَةَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَعَنُ اللَّهُ الْقَائِدَ وَ الْمَقْوُودَ أَيُّ يَوْمٍ يَكُونُ لَهُذِهِ الْأُمَّةَ مِنْ مُعَاوِيَةَ ذِي الْأُسْتَاهِ»²⁶ روزي رسول خدا ﷺ خطبه مي‌خواندند، معاويه دست فرزندش يزيد را گرفت و خارج شد و خطبه را نشنید، پیامبر ﷺ فرمودند: لعنت خدا بر کشنده و کشیده شده باد، و واي بر امت من از معاويه که صاحب کفل بزرگ است.

ابوسفیان در فضاي رحلت رسول خدا ﷺ و آنچه سقیفه پیش آورد سعی کرد با ایجاد دو دستگی بین مسلمانان آتش فتنه را دامن بزند لذا به خانه علي ♦ آمد و گفت: خلافت را به پست‌ترین خانواده‌ي قریش داده‌اید، به خدا قسم!

25 - مستدرک الحاکم، 4 / 479 [4 / 526 ح 8476]، و أخرجه ابن عساکر كما في كنز العمال، 6 / 39.
26 - علامه حلی، نهج الحق و كشف الصدق، ص 310.

اگر بخواهي مدينه را پر از سواره و پياده عليه «ابوفضيل» - كنيه ي ابوبكر - مي‌كنم. امام كه از نيت پليد او خبر داشتند در جواب او فرمودند: «تو همواره به اسلام و مسلمين خيانت كرده اي و مي‌كني، ولي هرگز نتوانسته اي به آنان ضرر برساني، هيچ نيازي به سواره و پياده تو نداريم.²⁷ همين ابوسفيان چيزي نمي‌گذرد كه در جبهه ي دفاع از اسلام سقيفه وارد مي‌شود و به انصار حمله مي‌كند كه چرا مدعي خلافت اند²⁸ و لذا ابوبكر آنچه را كه ابوسفيان از زكات با خود آورده بود به او بخشيد و ابوسفيان خيلي ظريف وارد نظام تصميم‌گيري خلافت بعد از رحلت رسول خدا^ﷺ شد و تاكتيك مبارزه با اسلام را عوض كرد²⁹ و همچنان حركت در سايه را ادامه داد تا سيزده سال بعد با خلافت عثمان به بني اميه گفت: «يَا بَنِي أُمَيَّةَ تَلَقُّوْهَا تَلَقُّفَ الْكُرَّةِ ، وَ الَّذِي يَخْلِفُ بِهِ أَبُو سُفْيَانَ مَا زِلْتُ أَرْجُوْهَا لَكُمْ وَ لَتَصِيْرَنَّ إِلَيَّ صَبِيَّانِكُمْ وَرَاثَةً».³⁰ اي فرزند اميه! خلافت را مثل يك توپ قاپ بزنيد و به يكديگر پاس دهيد، سوگند به آن چيزي كه ابوسفيان به آن قسم مي‌خورد - نمي‌گويد سوگند به

27 - ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 130.

28 - همان ج 2، ص 10.

29 - استفاده ي حساب شده ي خلفاء از امويان بر همين اساس است.

30 - مروج الذهب، ج 1، ص 440

خدا- من از قبل همچنان آرزوي به خلافت رسيدن شما را داشتم، بايد آن را به فرزندان خود برسانيد.

عبدالله علايلي اهل سوريه مي نويسد: «طايفه بني تيم با تسلط ابوبکر در جريان سقيفه به پيروي نرسيدند، بلکه اين امويها بودند که به تنهائي پيروز شدند و به همين جهت دولت را با رنگ خود رنـگـآمـيزي کردند و در سياستگذاريها تأثير کامل داشتند. اين در زماني بود که هنوز خلافت را به دست نگرفته بودند... از ابتدائي سلطه اي ابوبکر بني اميه تلاش خود را جهت زمينه سازي در راستاي کودتايي که در نهايت قدرت را به دست گرفتند، آغاز نمودند».³¹

آنچه نبايد در مطالعه ي تاريخ بعد از رحلت رسول خدا ﷺ مورد غفلت قرار گيرد حاکميت فرهنگ امويان در مناسبات جامعه ي نوپاي اسلامي بود، به خصوص با حاکميت عثمان که از یک طرف ابوذر به جهت اصرار بر باقي ماندن سنت پيامبر ﷺ تبعيد مي شود و از طرف ديگر مروان حکم و پدرش را که رسول خدا ﷺ از مدينه تبعيد کرده بودند به مدينه برگشت داده مي شوند و عثمان، مروان را به دامادي انتخاب مي کند و همه ي امور مملکت اسلام را به او مي سپارد و خمس غنائم آفريقا را که بالغ بر 1000520 هزار دينار بود به تازه داماد

مي‌بخشد.³² اعمال مروان موجب نارضايتي مردم مدينه و ديگر شهرها شد و بالأخره به قتل عثمان منجر گرديد. در حالي که معاويه مي‌دانست با قتل عثمان بهانه‌اي براي خونخواهي به دست خواهد آورد و در چنين فضايي زمينه‌ي خلافت امويان فراهم مي‌شود، لذا در پيغمي که عثمان براي او فرستاد که نيروي کم‌کي به ياري او بفرستد معاويه دوازده هزار نفر آماده کرد و دستور داد در «ذي‌خشب» بمانند و خود نزد عثمان رفت، عثمان درباره نيروهاي کم‌کي سؤال کرد، معاويه پاسخ داد: من نزد شما آمده‌ام تا از نظر شما آگاه شوم و به نزد نيروهاي کم‌کي برگردم تا آنان را براي ياري شما بفرستم. عثمان که گويي از نقشه‌ي معاويه آگاه شده بود گفت: نه به خدا قسم تو مي‌خواهي من کشته شوم تا پس از آن بگويي: متولّي انتقام او هستم! برگرد و فوراً مردم را به کمک من بياور. معاويه برگشت و لي هيچ نيرويي نفرستاد تا اين‌که عثمان کشته شد.³³ و اين نکته را حضرت علي ♦ در نامه‌اي که به معاويه دارند، گوشزد مي‌کنند.³⁴

32 - تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 164.

33 - تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 175.

34 - فيض الاسلام، نهج البلاغه نامه ي 37.

زمينه هاي حكومت معاويه

با كشته شدن عثمان و رجوع مردم به علي ♦ و بيعت با آن حضرت، با تحريك امويان در داخل، فضاي فرهنگي جامعه هرگز آماده برگشت به اسلامي نبود كه بايد باشد و معاويه نيز در شام همواره در حال توطئه بود تا علي ♦ امكان برگشت دادن اسلام به جامعه را پيدا نكند. تحمیل سه جنگ جمل و صفين و نهر وان و كشته شدن حدود صدهزار انسان و بي سرپرست ماندن ده ها هزار خانواده و رواج برادر كشي و كينه هاي قبيلگي، همگي مانع آن شد كه حضرت به تربيت معنوي جامعه آن طور كه شايسته است اقدام كنند. به خصوص كه در زمان خلفاي گذشته نيز در اين امر هيچ اقدامي صورت نگرفت و اكثر افراد جامعه در سطح ترين شكل ممكن باقي مانده بودند و از همه مهم تر تقسيم جامعه به شيعه ي علي ♦ و شيعه ي عثمان بود كه طرفين در حد تكفير بر روي هم شمشير مي كشيدند و اينها زمينه هاي بود تا معاويه پايه هاي امپراطوري خود را پايه ريزي كند و خلافت اسلامي به پادشاهي موروثي تبديل شود و موجب احياي ارزش هاي جاهلي به جاي ارزش هاي اسلامي گردد.

معاويه در سال پنجم قبل از بعثت ، از مادري به نام هند و پدري به نام

ابوسفیان³⁵ متولد شد و در جنگ بدر و احد و احزاب بر ضد اسلام شرکت کرد. روزي پیامبر^ص دیدند ابوسفیان بر شتر سرخ موي سوار است و معاویه آن را می راند و برادرش عتبه زمام شتر را به دست گرفته است، فرمودند: «اللهم العن الرّاكب و القائد و السائق»؛ خدایا! سواره را و آن کس را که افسار شتر را می کشد و آن کس را که آن را می راند لعنت کن. بالأخره معاویه در فتح مکه مجبور به پذیرش اسلام شد و در سال هجدهم هجری بعد از آن که برادرش «یزید بن ابوسفیان» که حاکم شام بود، مُرد، از سوي خلیفه ي دوم به حکومت شام منصوب شد و بعد از شهادت حضرت علي ♦ در سال چهارم و تحمیل صلح بر امام حسن ♦ توانست به آرزوي دیرینه ي خود برسد و به اسم خلیفه ي مسلمین، فرهنگ جاهلیت اموي را با قالب اسلامي حاکم نماید تا آن جایی که معاویه زمینه را برای ولایتعهدی فرزند میگسار و سگبازش یعنی یزید فراهم کرد و در سال شصتم هجری به هلاکت رسید و یزید به جای او نشست.

همان طور که قبلاً در جریان مغیره بن شعبه عرض شد که برای فرزندش مطرف نقل می کند، معاویه تلاش می کرد نام رسول

35 - البته مورخین شیعه و سنی در نسبت معاویه به ابوسفیان تشکیک کرده اند که موضوع بحث این مقال نیست، به تاریخ سیاسی اسلام از رسول جعفریان، ج 2، ص 493 و کتاب حزب علوي و حزب اموي از دکتر محسن حیدري، ص 335 رجوع شود.

خدا را دفن کند، سراسر خلافت خود را بر مبنای حذف اسلام مدیریت کرد، از رذائل اخلاقی او که در کتب معتبر نقل کرده اند سخنی به میان نمی آوریم، آنچه برای ما مهم است توجه به نقش امویان در هدم اسلام و تلاش حضرت علی ♦ و امام حسن ♦ و امام حسین ♦ در جلوگیری از نقشه های آنها است تا جهان اسلام خط مکتب اسلام را از خط آنها جدا نمایند و آن حرکات و افکار به اسم اسلام تمام نشود.

تفاوت نگاه به خلیفه های اول و دوم و سوم با نگاه به معاویه از آن جهت است که معاویه نسبت به خلفاء، رویکرد دیگری دارد به همین جهت در موقعی که حضرت علی ♦ خلافت را به دست داشتند همه ی همّت خود را بر آن گذاردند که جامعه را از فتنه ی معاویه آگاه کنند. در خطبه ی 162 نهج البلاغه هست که یکی از یاران حضرت اشاره به حوادث بعد از رحلت رسول خدا □ می کند و از ایشان می پرسد: چگونه مردم شما را از این مقام که شایسته تر از بقیه بودید باز داشتند؟ حضرت خطاب به او فرمودند: ای برادر اسدی این حرف در چنین شرایطی حرف نسنجیده ای است و پس از اشاره به واقعه ای که گذشت می فرمایند: فعلاً از غارتی که صدای آن در گوشه و کنار بلند است سخن بگو که آن داستان پسر ابی سفیان است و نفاقی که در میان است و تلاشی که می خواهند با آن نور خدا را خاموش کنند.

آفت خلط امويان با اهل سنت

درست است که با طرح سقيفه و غفلت از غدیر و بی توجهی به حاکمیت امام معصوم، مسیری شروع شد که ناخواسته به جریان حاکمیت فرهنگ اموی میدان داد ولی آنچه موجب خوشحالی حضرت سیدالشهداء ♦ بود نجات جهان اسلام از فرهنگ اموی بود زیرا در بستر آن فرهنگ چیزی از اسلام باقی نمی ماند تا بخواهیم مردم را متوجه برداشتی عمیقتر از اسلام بگردانیم. تاریخ شناسی عمیق به ما اجازه نمی دهد که مسأله امویان را با اهل سنت مخلوط کنیم، کاری که علمای اهل سنت نیز متوجه آن امر بوده و هستند و اگر این دو موضوع خلط شوند نمی توانیم نتیجه ی شایسته ای بگیریم. مسأله ی نفاقی که با حاکمیت معاویه پیش آمد خیلی پیچیده تر از اینها است که شما بخواهید بگویید این همانی است که در صدر اسلام در سقيفه واقع شد. به همین جهت هم حضرت علی ♦ به خلفا کمک می کردند تا در امور مسلمین به بهترین شکل عمل کنند، چون متوجه بودند با حضور خلفاء در حاکمیت جهان اسلام، بستر ادامه ی اسلام هنوز به بن بست نرسیده است که نتوان به آینده امیدوار بود. ولی با حاکمیت معاویه جریانی از نفاق به میدان آمد که در عینی که صد در صد بی دین است ولی خود را صد در صد مسلمان معرفی می کند و مسلمان های واقعی مثل حجر بن عدی را

لامذهب به شمار مي آورد و به شهادت مي رساند، به اسم اسلام بهترين نيروهاي اسلام را متهم مي کنند که ضد اسلام عمل مي کنند، آن قدر در راستاي حقانيت خود بسترسازي نمودند که فکر مي کردند ديگر کار تمام است و براي هميشه به مراد خود رسيده اند و هرکس را خواستند مي توانند با انگ خروج بر خليفه ي مسلمين از صحنه ي جامعه مسلمين خارج کنند هرچند آن فرد حجب بن عدي و از آن مهم تر حسين بن علي ♦ باشد، خود را به اسلام چسبانند تا رقيب خود را با اتهام غير مسلمان بودن از صحنه خارج گردانند.

جنگ نفاق جديد با انقلاب اسلامي

شبيه نفاق امويان که با نيروهاي ارزشي کينه داشتند در بعضي از برهه هاي حيات انقلاب اسلامي نيز ظاهر شد و در قالب وفاداري با آرمان هاي انقلاب، ولايي ترين فرزندان انقلاب را متهم به تندروي و خرافه گرایی کردند که البته در بستر فرهنگ تشيع و با نوري که فرهنگ کربلا در جامعه افشاند، به نتيجه ي دلخواهشان نخواهند رسيد، ولي اين حوادث نيز بسي عبرت آموز خواهد بود! ديگر نمي توان اين نوع تهمت ها را به حساب تفاوت سليقه و برداشت از انقلاب دانست، بلکه موضوع را بايد در اعتقاد و عدم اعتقاد به اهداف اصلي انقلاب دانست به همين جهت

مقام معظم رهبري «حفظه الله تعالي» در سفری که در بیست و دوم اردیبهشت سال هشتاد و هشت یعنی یک ماه قبل از انتخابات دولت دهم به کردستان داشتند فرمودند: «نامزد ها سعی کنند در اظهارات با انصاف عمل کنند، گاهی انسان حرف های عجیب و نسبت های عجیبی می شنود، این حرف ها مردم را نگران می کند... این همه نسبت خلاف دادن به این و آن، تخریب اذهان مردم است، واقعیت هم ندارد» بنده هم به همه چیز فکر می کردم إلا این که چنین تعارض هایی با این شدت در درون انقلاب پیش آید. انتقاد می توان کرد و جای انتقاد هم بود ولی این تهمت ها خبر از چیز دیگری می داد که جریانی با رویکرد نفی ارزش های انقلاب در زیر پوست انقلاب لانه کرده است. به همین جهت مقام معظم رهبري «حفظه الله تعالي» خطاب به دولت آقای احمدی نژاد می فرمایند: «می فهمیم که چطور مجموعه ی دولت آماج حملات است، علتش هم همین است که گفتمان این دولت، گفتمان انقلاب است و در جهت انقلاب حرکت می کند»³⁶ باید هوشیار باشیم که گاهی اشکال گرفتن ها عمیق تر از این است که ناشی از برداشت غلط یا تفاوت سلیقه با دولتی خاص باشد، جریانی است برای تغییر مبانی انقلاب اسلامی به سوی غرب زدگی. ممکن است شخصی بگوید که بنده نوع مدیریتی که برای ادامه ی انقلاب و توسعه ی آن در

نظر دارم غير از مديرיתי است که دولت نهم و دهم دنبال مي‌کنند. اين چيزي نيست که انقلاب را تهديد کند ولي یک وقت به اسم توسعه مي‌خواهند انقلاب اسلامي را در فرهنگ غربي ادغام کنند و انتقادهای به جهت آن است که دولت‌مردان مي‌خواهند بر مبنای ارزش‌های انقلاب اسلامي حرکت کنند و با فاصله‌گرفتن از تمدن غربي، زمينه‌ی تحقق تمدن اسلامي را فراهم نمایند، انتقاد مي‌کنند که بايد با ساير کشورهاي دنيا تعامل داشت ولي قصدشان هضم انقلاب اسلامي در نهادهاي بين‌المللي است! یک نور و بصيرت حسيني نياز است تا بتوانيم گرفتار چنين مهلکه‌اي نشويم و بفهميم چرا حضرت اميرالمؤمنين ♦ بين خلفا و معاويه فرق مي‌گذاشتند و چرا امام حسين ♦ خوشحال بودند که خداوند کمک کرد اسلام از دست امويان آزاد شد.

حال سؤال بنده اين است که آیا اگر عده‌اي به تأسی از مولایشان امام حسين ♦ براي نجات انقلاب اسلامي از نفاقي که تلاش دارد اسلام را در تمدن غربي ادغام کند، شهيد شوند و انقلاب را از چنين مهلکه‌اي نجات دهند خوشحال نخواهند بود؟ اگر مسلمان متعهدي مثل اهل‌البیت علیهم‌السلام عمق فاجعه‌ي نفاق درون انقلاب اسلامي را بشناسد آیا لحظه‌اي از پاي خواهد نشست؟

به نظر بنده اگر کسی از یک طرف جایگاه تاریخي انقلاب اسلامي را بشناسد

و به عظمت قدسي آن پي ببرد و از طرف ديگر متوجه جبهه اي بشود که تلاش دارد انقلاب اسلامي را از رسالت تاريخي اش باز دارد و معني گفتار يکي از کانديداهي دولت دهم را بفهمد که گفت: «تا ما خودمان مردم فقير داريم چرا بايد به مردم فلسطين کمک کنيم» و بفهمد در متن اين جمله چراغ سبزي به صهيونيسم نشان داده شده است. و سخت به فکر فرو رود که راه چاره براي عبور از اين خطر چيست. حال يك نور غيبي به او بگويد اگر بتواني شهادتي خاص را براي خود برنامه ريزي کني و از خدا هم تقاضا کني که در آن شهادت کمکات کند مي تواني اين مسأله را حل کني، و او احساس کند دارد موفق مي شود، آيا خوشحال نمي شود؟ خدا مي داند خوشحال ترين شخص بايد او باشد.

حضرت سيدالشهداء ♦ در آن شرايط عمق فاجعه اي را که بر سر اسلام آمده بود به خوبي درک کردند و متوجه شدند به مدد الهي در روز عاشورا کار امويان به عنوان فکر حاکم بر جهان اسلام، تمام شد و ديگر فرصتي بيشتري از فرصتي که يك نفر سوار اسب خود شود و پياده شود، امکان ادامه ي حيات ندارد، معلوم است که خوشحال مي شوند و لذا در روز عاشورا فرمود: «ثُمَّ اَيُّمُ اللّٰهِ لَا تَلْبِثُوْنَ بَعْدَهَا اِلَّا كَرِيْثًا مَّا يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتّٰى تَدُوْرَ بِكُمْ دُوْرَ الرَّحٰى وَ تَقْلَقَ بِكُمْ قَلَقَ الْمَحْمُوْرَ عَهْدُ عَهْدُهُ اِلٰى اَبِيْ عَن جَدِّيْ فَاجْمِعُوْا اَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ

أَمْرُكُمْ عَلَيكُمْ غُمَّةٌ ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ إِنَّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ³⁷ اللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسَنِي يُوسُفَ وَ سَلِّطْ عَلَيْهِمْ غَلَامَ ثَقِيفٍ فَيَسُومَهُمْ كَأَسَا مُصَيَّرَةً - فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَ خَدَّلُونَا وَ أَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ أَنْبَأْنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ.³⁸» به خدا قسم كه به شما مهلتی چون مهلت سوار شدن يك اسب بيشتر ندهند تا آن كه آسياب زمان شما را در زير چرخش خرد و ريز كند. آری اين عهدي است از پدرم و از جدم، پس كارتان را با شركايتان جمع كنيد تا بعد از آن بر شما اندوهی نبا شد آن گاه به من تاخته و مهلت ندهيد، من بر خدا كه پروردگار من و شما است توكل مي‌كنم و هيچ جذبه‌اي نيست مگر آن كه او پيشاني آن را در دست دارد، پروردگار من بر صراط مستقيم است. خداوندا! باران آسمان را از اينان دريغ فرما و به قحطی‌ای چون قحطی زمان يوسف اينان را مبتلا فرما، خداوندا! غلام ثقيف - حجاج بن يوسف - را بر آنان مسلط فرما تا جام آكنده از بلا و ظلم (ذلت و خواری) را به اينها بچشانند، چرا كه آنان ما را تكذيب کرده بي‌يارمان گذاشتند، تویی

37 - سوره ي يونس ، آيه ي 71 .

38 - سيد بن طاوس ، الدهوف على قتلى الطفوف ، ص

پروردگار ما، بر تو توکل و به سویت
 انابه کنیم و مصیر به سوی توست.
 عرض شد حضرت اباعبدالله ♦ بعد از شهادت
 امام حسن ♦ ده سال به حيله‌هاي معاويه
 فکر مي‌کردند و مي‌ديدند چه مي‌کند. حال
 خداوند آرزوي امام حسين ♦ را برآورده
 کرد و شرط تحقق آن را گوشزد نمود و
 شرط پیروزی را آن شهادت‌ها و اسارت‌ها
 قرار داد و حالا در آخرین ساعات روز
 عاشورا حضرت متوجه‌اند در حال به
 نتیجه‌رسیدن هستند و سایه‌ي سیاه
 امویان از سر اسلام در حال کناررفتن
 است.

اولین نتیجه

عزیزان عنایت داشته باشند اگر
 مسیری که بنی‌امیه طراحی کرده بودند،
 تغییر نکرده بود پس از یک نسل که
 صحابه‌ي پیامبر ✎ همه رحلت می‌کردند نه
 تنها از اسلام چیزی نمی‌ماند بلکه
 جاهلیت اموی چهره‌اي از اسلام ترسیم
 می‌کرد که مردم برای همیشه از اسلامی
 که راه نجات بشر بود متنفر می‌شدند.
 شما حتماً بر روی این مسئله دقت کنید
 که بنی‌عباس با شعار خون‌خواهی امام
 حسین ♦ از جهان اسلام یارگیری کردند و
 این نشان می‌دهد که پس از شهادت امام
 حسین ♦ جهت‌گیری جهان اسلام به کلی
 تغییر کرد. زیرا بنی‌عباس در عین آن‌که
 سنی مذهب‌اند به مقابله با امویان
 برخاستند، پس موضوع نهضت امام حسین ♦

موضوعي نيست که بحث شيعه و سني در آن مطرح باشد. بني عباس سني مذهب با شعار خون‌خواهي براي امام حسين ♦ از کل جهان اسلام يارگيري کردند. زيرا برنامه‌ي امام حسين ♦ برنامه‌ي تغيير مسير کل جهان اسلام از فرهنگ اموي بود، چيزي که شما در نهضت حضرت امام خميني «رضوان الله تعالی عليه» در جهان اسلام مشاهده نموديد که همه‌ي مسلمانان آن نهضت را از خود دانستند و به مرور جهان اسلام با برکات آن روبه‌رو خواهد شد، همان‌طور که پس از شهادت امام حسين ♦ چهار هزار دانشمند از اقصي نقاط جهان اسلام حرکت کردند تا اسلام را در مکتب امام صادق ♦ آموزش ببينند، مسلم اکثر آن‌ها سني مذهب بودند، تا آن‌جا که چهار امام اهل سنت مستقيم و يا غير مستقيم شاگرد امام صادق ♦ اند. خطر از اين جهت دفع شد که به قول يکي از مورخين؛ بعد از شهادت امام حسين ♦ هيچکس ديگر جرأت اظهار شعارهاي امويان را نداشت. به گفته‌ي شهيد مطهري «رحمته الله عليه» اگر چنين قيامي که پشت سر آن قيام هاي ديگر صورت گرفت، نبود، اسلام و فکر امويان آن‌چنان به هم آميخته مي‌شد که تفکيک آن‌ها ممکن نبود و با زوال امويان اسلام نيز از ميان مي‌رفت.

اين‌که بني عباس با شعار خون‌خواهي امام حسين ♦ از جهان اسلام يارگيري کردند و بني اميه را حذف نمودند نشان

مي‌دهد در زمان قيام بني‌عباس و جدان عمومي آماده‌ي عبور از فرهنگ اموي است. بني‌عباس به خاطر دشمني بني‌اميه هم که بود، بسياري از سنتهاي پيامبر ﷺ را که از طريق نفاق بني‌اميه فراموش يا بي‌ارزش شده بود، احياء کردند و اگر امروز جهان اسلام از حاکمان فاسد و وهابيان اموي صفت آزاد شود به خوبي مي‌تواند در کنار شيعه به آرمان‌هاي بلند اسلامي بينديشد و راز اميدواري ما نيز همين است که جهان اسلام همه به یک چيز فکر مي‌کنند. اتحاد بين شيعه و سني بسيار راحت‌تر از آني است که فعلاً دشمن استکباري مانع تحقق آن است.

بايد در حادثه‌هاي پيش آمده از نقش عذصر نفاق غافل نبود، جريان نفاق طوري مي‌آيد که از یک طرف همهي اسلام را نشانه مي‌گيرد و از طرف ديگر به چهره‌هاي اصلي اسلام رنگ بي‌ديني مي‌زند و طلبکار هم هست و لذا رسواکردن چنين چهره‌اي بسيار مشکل است و اين کار، کار انسان‌هاي قدسي است.

جدايي فريبخوردگان از امويان

اينکه داريم حضرت سيدالشهداء ♦ صبح عاشورا، عمامي پيامبر ﷺ را بر سر گذاشتند و به جاي لباس جنگ، لباس عادي پوشيدند و نعلين به پا کردند و به جاي اسب، سوار شتر شدند و براي لشکر کوفه سخنراني کردند به جهت آن بود که آن‌ها را متوجه جنبه‌ي روحاني

خود کنند و به آن ها هشدار دهند به جنگ کسي آمده اند که ميخواهد آن ها را از دام امويان نجات دهد و پيرو چنين برنامه اي در سخنراني خود فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِي وَ لَا تَعْجَلُوا حَتَّى أَعْظِمَ كُمْ بِمَا يَحِقُّ لَكُمْ عَلَيَّ وَ حَتَّى أَعْذَرَ إِلَيْكُمْ فَإِنْ أُعْطِيتُمُونِي التَّصَفَّ كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدَ وَ إِنْ لَمْ تُعْطُونِي التَّصَفَّ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَاجْمَعُوا رَأْيَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ عَمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنْظِرُونِ إِنْ وَ لِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ثُمَّ حَمِيدَ اللَّهِ وَ أَتْنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ اللَّهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ صَلَّى عَلَي النَّبِيِّ ﷺ وَ عَلَي مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ أَنْبِيَائِهِ فَلَمْ يُسْمَعْ مِنْكُمْ قَطُّ قَبْلَهُ وَ لَا بَعْدَهُ أَبْلَغَ فِي مَنْطِقٍ مِنْهُ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَانْسُبُونِي فَانْظُرُوا مَنْ أَنَا ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَي أَنْفُسِكُمْ وَ عَاتِبُوها فَانْظُرُوا هَلْ يَصْلُحُ لَكُمْ قَتْلِي وَ انْتِهَاكُ حُرْمَتِي أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَ ابْنَ وَصِيِّهِ وَ ابْنَ عَمِّهِ وَ أَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُصَدِّقِ لِرَسُولِ اللَّهِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ أَوْ لَيْسَ حَمْرَهُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ عَمِّي أَوْ لَيْسَ جَعْفَرُ الطَّيِّبَارُ فِي الْجَنَّةِ بِجِنْدَاحَيْنِ عَمِّي أَوْ لَمْ يَبْلُغْكُمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِي وَ لِأَخِي هَذَا سَيِّدًا سَبَّابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَإِنْ صَدَّقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ وَ هُوَ الْحَقُّ وَ اللَّهُ مَا تَعَمَّدْتُ كَذِبًا مُنْذُ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يَمَقِّتُ عَلَيْهِ أَهْلَهُ وَ إِنْ كَذَّبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ لَوْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذَلِكَ أَخْبَرَكُمْ سَلُّوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَ أَبَا سَعِيدِ الْخُدْرِيَّ وَ سَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدِيَّ وَ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ وَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يُخْبِرُوكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ

الْمَقَالَةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِي وَ لِأَخِي أَمَا فِي هَذَا حَاجِزٌ لَكُمْ عَنْ سَفْكَ دَمِي»³⁹

ای مردم! گفتار مرا بشنوید و شتاب نکنید تا شما را به آنچه حق شما بر من است پند دهم و عذر خود را بر شما آشکار کنم پس اگر انصاف دهید سعادت مند خواهید شد و اگر انصاف ندهید پس نیک بنگرید تا کاری نکنید که برای شما پشیمانی به بار آورد. سپس در باره‌ی من آنچه می‌خواهید انجام دهید و مهلتم ندهید، همانا ولی من آن خدائی است که قرآن را فرو فرستاد و او است سرپرست و یار مردمان شایسته. سپس آن حضرت حمد و ثنای پروردگار را بجا آورد، و به آنچه شایسته بود از او یاد کرد و بر پیغمبر خدا ﷺ و فرشتگانش و سایر پیامبران درود فرستاد. از هیچ سخنوری پیش از او و نه پس از آن حضرت سخنی بلیغ تر و رساتر از سخنان او شنیده نشد. سپس فرمود: اما بعد، پس نَسَب و نژاد مرا بسنجید و ببینید من کیستم سپس به خود آئید و خویش را سرزنش کنید و بنگرید آیا کشتن من و دریدن پرده‌ی حرمتم برای شما سزاوار است؟ آیا من پسر دختر پیغمبر شما و فرزند وصی او نیستم، آن کس که پسر عموی رسول خدا و اولین کسی بود که رسول خدا ﷺ را در آنچه از جانب پروردگارش آورده بود

تصديق كرد؟ آيا حمزه ي سيد الشهداء عموى من نيست؟ آيا جعفر بن ابى طالب كه با دو بال در بهشت پرواز مي كند عموى من نيست؟ آيا به شما نرسيده آنچه رسول خدا ﷺ در باره ي من و برادرم فرمود: كه اين دو سرور جوانان اهل بهشت هستند؟ پس اگر تصديق سخن مرا بكنيد حق همانست، به خدا از روزى كه دانسته ام خدا دروغ گو را دشمن دارد دروغ نگفته ام و اگر مرا به دروغ نسبت دهيد پس همانا در ميان شما كسانى هستند كه اگر از آنان بپرسيد شما را به آنچه من گفتم آگاهى دهند، بپرسيد از جابر بن عبدالله انصارى، و ابى سعيد خدرى، و سهل بن سعد ساعدى، و زيد بن ارقم، و انس بن مالك⁴⁰ تا به شما آگاهى دهند كه اين گفتار را از پيغمبر ﷺ در باره ي من و برادرم شنيده اند، آيا اين گفتار رسول خدا ﷺ جلوكيرى از ريختن خون من نمي كند؟

امام در اين سخنراني حجت را بر آنها تمام كرد تا مرز مردم فريبخورده را با امويان جدا كند و در تاريخ بماند كه جريان اموي كه برنامه ي اصلي مبارزه با امام حسين ♦ را در دست داشت يك جريان فريبكار است كه به هيچ يك از ارزش هاي الهي پاي بند نيست. حضرت در خطبه ي دومي كه صبح عاشورا

40 - اين افراد از اصحاب رسول خدا ﷺ بودند كه در جامعه ي مسلمين حضور داشتند، نه اين كه در بين لشكر عمر سعد باشند.

ايراد کردند متذکر جريان ابوسفیان و امویان شدند و به کوفیان که به جنگ حضرت آمده بودند خطاب کردند «وَأَنْتُمْ - ابْنُ حَرْبٍ وَ أَشْيَاعُهُ تَعْتَمِدُونَ وَ إِيَّانَا تُخَاذِلُونَ أَجَلٌ»⁴¹ و شما اینک به فرزندان ابوسفیان و پیروانش اعتماد نموده اید و دست از یاری ما برداشته اید. این که حضرت می‌فرمایند: آیا شما نشنیدید که پیامبر ﷺ فرمودند: من و برادرم سرور جوانان اهل بهشت هستیم. متذکر جریانی می‌شوند که دارد ارزش‌های دینی را به ضد ارزش تبدیل می‌کند و سخن پیامبر خدا ﷺ را زیر پا می‌گذارد.

حضرت در حدی تأکید بر اموی بودن لشکر عمرسعد دارند که وقتی به خیمه‌گاه حضرت حمله می‌کنند آن‌ها را با عنوان «یا شیعة ابی‌سفیان»⁴² خطاب می‌کنند.

شکست بن‌بست

آنچه ماوراء روز عا شورا از طریق کربلا واقع شد آن بود که حضرت سیدالشهداء ♦ روح زمانه را که جریان نفاق اموی با غفلت خلفاء عوض کرده بود، به خود برگرداند و بن‌بستی را که امویان برای حرکت اسلام به سوی اهداف الهی‌اش پدید آورده بودند، شکافت، بن‌بستی که در آن، آن قدر ارزش‌ها ضد

41 - بحار الأنوار، ج 45، ص 9.

42 - سید بن طاوس، الدهوف علی قتلی الطفوف، ص

ارزش شد که تا سَبَّ و توهين به علي ♦ و شهادت فرزند پيامبر ﷺ پيش رفت. معاويه فضا را طوري تغيير داده بود که طرف به عنوان امام جمعه بالاي منبر مي رفت و به اميرالمؤمنين ♦ رسماً توهين مي کرد و امام حسن ♦ بايد پاي منبر مي نشستند و اگر بلند مي شدند و مي رفتند حاکمان اموي طبق فتواي جَدَّشان حکمشان را قتل مي دانستند. چرا که اگر کسي متعمداً نماز جمعه را ترك کند و اين کار سه بار تکرار بشود از اسلام خارج است. حالا امام جمعه ي اموي بالاي منبر بايد خطبه بخواند و امام حسن ♦ هم بايد پاي منبر بنشينند. اين عمل آن قدر نهادينه شده بود که يکي از اين امام جمعه ها در خطبه ها فراموش کرد به اميرالمؤمنين ♦ سَبَّ بکند، قبل از آنکه نماز را شروع کنند گفت خطبه کا مل انجام نشد و رفت بالاي منبر و سَبَّ کرد و خطبه را تمام کرد.

معاويه رسماً طي بخشنامه اي همه ي کارگزاران شهرها را موظف نمود که در خطبه هاي جمعه و عيدين، صريحاً علي ♦ را مورد لعن قرار دهند⁴³ و اين بدعت شوم حدود شصت سال ادامه داشت تا اين که از طرف عمر بن عبدالعزیز تعطيل شد. انگيزه ي معاويه اين بود که زمينه ي رجوع مردم به اهل البيت عليهم السلام را از بين ببرد تا ديگر کسی نماند که

قدرت رويارويي با نظام حاکم امويان را پيدا کنند. و هدف اصلي معاويه را در اين کار بايد در مبارزه با اسلام دانست، زيرا حقيقتاً علي ♦ نمونه ي کامل اسلاميت بود، اگر شخصيت آن حضرت زير سؤال مي رفت خود به خود آن ارزشها زير سؤال مي رفت. به همين جهت وقتي ام سلمه به معاويه نامه نوشت که: «شما خدا و رسول را بر فراز منابر مورد لعن قرار مي دهيد، زيرا علي و آن کسي که او را دوست دارد دشنام مي دهيد و من گواهي مي دهم که خدا و رسولش علي را دوست داشتند.» معاويه به او اعتنايي نکرد.⁴⁴ حالا اين فضا را داشته باشيد، همين فضا که سَبَّ اميرالمؤمنين ♦ جزء شعارهاي نظام است، بعد از شهادت حضرت سيدالشهداء ♦ به کلي عوض شد، به همان اندازه طول مي کشد که سوار ي سوار بر اسب شود و پياده گردد، ورق برگشت. وقتي عرض مي کنم ورق برگشت به همان معنايي است که ديگر بني اميه نتوانستند به اهدافي که دنبال مي کردند اصرار کنند و جهت جامعه به سوي ديگري سوق پيدا کرد.

توقف تأثيرگذاري امويان

حرکت امام حسين ♦ بيش از آنکه جنگ و قتال باشد، حرکتي بود براي نفاق شناسي

پيچيده اي که در رگ و پوست جهان اسلام نفوذ کرده بود و بحمدالله همين امروز هم نه تنها شيعيان، بلکه جهان اسلام مي‌تواند از آن نهضت تغذيه کند و از بن‌بست‌هاي خود خارج شود. بن‌بستي که در آن، به قدری ارزش‌ها ضد ارزش شد که تا سَبِّ و توهين به علي ♦ به عنوان ارزشي‌ترين شخصيت اسلام، پيش رفت، درهم شکست. در نهضت امام حسين ♦ روشن شد که چگونه اگر نفاق زیر پوست نظام اسلامي خانه کند دشمنان اسلام بي‌دشتر تأثیرگذار خواهند بود تا ياران اسلام. نهضت امام حسين ♦ طوري فضا را عوض کرد که ديگر امويان تأثیرگذار نبودند و اين کار بسيار بزرگی بود و حضرت خوب مي‌دانستند چکار دارند مي‌کنند و اميدواري و شادي حضرت به جهت بي‌اثرکردن نقش امويان در سراسر تاريخ اسلام بود.

موضوع تأثیرگذار بودن فرهنگ‌هاي منجرف در اسلام موضوع بسيار مهمي است، چيزی که قبل از انقلاب ما آن را با گوشت و پوست خود احساس مي‌کردیم که چگونه سفيران کشورهاي غربي در سرنوشت فرهنگي و اقتصادي جامعه مؤثر بودند و چگونه هدفشان منهدم کردن فرهنگ اسلامي در بين مردم جامعه بود. اگر شما مي‌خواستيد برنامه‌اي بریزيد که در نظام آموزشي مدارس و دانشگاه‌ها موضوعاتي تدریس شود که به درد مردم مي‌خورد، آن قدر سنگاندازي مي‌شد که

هرگز صورت عملي به خود نمي‌گرفت. ولي اگر برنا مه‌اي ريخته مي‌شد كه مثلاً دانشجويان را در يك اردوي مختلط بين دختر و پسر به ايران گردني ببرند، به سرعت تصويب مي‌شد و بودجه‌ي آن آماده مي‌گشت، يعني هر جا تصميمات به نفع اسلام بود هرگز تصويب نمي‌شد و متأسفانه در بعضي موارد هنوز هم در نظام آموزشي ما چنين رويه‌اي تأثيرگذار است.

با نهضت حضرت امام حسين ♦ آنچنان موضوع تأثيرگذاري فرهنگ اموي دگرگون شد كه بعد از شهادت حضرت سيدالشهداء ♦، امام باقر ♦ و امام صادق ♦ محل رجوع دانشمندان جهان اسلام گشتند تا علماء از فرهنگ اهل‌البیت ﷺ بهره‌مند شوند. در حال حاضر شما بخواهيد يك دانشگاه هزار نفري را مديریت كنيد و سرويس بدهيد چقدر امكانات مي‌خواهد؟ اين همه جمعيت مي‌آمدند و با امكانات لازم تحصيل مي‌کردند، اين نشان مي‌دهد كه عملاً كشور در اختيار امام باقر و امام صادق ﷺ بوده و به همين جهت هم هارون الرشيد احساس خطر كرد و از ترس گسترش شيعيان، امام كاظم ♦ را به زندان انداخت كه نتيجه‌اي از كارش نگرفت و مأمون، فرزند او مجبور شد امام رضا ♦ را وليعهد خود قرار دهد تا پايه‌هاي حكومت خود را نگهدارد.

در نهضت امام حسين ♦ روشن شد چگونه اگر نفاق زير پوست نظام اسلامي خانه كند دشمنان اسلام بيدتر تأثير گذار خواهند بود تا ياران اسلام و در اين راستا ديروز «سرجون بن منصور الرومي» مشاور يزيد مي شود و امروز كارشناسان بانك جهاني مي خواهند به ما مشاوره بدهند، تا ديروز اسلام در فرهنگ رومي ادغام شود و امروز در فرهنگ غربي و بايد بدانيم راه كار برون رفت از اين خطر هميشه امام حسين ♦ و فرهنگ ايتار و شهادت بوده است.

روم ديروز و غرب امروز

برنامه ي شهادت حضرت سيدالشهداء ♦ را «سرجون بن منصور الرومي» طراحي كرد، شيخ مفيد در ارشاد مي نويسد:

«لَمَّا وَصَلَتِ الْكُتُبُ إِلَى يَزِيدَ دَعَا سَرْجُونَ مَوْلَى مُعَاوِيَةَ فَقَالَ مَا رَأَيْكَ إِنَّ حُسَيْنًا قَدْ وَجَّهَ إِلَى الْكُوفَةِ مُسْلِمَ بَنِّ عَقِيلٍ يُبَايِعُ لَهُ وَ قَدْ بَلَغَنِي عَنِ النُّعْمَانَ بَنِّ بَشِيرٍ ضَعْفٌ وَ قَوْلُ سَيِّئٍ فَمَنْ تَرَى أَنْ أَسْتَعْمَلَ عَلَى الْكُوفَةِ وَ كَانَ يَزِيدُ عَاتِبًا عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بَنِّ زِيَادٍ فَقَالَ لَهُ سَرْجُونُ أَرَأَيْتَ مُعَاوِيَةَ لَوْ نُشِرَ لَكَ حَيًّا أَمَا كُنْتَ آخِذًا بِرَأْيِهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَخْرَجَ سَرْجُونُ عَهْدَ عُبَيْدِ اللَّهِ بَنِّ زِيَادٍ عَلَى الْكُوفَةِ وَ قَالَ هَذَا رَأْيُ مُعَاوِيَةَ مَاتَ وَ قَدْ أَمَرَ بِهِذَا الْكِتَابِ فَضُمَّ الْمِصْرَيْنِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بَنِّ

زِيَادٍ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ أَفَعَلَ ابْنُ عَمَّتِكَ بِعَهْدِ
عَبِيدِ اللَّهِ⁴⁵

چون نامه هايي در رابطه با ورود مسلم ابن عقييل به كوفه، به عنوان نماينده ي امام حسين ♦ به يزيد رسيد، يزيد سرجون غلام معاويه را طلبيد و به او گفت: رأی تو چيست؟ همانا حسين مسلم بن عقييل را به كوفه فرستاده و برای او از مردم بيعت مي گيرد، و به من رسیده است كه نعمان سستی کرده، و گفتار بدی در این باره داشته است به نظر تو چه کسی را به كوفه فرمانروا كنم؟- و يزید در آن هنگام بر عبید الله بن زیاد كه حاكم بصره بود خشمناك بود- سرجون گفت: اگر معاويه (پدرت) زنده بود و در این باره رأی مي داد آن را می پذيرفتی؟ گفت: آری، سرجون حكم فرمانداری عبید الله بن زیاد را برای كوفه بيرون آورد و گفت: این رأی معاويه است كه خود مُرد ولی دستور به نوشتن این حكم داد، پس حكومت دو شهر (بصره و كوفه) را به عبیدالله بن زیاد بسپار، يزید گفت: چنین مي كنم، حكم عبیدالله را برای او فرستاد.

اگر ديروز «سرجون بن منصورالرومي» مشاور يزید مي شود و با مطرح كردن عبیدالله براي حكومت كوفه، برنامه ي قتل امام حسين ♦ را مي ريزد، امروز باز همان روم ديروز و غرب امروز است كه

جریان نفاق را رهبري مي‌کند و پیچیده‌ترین جبهه‌ي مقابله با نظام اسلامي را به میان مي‌آورد و امروز نیز امام حسين ♦ و فرهنگ شهادت است که نظام اسلامي را از دام دشمن منافق مي‌رهاند. و این عملي نمي‌شود مگر با شدت دادن به نظام ولایت فقیه و به میدان آمدن نیروهاي اصول‌گرای ولایي. نه مي‌توان حضور عنصر نفاق را در صدر اسلام نادیده گرفت و متوجه عظمت کار امام حسين ♦ نبود و نه امروز مي‌توان از حضور جریان نفاق در قالب ادعای اسلامي یکه‌خورد و از عبور از جریان پیچیده‌ي نفاق مأیوس گشت و به جریان فتنه باج داد. راهي که امام حسين ♦ در جلو ما گشوده‌اند راهي است که نقشه‌هاي نفاق را عقیم مي‌کند و جمهوری اسلامي بدون آن که به جمهوری ایرانی تبدیل شود، با نشاط کامل به راه خود ادامه مي‌دهد.

زیبایی‌های کربلا

وقتی متوجه شدیم خداوند با مدد کامل خود تقاضای حضرت سیدالشهداء ♦ را برآورده کرد تا حضرت به بهترین نحو مأموریت خود را انجام دهند و به زیباترین شکل کربلا بروز کرد، می‌فهمیم چرا در آخر زیارت عاشورا در سجده ندا سر می‌دهیم: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَيَّ مُصَابِيهِمْ»، خدایا! حمد

تو را، حمد شکرگذاراني که مي‌دانند چگونه بر مصائبشان شکرگذاري کنند. به نظرم با بحثي که گذشت راز حمدهايي را که در سجده ي زيارت عاشورا به تأسّي از وجود مقدس امام باقر ♦ و امام صادق ♦ انجام مي‌دهيد، دانسته باشيد و اينکه چرا ما نيز خدا را شکر مي‌کنيم که چگونه جهان اسلام را از ظلمات فرهنگ اموي آزاد کرد.

در آخر زيارت عاشورا در حين سجده، عرضه مي‌داري خدايا! حمد تو را، آن هم حمد شکرگذاران به جهت آن مصيبتي که بر حسين ♦ و يارانش وارد شد و آن همه نتيجه داد و حسين ♦ را مسرور نمود. عرضه مي‌داريد، خدايا شکر، تازه شکر آنهايي که شاکر هستند. حمد شاکرين، يعني حمد آنهايي که در نعمت‌ها منعم را مي‌بينند به جهت مصيبتي که بر اصحاب کربلا وارد شده است! اين طور سخن‌گفتن به اصطلاح؛ يکنوع «پارادوکس» است، چون اگر مصيبت است پس چرا جاي شکر دارد و اگر چيزي است که شکر دارد، چرا مصيبت است؟ آري مصيبت بزرگي بود که سايه ي امويان خواست چهره ي اسلام را تيره و تار کند و تا شهادت بهترين فرزندان اسلام جلو آمدند، ولي حمد خدا را به جهت زيبائي‌هايي که به دست امام حسين ♦ و ياران او نمايان ساخت و بهترين چهره از اسلام را به نمايش گذاشت. در ادامه مي‌گوئيد:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيَّ عَظِيمٍ رَزِيَّتِي»؛ «رَزِيَّت» هم به همان معنای مصیبت است می‌فرماید «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيَّ عَظِيمٍ رَزِيَّتِي» حمد خدا را به جهت مصیبت بزرگ من که در آن مصیبت لطف خدا نمایان شد و امام به نتیجه‌ای که باید می‌رسیدند، رسیدند، هر چند از جهتی مصیبت بود، آن هم مصیبتی بر تک‌تک جامعه‌ی اسلامی. راز حمدگفتن در این مصیبت آن است که در دل آن شهادت، خنده‌ی حسین ♦ ظهور کرد، با حمد خدا در این حادثه دارید خدا را با تمام اسماء الهیه و قدرت عالی‌ه‌اش می‌بینید و لذا گفته‌اند کربلا آیت بزرگ خداوند است.

این شروع بحث است تا إن شاء الله اولاً: حرکاتی که ناخواسته به حاکمیت نفاق منجر می‌شود درست شناخته شود. ثانیاً: عنصر نفاق را درست ارزیابی کنیم و از آن ساده نگذریم وگرنه خسارت‌هایی در حد شهادت امام حسین ♦ پدید می‌آید. می‌دانید که نگاه نفاق، نگاه قالبی دینی ضد قدسی است و در آن طوری دین و دینداری تعریف می‌شود که قلب‌ها به عالم قدس و معنویت وصل نیستند اما قالب‌ها قالب‌های دینی است. فقط با اشک می‌شود قلب‌ها به عالم قدس متصل گردد و حسین ♦ مأمور پدید آوردن نهضتی است که اشک جزء لاینفک آن است و لذا حضرت صادق ♦ در زیارت اربعین خطاب به جد بزرگوار خود عرضه می‌دارند: «السَّلَامُ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ، السَّلَامُ

عَلَى أَسِيرِ الْكُرْبَاتِ وَ قَتِيلِ الْعَبْرَاتِ»⁴⁶
 سلام بر حسين مظلوم شهيد، اسير سختي
 ها و بلاها، و كشته‌ي اشكهاي روان.
 همان‌طور كه حضرت سيدالشهداء ♦ در
 معرفي خود و نهضت خود مي‌فرمايند:
 «أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا
 اسْتَعْبَرَ»⁴⁷؛ من كشته‌ي اشكهاي روان هستم
 و اين نشان مي‌دهد حضرت سيدالشهداء ♦
 راه حل هميشگي را براي نجات اسلام در
 چنين فرهنگي قرار دادند كه دل‌ها با
 آسمان معنويت همواره در انس باشند⁴⁸ و
 بر جنبه‌هاي قدسي اسلام تأكيد شود.

شهادت و اشك و اعتماد به عالم غيب
 و اميدواري به مدهاي معنوي، همه
 راه‌هايي بود كه كربلا براي نابودي خط
 نفاق در جلو ما قرار داد تا حضور
 فرهنگ امامت و ولايت همواره در صحنه
 بماند.

كربلا نشان داد اسلام سطحي و سياسي و
 مذهبي معنويت، بستر تأثيرگذاري عنصر
 نفاق در جامعه خواهد شد و عبرتي شد
 كه متوجه با شيم اگر كشورگ شائي‌هاي
 خليفه‌ي دوم و يا توسعه به روش غربي،
 بدون تأكيد بر معنويت، وارد نظام
 اسلامي شود كار به حاكميت معاويه و
 شهادت امام حسين ♦ مي‌كشد.

46 - مفاتيح الجنان، زيارت اربعين.

47 - «أَمَالِي الصَّدُوقِ»، ص 137، المجلس الثامن و
 العشرون.

48 - در باره‌ي جايگاه اشك بر امام حسين ♦ به
 كتاب «زيارت عاشورا» به بحث «جايگاه اشك براي
 امام حسين ♦» رجوع فرمائيد.

جريان نفاق با انواع ابتلائاتي كه براي جامعه به وجود مي آورد سعي مي كند از جامعه ي اسلامي قداست زدائي كند تا بتواند هر كه را خواست اسوه و الگو قرار دهد و جريان هاي قدسي واقعي را از جامعه حذف كند و نهضت كربلا در درون خود توان خنثي كردن چنين فتنه اي را دارد. بايد با دقت بيشتر عقل ها را متوجه كربلا نمود و راه خود را هرگز از امام حسين ♦ و كربلا جدا نكرد تا در هر حال جريان نفاق امكان تنفس پيدا نكند.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

منابع

قرآن

نهج الفصاحه

نهج البلاغه

غرر الحكم و درر الكلم

معنویت تشیع، علامه طباطبایي «رحمة الله عليه» انتشارات

تشیع سال 1385

تفسیر المیزان، علامه طباطبایي «رحمة الله عليه»

بحار الأنوار، محمد باقر مجلسي «رحمة الله عليه»

الكافي، ابي جعفر محمد بن يعقوب كليني «رحمة الله عليه»

فصوص الحكم، محي الدين ابن عربي

تفسیر علي بن ابراهيم

مصباح الشريعة، ترجمه عبد الرزاق گیلانی

تحف العقول، ابن شعبه حرانی

توحيد صدوق

إرشاد القلوب إلى الصواب، شيخ حسن ديلمی

وسائل الشيعة، شيخ حرّعاملي

اعتقادات اماميه، شيخ صدوق و شيخ مفيد

علل الشرائع، شيخ صدوق

مستدرك الوسائل، حسين نوري طبرسي

مثنوي معنوي، مولانا محمد بلخي

احياء علوم الدين، ابو حامد غزالي

امام شناسي، آيت الله حسيني تهراني «رحمة الله عليه»

معاد شناسي، آيت الله حسيني تهراني «رحمة الله عليه»

كنز العمال، متقى هندي

كلمات مكنونه، فيض

◆ كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين

الحكم الزاهرة با ترجمه ي انصاري

ينابيع المودة، قندوزي

احتجاج، ترجمه ي غفاري مازندراني

فضائل الشيعة، شيخ صدوق

الخصال، ابن بابويه

فلاح السائل، سيد بن طاووس

من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق

الإحتجاج على أهل الدجاج، احمد بن علي

طبرسي

طرائف الحكم، ميرزا احمد آشتياني

فضائل پنج تن عليه السلام در صحاح ششگانه اهل سنت،
 محمد باقر ساعدی
 فرائد السمطين، شيخ الاسلام حموی
 تفسير كبير، فخر رازي
 كنز الفوائد، ابو الفتح كراچكي
 عقبات الانوار في امامة الأئمة الأطهار
 الفين، علامه حلي، ترجمه ي وجدانی
 بصيرت فاطمه زهرا (ع)، اصغر طاهرزاده
 تجريد، قوشجي
 منتهي الآمال؛ شيخ عباس قمي
 چگونگی فعلیت یافتن باور هاي ديني، اصغر
 طاهرزاده
 عوالي اللآلي؛ ابن ابي جمهر احسائي
 كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين ♦، علامه
 حلي
 احقاق الحق، شهيد قاضي نور الله شوشتری
 إلام الوری بأعلام الهدی، شيخ طبرسي
 مستدرک، حاکم نيشابوري
 الارشاد، شيخ مفيد
 کمال الدين و تمام النعمة، شيخ صدوق
 عيون اخبار الرضا ♦، شيخ صدوق
 شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور، ميرزا
 ابوالفضل تهراني
 مروج الذهب، مسعودي
 أسد الغالب، ابن اثير
 مسند، احمد حنبل
 تاريخ ابن کثير شامي
 کتاب «صفين»، نصر بن مزاحم
 مجالس المؤمنین، قاضي نورالله شوشتری
 نهج الحق و كشف الصدق، علي رضا کهنسال
 الرياض النضرة، محب طبري
 تاريخ الخميس، الامام الشيخ حسين بن محمد
 بن الحسن الديار
 صحيح بخاري
 صحيح مسلم
 في معرفة حجج الله على العباد، قوشجي
 شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد

ينابيع المودة، قُنْدُوزِي شافعي
كشف المحجة لثمره المهجة، سيد ابن طاووس
مقتل الحسين ◆، خوارزمي
معاني الاخبار، شيخ صدوق
اللهوف علي قتلي الطفوف، سيدبن طاووس
إعلام الوري بأعلام الهدى، شيخ طبرسي
مختصر تاريخ دمشق، ابن منظور
امالي، صدوق
مقتل مقرّم
حديقة الشيعة، محقق اردبيلي
تفسير كبير، فخر رازي
نهج الحق و كشف الصدق، علامه حلي
الامام الحسين، عبدالله علايلي
تاريخ يعقوبي

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقيح اسفار جلد 8 و 9)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل زلزله تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی با خود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت النفس
- کربلا، مبارزه با پوچی‌ها (جلد 1 و 2)
- زیارت عا شورا، اتحادی روحانی با امام حسین ♦
- فرزندان این چنین باید بود (شرح نامه حضرت علی به امام حسن «علیهما السلام»، نهج البلاغه، نامه 31)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت (ع)
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلۃ القدری فاطمه (ع)
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهم

- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدی‌ترین زندگی
- بصیرت فاطمه زهرا (ع)
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- امام خمینی و خودآگاهی تاریخی
- انقلاب اسلامی، برون‌رفت از عالم غربی
- انقلاب اسلامی، بازگشت به عهد قدسی
- جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
- مبانی نظری و عملی حب اهل البیت
- ادب خیال، عقل و قلب
- عالم انسان دینی
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
- هدف حیات زمینی آدم
- آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود
- صلوات بر پیامبر (ص)؛ عامل قدسی‌شدن روح
- زن، آن‌گونه که باید باشد
- خطر مادی‌شدن دین
- چگونگی فعلیت‌یافتن باورهای دینی
- هنر مردن